

وضعیت سنجی

مجموعه هفتم

نویسنده : ابوالحسن بنی صدر

تاریخ انتشار کتاب : آذر ۱۳۹۷

این مجموعه از تاریخ

خرداد ۱۳۹۶ برابر ۱ ژوئن ۲۰۱۷

تا

آبان ۱۳۹۶ برابر ۱۶ نوامبر ۲۰۱۷

نگارش یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

وضعیت سنجی
مجموعه هفتم

نویسنده : ابوالحسن بنی صدر
تاریخ انتشار کتاب : آذر ۱۳۹۷
این مجموعه از تاریخ
خرداد ۱۳۹۶ برابر ۱ ژوئن ۲۰۱۷
تا
آبان ۱۳۹۶ برابر ۱۶ نوامبر ۲۰۱۷
نگارش یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

فهرست

- روش وضعیت سنجی و ویژه‌گی‌های آن..... ۱۱
- وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و یکم: مردم ایران در گیر با رژیمی تک پایه و در محاصره «دشمنان» ۱۴
- سرعت اخذ رأی در ایران گویای بزرگی تقلب در انتخابات است: ۱۶
- مقایسه دو انتخابات..... ۱۹
۱. انتخابات دور دوم ریاست جمهوری فرانسه:..... ۱۹
۲. «انتخابات» ریاست جمهوری ایران با ۶ نامزد و توأم با انتخابات شوری‌ها: ۲۰
۳. نامه آرش به بنی‌صدر: ۲۱
۴. فقدان پایگاه و محور کردن امریکا در سیاست داخلی و خارجی کشور: ۲۴
- وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و دوم: نیاز به کشیدن پوشش فریبنده بر دوران جنایت و خیانت و فساد از چه رو است؟ ۲۶
- وقتی شرکت کننده در بنای دولت تروریست، دهه جنایت را دهه مبارزه با تروریسم می‌خواند!..... ۲۸
- چرا خامنه‌ای بر یکی از سیاه‌ترین دوران‌های جنایت و خیانت و فساد، پرده‌ای پرفریب می‌کشد؟: ۳۱
- وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و سوم: دولتهای غرب فرومانده در ضعف و استبدادهای فرصت سوز؟..... ۳۴

- ضعف دولتهای اروپائی و امریکائی بلحاظ سست شدن پایگاه اجتماعی:
 ۳۴.....
- مثلهائی که امریکا در خاورمیانه ایجاد کرده و خود در تله خود ساخته
 گیر کرده است: ۳۶.....
- ضعف دولتهای غرب و تقلای خامنه‌ای برای جان‌نشین کردن تقابل رژیم با
 مردم در یک مدار باز، با مدار بسته در درون رژیم و با «دشمن» است: ۴۲
- وضعیت سنجی یک‌صد و پنجاه و چهارم: پویائی جنگ؟! ۴۸.....
- آیا ترامپ در تدارک جنگ با ایران است?: ۴۹.....
- هفت جنگی که ایران در آن است و تشدید تنش نظامی میان ایران و
 سعودیها: ۵۳.....
- این جنگها کشور را گرفتار چه سرنوشتی می‌کنند؟ ۵۶.....
- وضعیت سنجی یک‌صد و پنجاه و پنجم: رویارویی‌ها در خاورمیانه و شمال
 افریقا؟ ۵۹.....
- خاورمیانه و شمال افریقا گرفتار بی‌ثباتی و خشونت: ۵۹.....
- نزاع میان سعودی‌ها و متحدانش با قطر: ۶۱.....
- نبرد میان سعودیها با ایران توسط دست‌نشاندهای دو طرف: ۶۵.....
- سخت‌سران رودرروی روحانی: ۶۸.....
- وضعیت سنجی یک‌صد و پنجاه و ششم: جبهه‌سازی در خاورمیانه برضد ایران
 ۷۰.....
- ترامپ و دامادش جارد کوشنر آلت فعل اسرائیل و سعودیها برضد ایران
 شده‌اند: ۷۰.....
- * وضعیت استراتژیک جدید: ۷۲.....

- شاه تراش: ۷۳
- اثر «بیداری عرب» و داعش بر دین‌مداری سعودیها: ۷۵
- چرا امریکا شانزده سال است در جنگ است؟ ۷۶
- اما چرا لابی‌های اسرائیل و محافظه‌کاران جدید و مجموعه نظامی/امنیتی
بر واشنگتن مسلط شده‌اند؟: ۷۹
- وضعیت سنجی یک‌صد و پنجاه و هفتم: ضعف پول، وخامت بارتر شدن
اقتصاد رانت و مصرف محور را گزارش می‌کند. ۸۱
- سیاست اقتصادی وقتی بر سرمایه‌گذاری خارجی متکی می‌شود: ۸۱
- پایان پترو دلار؟: ۸۳
- وقتی پول جهانی ضعیف است زیرا اقتصاد امریکا ضعیف و قرضه دولت
این کشور عظیم است، راه‌کار را نه در بیرون که درون کشور باید جست: ۸۶
- وضعیت سنجی یک‌صد و پنجاه و هشت: وقتی دو ضعیف رویارو می‌شوند
خطر جنگ بزرگ‌تر می‌شود یا کوچک‌تر؟ ۸۹
- داده‌ها چه می‌گویند؟: ۸۹
- تغییر رژیم ایران توجیه‌کننده جنگ؟ ۹۲
- ضعف‌های تحلیل جانبداران همکاری امریکا با روسیه: امپراطوری مالی
ترامپ طرف معامله با سپاه و مافیای روس؟! ۹۶
- وضعیت سنجی یک صد پنجاه و نه: رابطه دین و دولت و «لاییک شدن حوزه
قم»؟ ۹۸
- امری که دارد واقع می‌شود و دستگاه ولایت مطلقه فقیه را متوحش می‌کند:
..... ۹۸

- امر واقع اجتماعی را جامعه پدید می‌آورد و امری که فقط جامعه می‌تواند ایجاد کند، محال است فرد بتواند تصدی کند: ۱۰۱
- بازیافت دین بمثابة بیان استقلال و آزادی و یا انحلال حوزه‌های دینی؟: ۱۰۳
- وضعیت سنجی یک‌صد و شصت: بی‌کفایتی‌ها گویای انحطاط و انحطاط، گویای شدت از خودبیگانگی فکر راهنما است: حج چه بود و چه شد؟! : ۱۰۶
- وقتی زمان انحطاط و انحلال می‌رسد: ۱۰۶
- از تحریم حج تا واجب شدن رفتن به حج: ۱۰۹
- اگر به حج روندگان کرامت و حقوق خویش را به یاد می‌آوردند و غم اکثریت بزرگ فرو رفته و فرومانده در فقر و خشونت را می‌خوردند؟: ۱۱۱
- وضعیت سنجی یک‌صد و شصت و یکم: از دست دادن خاورمیانه فاجعه استراتژیک بزرگ؟ ۱۱۴
- موقعیت امریکا در آسیا و خاورمیانه و ۱۱۴
- آیا الگوی جنگ سریع و بدون پی‌آمد وجود دارد؟: ۱۱۶
- اگر سیاست خارجی ایران ترجمان موازنه عدمی می‌شد؟: ۱۱۹
- وضعیت سنجی یک‌صد و شصت و دوم: ایران چرا کره شمالی نباشد؟ ۱۲۳
- هشدار و تهدید مبهم روحانی و نوشته کیهان چه می‌گویند: ۱۲۳
- وزیران و تعریف وزیر در استبداد ولایت مطلقه فقیه: ۱۲۵
- پیشینه «وزیران» معرفی شده به مجلس: ۱۲۷
- وضعیت سنجی یک‌صد و شصت و سوم: تعادل ضعف‌آور؟ ۱۳۱
- ضامن تعادل قوا خود متزلزل است؟: ۱۳۳

- اثر ائتلاف ضعفها بر تعادل قوا در رژیم ولایت مطلقه فقیه: ۱۳۶
- وضعیت سنجی یک‌صد و شصت چهارم: حالت تعلیق؟ ۱۴۰
- چند اطلاع مهم: ۱۴۰
- محتمل است که ترامپ حالت تعلیق را برگزیند؟! ۱۴۲
- تحریم‌ها روی کاغذ لغو شده‌اند و رویه ترامپ سبب خودداری از سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران می‌شود: ۱۴۶
- وضعیت سنجی یک صد و شصت و پنجم: نظام، اسلامی گشته اما دولت و جامعه نه؟! ۱۴۹
- متن سخن خامنه‌ای این است: ۱۴۹
- نقد سخن این است: ۱۵۰
- رابطه حقوقی که انسان دارد با «اسلامی شدن نظام» رابطه تضاد است زیرا: ۱۵۵
- وضعیت سنجی یک صد و شصت و ششم: آنگ سان سوچی و قدرت؟ .. ۱۵۸
- وضعیت روینگیایی‌ها در ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۷، روزی که آنگ سان سوچی از شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل منصرف شد: ۱۵۸
- آنگ سان سوچی چرا زبان امثال ترامپ و خامنه‌ای و نتان یاهو و... را پیدا کرده است؟: ۱۶۰
- وضعیت سنجی یک‌صد و شصت و هفتم: همه پرسی در کردستان عراق و وضعیتی که رژیم ایران را در آن قرار داده است؟: ۱۶۸
- وضعیتی که همه‌پرسی در کردستان عراق در عراق و کشورهای همسایه پدید می‌آورد: ۱۶۸
- موقعیت رژیم ولایت مطلقه فقیه در منطقه در صورت تجزیه عراق: .. ۱۷۲

- وضعیت سنجی یک‌صد و شصت و هشتم: زور بر ضد حق کار ۱۷۷
- چند امر واقع مستمر گویای از یاد رفتن حقی از حقوق که حق تولید است
و بی‌قدر شدن تولید و تولیدکننده: ۱۷۷
- در ایران امروز تنها یک تخریب مجاز نیست!؟: ۱۷۹
- روش عمومی دستگاه قضائی و دستگاه‌های سرکوب استفاده از زور بر ضد
کارگران و هر صاحب حقی است: ۱۸۳
- وضعیت سنجی یک‌صد و شصت و نهم: بن‌بست‌ها انفجار بیار می‌آورند و یا
حل می‌شوند؟ ۱۸۶
- یک‌چند از بن‌بست‌ها که موضوع روز شده‌اند: ۱۸۶
- انفجار یا تن دادن به گشودن راه؟ ۱۸۹
- وضعیت سنجی یک‌صد و هفتادم: مواد «استراتژی کلی» حکومت ترامپ در
قبال ایران؟ ۱۹۵
- وضعیتی که ترامپ و حکومتش در آند، آیا او را نیازمند «برجام»
می‌کند؟ ۱۹۶
- پیش‌بینی مواد «استراتژی جدید» که قرار است ترامپ در روزهای آینده
اعلان کند: ۱۹۹
- وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و یکم: وضعیت ایران از منظر انیران.... ۲۰۳
- وضعیت اقتصادی ایران و مرام رژیم ولایت مطلقه فقیه از منظر انیران:
..... ۲۰۳
- سپاه و عملیاتش در درون و بیرون مرزها و هفت جنگی که ایران گرفتار
آنها است: ۲۰۵
- وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و دوم: دانشگاه‌ها؟ ۲۱۲

- چند خیر و دو لطیفه: ۲۱۲
- خبرها در باره «وزیر» علوم و آموزش عالی و دانشگاه‌ها؟: ۲۱۴
- چرا دانشگاه‌ها نقش نیروی محرکه تحول را ایفا نمی‌کنند؟: ۲۱۸
- وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و سوم: رفتارها پیش‌روی انحطاط امریکا
بمثابه قدرت: ۲۲۳
- انحطاط قدرت جهانی که امریکا است: ۲۲۴
- امپراطوری چین باز می‌گردد: ۲۲۶
- اروپا از چه‌رو، نسبت به واقعیت پیش چشم خود لاقید است؟ ۲۲۷
- و ایران بطور خاص و کشورهای منطقه و دنیای اسلام بطور عام در چه
کارند؟: ۲۲۸
- وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و چهارم: گسترش فساد و «بهشت»‌ها و
جهنمی‌ها که می‌سازد ۲۳۳
- فساد جهان را فرا می‌گیرد: ۲۳۳
- انتقال پنهانی پولها به بهشت‌های مالیاتی، دموکراسی‌های ما را به خطر
می‌اندازند: ۲۳۶
- فسادها چرا بر هم افزوده می‌شوند و جهان را فرا می‌گیرند؟: ۲۳۹
- چرا مردمان کشورها در برابر فراگیر شدن فسادها، فعل‌پذیرند؟: ۲۴۱
- وضعیت سنجی یک صد و هفتاد و پنجم: وجدان ملی ۲۴۴
- اتحاد خطرناک امریکا و اسرائیل و دولت سعودی: ۲۴۴
- وجدان‌های ملی، پیش‌روی دو محوری که می‌خواهد منطقه را همچنان
میدان جنگ نگاه دارد: ۲۴۸

روش وضعیت سنجی و ویژه‌گی‌های آن

وضعیت سنجی نخستین، به تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۹۲ انتشار یافته‌است. و اینک، ما در ۱۵ مهر ۱۳۹۷ هستیم. بنابراین، نخستین ویژه‌گی وضعیت‌سنجی، وقتی واقعیت نزدیک به همان‌که واقع شده‌است، سنجیده می‌شود، این‌است که زمان، آینده، بر صحت آن شهادت بدهد. و می‌دهد.

اما برای این‌که زمان صحت آن را تصدیق کند، می‌باید که ویژه‌گی دومی نیز داشته باشد و آن این‌است که حاصل شناسایی امرهای واقع و در رابطه قراردادن آنها به ترتیبی باشد که امرها خود زبان بگشایند و واقعیت را همان‌سان که واقع شده‌است گزارش کنند. بنابراین، امرهایی که مطالعه می‌شوند، امرهای واقع مستمر باید باشند. شناسایی این امرها، بنوبه خود، به ویژه‌گی‌ها که دارند، باید انجام بگیرد.

بنابراین، زمان و مکان یک وضعیت سنجی، هم زمان و مکانی است که، در آن، وضعیت سنجیده می‌شود و هم زمان و مکان مداومی است که گذشته و حال و آینده را در بر می‌گیرد. بنابراین، ویژه‌گی سوم را نیز می‌یابد و آن این‌است: یک وضعیت سنجی را هر زمان بخوانی، می‌باید آن را شناسایی وضعیت همان زمان بیایی. چنان‌که پنداری از وضعیتی آگاهت می‌کند که، وضعیت حال حاضر، زمانی است که در آتی.

بدین‌قرار، ویژه‌گی چهارم یک وضعیت سنجی که به روش علمی انجام بگیرد، این‌است که ساختار رابطه‌ها مستمر باشد. آیا باید بنابراین باشد که ساختارها تغییر نمی‌کنند؟ نه. اما برای این‌که ساختاری تغییر کند، باید امرهای مستمر در رابطه صفت مستمر را از دست بدهند. برای مثال، ولایت مطلقه فقیه و سلطه حزب سیاسی مسلح بر کشور و امرهایی از این دست، دیگر نباشند. باوجود این، رابطه‌های امرهای واقع مستمر، بنابر مداخله رویدادها که می‌توانند امرهای واقع مستمر نباشند، تغییر می‌کنند. اطلاع‌ها و داده‌ها می‌توانند صحیح نباشند. بدین‌خاطر است که وضعیت‌سنجی به دقتی تا حد وسواس و شیکبایی بسیار در

تناقض‌زدایی از اطلاعاتها و داده‌ها و شناسایی رویدادهای تغییر دهنده یک وضعیت، نیاز دارد.

بدین‌قرار، کار وضعیت سنج یافتن نتیجه‌ها و پی‌آمدهای قطعی و محتمل است: امرهای واقع در رابطه می‌باید، پیشاپیش، وضعیتی را گزارش کنند که پی‌آمد وضعیت موجود می‌شود. این قسمت کار است که خود محک درستی یا نادرستی یک وضعیت سنجی است. هرگاه روش علمی بکار نرفته باشد، وضعیت سنج یا وضعیتی را مطالعه نمی‌کند که حاصل وضعیت مورد مطالعه است و یا مسائلی را که یک وضعیت پدید می‌آورد را ناگفته می‌گذارد و یا این دو کار را می‌کند و زمان به نادرستی کارش شهادت می‌دهد. بنابراین، ویژه‌گی پنجم وضعیت سنجی این می‌شود: هر وضعیتی آستن وضعیت بعدی است و مسائلی را پدید می‌آورد که باید شناسایی شوند.

و نیز، وضعیت سنجی وقتی هم به بعدی از ابعاد واقعیت اجتماعی می‌پردازد، برای مثال، بعد اقتصادی، نمی‌تواند با غفلت از بعدهای دیگر انجام بگیرد. بدین‌خاطر، هر وضعیت سنجی در برگزیده بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. بدین‌ترتیب که بعد مورد مطالعه، می‌باید خاصه‌های بعدهای دیگر را نیز گزارش کند. از این‌رو، کار وقتی دقیق است که یک گروه دانا به ابعادهای گوناگون واقعیت اجتماعی انجامش دهند. دست‌کم وضعیت شناس، از آنان، پرسیدنی‌ها را بپرسد. در نگارش این وضعیت سنجی‌ها، شماری از همکاران شرکت کرده‌اند و اغلب آنها را می‌تواند کار جمعی تلقی کرد.

اما وضعیت سنجی برای شناسایی تنها نیست، بلکه باید این امکان را به ما بدهد که راه‌کار و یا راه‌کارهای بایسته را بیابیم و پیشنهاد کنیم. و نیز باید بتوانیم بکاربرنده راه‌کار را نیز بیابیم. هر راه‌کاری را هرکس یا هر مقامی نمی‌تواند بکار برد. و این ویژه‌گی ششم یک وضعیت سنجی به روش علمی است. چنانکه مسئله ساز، مسئله حل‌کن نمی‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد کس یا جمعی که توانا به بکاربردن یک راه‌کار است یا هستند، بدان تن نمی‌دهد یا نمی‌دهند. از این‌رو است که وضعیت‌های فرآورده ویران‌گری‌ها و آستن ویران‌گری‌ها، استمرار می‌جویند. بدین‌خاطر است که مسئولیت وسایل ارتباط جمعی بسیار سنگین

است. زیرا هم باید جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها را برقرار کنند و هم توانایی و سئولیت کس و کسانی را مرتب خاطر نشان کنند که توانا به بکاربردن راه‌کارها برای تغییر هستند.

این ویژه‌گی‌ها و روش‌شناسی در همان حال محکی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهند برای آزمودن وضعیت‌سنجی‌ها که می‌خوانند.

۱۵ مهرماه ۱۳۹۷

ابوالحسن بنی‌صدر

وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و یکم:

مردم ایران در گیر با رژیمی تک پایه و در محاصره

«دشمنان»

۱۱ خرداد ۱۳۹۶ برابر ۱ ژوئن ۲۰۱۷

■ سفر ترامپ به عربستان و اسرائیل و اروپا را مقامهای اروپایی، سفر برای اعلان پایان یک دوران ارزیابی می‌کنند: امریکا به مثابه ابر قدرت رهبری کننده جهان از صحنه خارج می‌شود. در اوائل دهه ۱۹۷۰ بود که تحقیق پیرامون سلطه، بنی‌صدر را به این نتیجه رساند که زمان فزونی تخریب نیروهای محرکه بر تولید و وارد کردن آنها خواهد رسید و آن زمان، زمان مرگ ابر قدرتها است. بنابر آن تحقیق، پیشخور کردن سبب می‌شود که آینده دو ابر قدرت روسی و امریکائی از پیش متعین بگردد: در روند انحطاط و انحلال به مثابه ابر قدرت، روسیه زودتر و امریکا دیرتر، از پا درخواهند آمد و چنین شد.

و اگر امریکا به اروپائیان می‌گوید خود خرج دفاع از خویش را بپردازید و پای خود را بمنزله ابر قدرت از اروپا بیرون می‌کشد، در همان حال که ضعف خود را عیان می‌کند، تمایل شدید خود را برای حضور سلطه جویانه در منطقه‌ای که دو اقیانوس نفت و گاز در آن قرار دارند، نشان می‌دهد. بدین خاطر است که در مراجعت به امریکا، ترامپ می‌گوید: چند صد میلیارد دلار معامله انجام دادم و این یعنی شغل، شغل، شغل!

باوجود این واقعیت و باوجود واقعیتی دیگر که خارج شدن انگلستان از صحنه، در پی جنگ دوم جهانی بود، هم امریکا و هم انگلستان، نه تنها محور

سیاست داخلی و خارجی ایران هستند، بلکه در ذهن‌های ما ایرانیان نیز همچنان فعال مایشاء هستند. اگر جز این بود، چرا باید ایران رژیم داشته باشد که توجیه‌گر ریختن درآمدهای نفتی کشورهای عرب به حساب امریکا باشد؟ چرا انواع ترسها باید سبب ترس از تغییر، حتی در حد برداشتن مانع برجا مانده بر سر راه شهروند حقوقمند گشتن، سبب فعل‌پذیری و تن دادن به زندگی در مدار بسته بد و بدتر و حاکم کردن بدترین بر خود باشد؟

■ رژیم ولایت مطلقه فقیه به ترکیه گاز مجانی می‌دهد. چرا؟ زیرا رژیم فاسد و بی‌کفایت است. در موقعیت ضعف است و محکوم می‌شود و باید ثروت ملی ایرانیان را مجانی به ترکیه بدهد. این رژیم به روسیه و چین و شیخ‌های خلیج فارس و ... باج می‌دهد. چرا؟ زیرا ناتوان و بی‌کفایت و تک پایه است. لذا، فاقد پایگاهی است که از حاکمیت ملی ناشی می‌شود.

■ آیا فعل‌پذیری در مدار بسته بد و بدتر و تسلیم بدترین (ولایت مطلقه جبار) شدن همگانی گشته‌است؟ پاسخ هموطنانی که به محاسبه برای تعیین میزان واقعی مشارکت ایرانیان در دادن رأی پرداخته‌اند، به این پرسش منفی است. بنظر آنان ایرانیان تسلیم ترس‌ها نشدند و اکثریت بزرگی از آنان «انتخابات» را تحریم کردند. دانستی است که ابراهیم رئیسی همچنان سخن از تقلب‌ها و تخلف‌های گسترده در «انتخابات» بر زبان می‌آورد. او که همه مهندسان انتخابات را در ستاد خود گردآورده بود، روحانی و حکومت او را متهم به مهندسی انتخابات می‌کند. او که نیک می‌داند در مهندسی محاسبه آراء، دست کم هفت میلیون رأی بر آرای او افزوده‌اند، چرا دست پیش را گرفته‌است و فریاد می‌زند آ‌ی دزدب‌ه دو دلیل آشکار: یکی و مهم‌تر، از بین بردن حس اعتراض نسبت به تقلب در انتخابات و مهندسی کردن آن. چراکه شیشه عمر رژیم ولایت مطلقه فقیه مستند کردن مقبولیت و مشروعیت خویش به میزان مشارکت مردم و، در همان حال، برکار گماردن مأموران خود، باعنوان «منتخب مردم» است. و دیگری، پوشاندن این واقعیت است که، حتی در

«انتخاباتی» که رژیم برگزار می‌کند، موافقان ولایت مطلقه فقیه در جامعه ایران، همچنان یک اقلیت ناچیز هستند و ولایت فقیه، از انتخابات مجلس اول و کودتای خرداد ۶۰ تا امروز، فاقد تکیه گاه اجتماعی و غیر مقبول و غیر مشروع است.

*** سرعت اخذ رأی در ایران گویای بزرگی ثقل در انتخابات است:**

■ سایت مجلس رژیم، در روز جمعه ۲۹ اردیبهشت (روز اخذ رأی) ۱۳۹۶ این داده‌ها را انتشار داده‌است:

- تعداد شعبه‌های رأی‌گیری، ۶۳۴۲۹
- درهریک از شعب، حداقل دو صندوق اخذ رأی، یکی برای انتخابات ریاست جمهوری و دیگری برای انتخابات انجمن‌های شهر و روستا پیش بینی شده‌است.
- ۲۰۰ میلیون تعرفه اخذ رأی چاپ و به تمامی استانها ارسال شده‌است.
- بیش از ۱۳۰ هزار صندوق هم تدارک شده و در اختیار تمام استانها قرار گرفته‌است.

• مدت قانونی اخذ رأی ۱۰ ساعت قابل تمدید است. (ابتدا اعلام کرده بودند که ساعت پایان رأی‌گیری ۱۸ بعد به ۱۹ و ۲۰ و... تمدید کردند)

این داده‌ها بسی مهم هستند. چراکه دارندگان شرائط رأی دادن ۵۶/۵ میلیون نفر هستند. حال آنکه شمار تعرفه‌ها نزدیک به چهار برابر است. تعرفه‌ها در اختیار اداره کنندگان «انتخابات» است. پس دست آنها برای مهندسی انتخابات باز است. و نیز شمار صندوقها ۱۳۰ هزار است یعنی برای هریک از دو «انتخابات» ۶۵ هزار صندوق در نظر گرفته شده است. و بالاخره، زمان اخذ رأی، ۱۰ ساعت است. بدین‌سان،

اگر اخذ رأی در ۸ صبح آغاز شود و تا ۸ شب ادامه بجوید، دو ساعت از زمان قانونی بیشتر اخذ رأی بعمل می‌آید.

۱- و قول علی اصغراحمدی، رییس ستاد انتخابات، کار را آسان می‌کند. او می‌گوید: مطابق محاسبات ما هر ۸۰ ثانیه یک رأی گرفته ایم و چون در روستاها تا ساعت ۱۸ یا ۲۰ رأی گیری تمام میشود متوسط هر رأی ۴۵ ثانیه میشود.

بدین‌سان، بنابر قول او، بطور متوسط، در هر ۴۵ ثانیه یک رأی گرفته شده‌است. و معلوم نیست که آیا معدل را در سطح کشور می‌گویند و یا تنها در روستاها؟ باتوجه به این مهم که دو انتخابات هم زمان انجام می‌گرفته‌اند، باز سخن او مبهم است: آیا در هر ۴۵ ثانیه دو رأی به دو صندوق انداخته شده‌است و یا دو رأی در ۹۰ ثانیه به صندوق انداخته شده‌است؟ غیر از این، بنابر قول او، معجزه دیگری روی داده و آن این‌که، در آن بخش از کشور که تراکم جمعیت کمتر بوده‌است، رأی دهندگان در زمان کم‌تری رأی داده‌اند؟! در حقیقت، وقتی رأی دهندگان کم‌تری مراجعه می‌کنند و یک به یک وارد حوزه می‌شوند، زمان طی مراحل و انداختن رأی به صندوق بیشتر می‌شود. حال آن‌که وقتی چند تن وارد حوزه می‌شوند و پشت سر یکدیگر، مرحله‌ها را طی می‌کنند، زمان کوتاه‌تر می‌شود. بنابر محاسبه شاهد عینی، وقتی شش نفر وارد حوزه می‌شوند، و ۶ نفر مأمور اخذ رأی، هر یک یک کار را انجام دهند، کار به این ترتیب انجام می‌گیرد:

- مرحله اول: تحویل مدارک شامل شناسنامه و کارت ملی یا شماره آن، زمان طی شده حدود ۱۰ ثانیه.
- مرحله دوم: ثبت اطلاعات رای دهنده در سامانه کامپیوتری و کنترل مشخصات او، زمان طی شده حدود ۵۰ ثانیه.
- مرحله سوم: نوشتن مشخصات رای دهنده روی برگه مربوطه توسط مأمور مجری، زمان طی شده حدود ۳۰ ثانیه.

- مرحله چهارم : تحویل برگه به رای دهنده و کنترل آن توسط وی و نیز ثبت اثر انگشتش روی آن برگه و تحویل برگه های رای ، زمان طی شده ۲۵ ثانیه .
- مرحله پنجم : نوشتن اسامی روی برگه ها (این قسمت میانگین کشور را گرفتیم با توجه به تعداد منتخبین شوراها) : ۶۰ ثانیه .
- مرحله ششم : ریختن رای به صندوق و دریافت مدارک (شناسنامه ، کارت ملی) ، زمان طی شده ۱۵ ثانیه .

زمان طی شده برای اولین نفر برابر مجموع زمانها یعنی ۱۹۰ ثانیه

است.

اما رأی دهنده اول، در برابر مأمور اول قرار می‌گیرد و، با انجام کارش، به مأمور دوم مراجعه می‌کند، رأی دهنده دوم جای او را در برابر مأمور اول می‌گیرد. بدین‌سان، وقتی مأمور ششم کار رأی دهنده اول را انجام می‌دهد، رأی دهنده ششم در برابر مأمور اول قرار می‌گیرد. بنابر این که متوسط زمان هر مرحله ۳۲ ثانیه می‌شود، نفر اول، ۱۹۰ ثانیه و شش نفر بعدی، هریک، با صرف ۳۲ ثانیه بیشتر به رأی دهنده اول می‌پیوندند. بدین‌سان، ظرف ۱۹۰ ثانیه + ۱۶۰ ثانیه = ۳۵۰ ثانیه، ۶ رأی دهنده مراحل ششگانه اخذ تعرفه را طی می‌کنند. یعنی هر رأی دهنده بطور متوسط، در ۵۸ ثانیه تعرفه می‌گیرد و اینک شش نفر باید اسامی نامزدهای مطلوب خود را در دو تعرفه (تعرفه‌ای که در آن نام رئیس جمهوری نوشته می‌شود و تعرفه‌ای که در آن اسامی اعضای شورای شهر نوشته می‌شوند) وارد کنند. سپس در برابر صندوق رأی قرار بگیرند و رأی خود را در صندوق بیاندازند و مأمور بر شناسنامه آنها مهر بزنند و انگشت خود را بر مرکب مخصوص بزنند و از در خارج شوند. هرگاه ۶ رأی دهنده همان مدت را صرف قسمت دوم کار کنند، حداقل زمان لازم برای انداخته شدن دو رأی در دو صندوق توسط هریک از آنها، ۱۱۶ ثانیه می‌شود (حدود ۲ دقیقه). محاسبه رئیس ستاد انتخابات بدین ترتیب انجام گرفته‌است. دم خروس دروغ او این است که در روستاها و شهرهای کوچک، بخاطر نبودن تراکم رأی دهندگان، زمان لازم برای

انداختن رأی به دو صندوق بیشتر می‌شود و نه کم‌تر. اگر زمان کم‌تر شده‌است بخاطر بیشتر بودن تقلب در روستاها و شهرهای کوچک است.

با فاصله زمانی اندکی، در فرانسه، نیز انتخابات دور دوم ریاست جمهوری انجام گرفت. بنای ما مقایسه میان آن انتخابات و «انتخابات» در ایران نیست. هم رئیسی از کند بودن جریان اخذ رأی شکایت کرده‌است و هم روحانی مدعی است اگر وقت بود ۴ میلیون دیگر رأی می‌دادند. در عوض، در فرانسه، حوزه‌ها و تعداد صندوقها چنان تعیین می‌شود که در سرتاسر کشور، در حداقل زمان، تمامی رأی دهندگان بتوانند رأی بدهند. پرسش این‌است: وقتی دو طرف روند رأی‌گیری را کند می‌خوانند، از چه رو، در سرعت، از فرانسه پیشی گرفته‌است؟ وگرنه، در تشخیص تقلب در «انتخابات» و اندازه آن نیازی به مراجعه به انتخابات فرانسه نیست.

* مقایسه دو انتخابات

۱. انتخابات دور دوم ریاست جمهوری فرانسه:

در فرانسه، مساحت سرزمین یک سوم مساحت سرزمین ایران (مساحت فرانسه بعلاوه انگلیس و بعلاوه ژاپن و بعلاوه کره جنوبی هنوز کمتر از مساحت ایران می‌شود) است. تراکم جمعیت دست کم دوبرابر و نیم ایران است. فرانسه از بیشترین شبکه راه‌ها برخوردار است. تمام کارهای اخذ رأی (رأی دهندگان پیش از انتخابات، باید اسم نویسی کنند و کارت الکترا ل دریافت کنند. محل رأی دادن هم در کارت قید می‌شود. بنابراین، آنچه به احراز هویت مربوط می‌شود قبلا انجام می‌گیرد. محل رأی دادن نیز مشخص می‌گردد. تعرفه و وارد کردن اسم در آن نیز نیست و حوزه‌ها هم به اندازه‌ای است که رأی دهندگان بتوانند در کم‌ترین زمان رأی بدهند)، پیش از رأی دادن انجام می‌گیرند. از این‌رو، رأی

دهنده جز گذاشتن ورقه‌ای که اسم نامزد بر آن نوشته شده‌است در صندوق رأی و دادن کارت خود به مأمور برای مهر کردن، کاری انجام نمی‌دهد.

در دور دوم ریاست جمهوری فرانسه، ۶۹۰۰۰ حوزه رأی‌گیری در نظر گرفته شده بود. میزان مشارکت در دادن رأی به نسبت جمعیت رأی‌دهنده از ایران بیشتر بوده‌است (۷۴/۵۶ درصد). نسبت حائزین شرایط رأی‌دادن به کل جمعیت هم بیشتر از همین نسبت در ایران بوده‌است.

در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، ۳۵/۱ میلیون نفر (از حدود ۴۷ میلیون حائزین شرایط رأی‌دادن) از مردم فرانسه رأی داده‌اند. بنابر این، در هر حوزه، بطور متوسط، ۵۲۳ رأی در صندوق یا صندوقها انداخته شده‌اند. بدین‌سان، انداختن هر رأی در صندوق، ۱ دقیقه و ۵۰ ثانیه زمان برده‌است. باید دانست که تنها در شهرهای بزرگ تا ساعت ۲۰ اخذ رأی بعمل می‌آید. در شهرهای کوچک و روستاها تا ساعت ۱۹ آراء اخذ می‌شوند.

۲. «انتخابات» ریاست جمهوری ایران با ۶ نامزد و توأم با انتخابات شوری‌ها:

در دو «انتخابات» ریاست جمهوری و شوراها، همه کارهای اخذ رأی در حوزه اخذ رأی انجام گرفته‌اند. حتی نوشتن اسامی نامزدها. بنابر ادعای وزارت کشور رژیم، ۴۱ میلیون نفر رأی داده‌اند. رأی‌گیری تا ساعت ۲۳ تمدید شده‌است اما به کسانی که هنوز در صف بوده‌اند، اجازه داده‌اند تا ساعت ۲۴ رأی بدهند. با توجه به مساحت ایران و دوری مسافت‌ها و شبکه ناقص راه‌ها و با توجه به این واقعیت که در روستاها و شهرهای کوچک، رأی‌گیری در همان ۱۰ ساعت مقرر و بسا در زمانی کوتاه‌تر از آن انجام می‌گیرد، بنا را بر این می‌گذاریم که در سرتاسر کشور، زمان اخذ رأی ۱۵ ساعت باشد.

بنابر این، بطور متوسط، هر حوزه ۶۶۰ رأی اخذ کرده است. یعنی در هر ساعت ۴۴ رأی اخذ شده است. در واقع، دو ۴۴ رأی اخذ شده است (یکی به ریاست جمهوری و دیگری به شوراها). هرگاه از راه ارفاق، بپذیریم که از هر ۲ رأی دهنده، یک تن به هر دو صندوق رأی انداخته است. در هر ساعت ۶۶ رأی اخذ شده است. یعنی در هر ۵۵ ثانیه یک رأی اخذ شده است. بدین سان، اخذ هر رأی، در «انتخابات» ریاست جمهوری و شوراها، که هر دو نامزد آن را کند ارزیابی کرده اند، یک سوم انداختن یک رأی در صندوق، در انتخابات فرانسه، زمان برده است. دروغی که رژیم ساخته است بزرگ تر از دروغهایی نیست که گوبلز، وزیر تبلیغات هیتلر (که مدعی بود دروغ را باید آنقدر بزرگ باشد که کسی در راست بودنش شک نکند) می ساخت؟.

بدین ترتیب، حتی با چشم پوشی از داده های بالا، هرگاه قرار می شد در دو «انتخابات»، اخذ رأی، همان زمان را می برد که رأی دادن در دور دوم ریاست جمهوری فرانسه، زمان لازم برای هر دو رأی (رأی به ریاست جمهوری و رأی به اعضای انجمن شهر) ۳ دقیقه و ۴۰ ثانیه می شد. یعنی شمار رأی دهندگان نمی توانست حتی نصف شماری باشد که رژیم اعلام کرده است. مقایسه این زمان با ۴۵ ثانیه و ۸۰ ثانیه که رئیس ستاد انتخابات وزارت کشور می گوید، بیانگر چند و چون مهندسی انتخابات است. در این مهندسی، بیشترین سهم از آن رئیسی شده است.

۳. نامه آرش به بنی صدر:

صفات بینهایت خداوند وصل می کند (بسم الله)

جناب آقای بنی صدر

علت اینکه بررسی و نظر خود را درباره تعداد آرای مردم در رأی گیری گفتم این بود که اساس حرکت رژیم و اصلاح طلبان و شرکای خارجی و داخلی شان

القای شرکت اکثریت جامعه در بالماسکه رژیم و همچنین القای نادانی مردم بوده و هست. ولی واقعیت جامعه ایران و این رای گیری این بود که مردم میدانند و میفهمند و علیرغم بمباران تبلیغاتی داخلی و خارجی طرفداران ادامه دیکتاتوری و توسل به انواع ترسها و تهدیدها به پای صندوقها نرفتند.

از ۵/۵ میلیون واجد شرایط حداکثر ۲۰ تا ۲۲ میلیون یعنی ۳۵ تا ۳۹ درصد رای داده اند و درست مثل اکثر انتخابات قبلی از رجایی تا حتی خاتمی و از آن پس ، آرای دروغی و چند برابر به خورد همه داده اند. من لینک فیلم تلویزیون ایران در رابطه (تنها فیلم خبری که تعداد افراد اجرایی رای گیری را نشان میداد) با رأی گیری را فرستادم تا متوجه حداقل میزان زمان رأی گیری بشوید. ولی متاسفانه شما در سپیده استقلال و آزادی فرمودید زمان حداقل دو دقیقه است. هر کس این دو دقیقه و دوازده ثانیه را گفته باید بداند، به دلیل کنترل شماره ملی و شناسنامه با کامپیوتر یا تبلت و نوشتن شماره و نام رای دهنده توسط هیات ، این دو دقیقه فقط زمان کنترل شناسنامه و کدملی با هم است و جمع مراحل امکان ندارد که از ۵ تا ۶ دقیقه کمتر شود. این زمان در طول روز نیز با خستگی افراد بیشتر شده است. وقتی که شما دو دقیقه برای رای دادن برآورد می کنید ، که جدا امکان ندارد، خوب در خیلی از حوزه ها دو یا سه صندوق بوده است و این زمان برای دو صندوق در یک حوزه، به زمان دو دقیقه برای دو نفر تبدیل میشود یعنی زمان یک دقیقه برای هر نفر و اگر ۳۰ درصد حوزه ها دو صندوق یا بیشتر داشته باشند تعداد رأی به بیش از ۴۲ میلیون میرسد

و حال اینکه من از دهها نفر در باره زمان رسیدن به اولین مرحله اجرایی تا گرفتن تعرفه برای نوشتن رأی را سؤال کردم از ۷ تا ۱۵ دقیقه بود. حتی یک نفر ۵ دقیقه نگفت ولی من ۵ یا ۶ دقیقه را گرفتم . محاسبه معلوم کرد که حداکثر ۲۲ میلیون می توانسته اند رأی داده باشند. حتی در تهران صندوقهایی مثل مسجد امام حسین در ظهر خلوت بود و اصولا هر چه به پایین تر شهر میرفتی

خلوت تر بود. تجمع ساختگی اصلاح طلبان و طرفداران ادامه وضع موجود در تهران و استانها، در بعضی مراکز بخصوص (برای مثال، تابلوی رژیم که حوزه حسینه ارشاد است)، نمایش شرکت در انتخابات بود و نه شرکت در آن. به همین دلیل از شما توقع می‌رود تا با بررسی بیشتر و درآوردن زمان و تعداد تخمینی واقعی این رأی‌گیری و سحرناشی از آن را روشن نموده و تبیین نمایید و نفرمایید مردم را پای صندوقها بردند. حقیقت این است که نتوانستند اکثریت مردم را فریب دهند.

در هر صندوق تعداد کارکنان از ۷ تا ۸ نفر متفاوت است: یک نفر در ابتدا شناسنامه را تطابق میدهد. بعدی شناسنامه را با کارت میگیرد و نفر بعدی با کامپیوتر یا تبلت واقعی بودن شماره های کارت ملی و شناسنامه را کنترل میکند و نفر بعدی تعرفه را بر مبنای شناسنامه و کارت ملی مینویسد و نفر دیگر شناسنامه را مهر میکند و از فرد اثر انگشت میگیرد و اگر همه اینها را ۶ دقیقه هم بگیریم برای ۶۳۰۰۰ صندوق

$$۶۳۰۰۰ * ۱۶ * ۱۰ = ۱۰۸۰۰۰۰۰ \text{ نفر میشود}$$

$$\text{و برای } ۱۳۰۰۰۰ \text{ صندوق } ۱۳۰۰۰۰ * ۱۶ * ۱۰ = ۲۰۸۰۰۰۰۰ \text{ نفر}$$

یعنی برای ۶۳۰۰۰ شعبه هر شعبه یک صندوق ریاست جمهوری و ۱۶ ساعت مداوم و هر صندوق هر ساعت ۱۰ نفر یعنی هر نفر از زمان دادن شناسنامه تا گرفتن تعرفه و نوشتن رای و انداختن در صندوق ۶ دقیقه، کل تعداد رای دهنده میشود ۱۰۰۰۰۰۰۰ نفر،

و برای هر شعبه دو صندوق و جمعا ۱۳۰۰۰۰ صندوق و ۱۶ ساعت و هر ساعت ۱۰ نفر میشود ۲۰۰۰۰۰۰۰ نفر

اگر زمان را به جای ۶ دقیقه ۵ دقیقه محاسبه کنیم نیز برای ۶۳۰۰۰ صندوق میشود $۶۳۰۰۰ * ۱۶ * ۱۲ = ۱۲۰۰۰۰۰۰۰$ نفر

و در صورتیکه برای ۱۳۰۰۰۰ صندوق و هر نفر ۵ دقیقه حساب کنیم میشود $۱۳۰۰۰۰ * ۱۶ * ۱۲ = ۲۴۹۰۰۰۰۰۰$ یعنی اگر همه شعبه‌های سراسر

کشور هر کدام دو صندوق و دو هیئت داشتند هم ، با حداقل زمان ۵ دقیقه میشود ۲۵۰۰۰۰۰۰ نفر .

لازم به تذکر است که کل تعداد صندوقهای دو انتخابات را ۱۳۰۰۰۰۰ صندوق گفته اند .

۱. نقد محاسبه آقای آرش در قسمت اول این وضعیت سنجی بعمل آمده است.
۲. بنی صدر در مقام محاسبه دقیق تقلب در «انتخابات» نبود و بنایش بر زمان لازم برای رأی گیری در هر حوزه بود. و ۳. قول رئیس ستاد انتخابات خود گویای وسعت تقلب در انتخابات است. و ۴. محاسبه های دیگری که در ایران انجام گرفته و برای ما ارسال شده اند، گویای تقلب بزرگ رژیم هستند.

۴. فقدان پایگاه و محور کردن امریکا در سیاست داخلی و خارجی

کشور:

یک رژیم تک پایه، وقتی پایه نیز نیمه شکسته است (زیرا بنیاد روحانیت در مجموعه خود حامی آن نیست)، از راه ایجاد پایه خارجی، می کوشد دو پایه ای بگردد و برجا بماند. حفظ تعادل با قدرتهای خارجی، آن را به شدت نیازمند کشاندن رأی دهندگان به پای صندوق های رأی می کند. چرا که می باید خود را متکی به مردم کشور جلوه دهد. ادعا شده است که رأی دادن مشروعیت نمی آورد و رژیم نیز خود را بدان نیازمند نمی داند. این ادعا هم نصف حقیقت بنابراین بزرگترین دروغ است. زیرا، گرچه وقتی انتخابات آزاد نیست، رأی دادن مشروعیت نمی آورد، اما این در رابطه با قدرتهای خارجی است که رژیم صفهای رأی دهندگان را دلیل مقبولیت و مشروعیت خود جلوه می دهد. و هم اگر چنین است، اینهمه تقلا برای کشاندن رأی دهندگان به پای صندوقهای رأی از چه رواست؟ از این دید که بنگریم، تحریم انتخاباتی که سالب حق حاکمیت شهروندان است،

کار برقرار کردن تعادل با قدرتهای خارجی را بر رژیم بسیار دشوار می‌کند.

هراندازه اطلاع دنیای خارج از دروغ بودن حمایت مردم بیشتر باشد، رژیم متزلزل ترمی شود. رژیم کمبود را با بیشتر کردن باج به قدرتهای خارجی جبران می‌کند. بدین خاطر است که مردم کشور نقش تعیین کننده‌ای در تحول خالی از خطر هرج و مرج دارند، زیرا بمحض این که فقدان پایگاه مردمی رژیم عیان بگردد، توانائی برقرار کردن تعادل با قدرتهای خارجی را، ولو با بیشتر کردن باج‌ها، از دست می‌دهد و تغییر از قدرتمداری به حقوقمداری اجتناب ناپذیر می‌شود. بدین خاطر است که رژیم بحران می‌سازد تا که امریکا، هر روز بیشتر از روز پیش، محور سیاست داخلی و خارجی کشور بماند. این واقعیت که رژیم ایران را به خطری برای کشورهای عرب بدل کرده است و این دشمنی توجیه‌گر انتقال ثروتهای این کشورها به امریکا شده است، موجد واقعیت دیگری است که تشدید دشمنی این کشورها با ایران است. و این دو واقعیت پدیدآورنده ترسهای هستند که رژیم مردم را به آنها مبتلی کرده است.

وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و دوم: نیاز به کشیدن پوشش فریبنده بر دوران جنایت و خیانت و فساد از چه رو است؟

۱۸ خرداد ۱۳۹۶ برابر ۸ ژوئن ۲۰۱۷

در ۱۴ خرداد ۱۳۹۶، خامنه‌ای، در توجیه کشتار زندانیان در تابستان سال ۱۳۶۷، کشتار محکومانی که دوران محکومیت خویش را می‌گذراندند، گفته است: «مراقب باشیم تا در دهه شصت، جای شهید و جلاد عوض نشود، زیرا ملت ایران در دهه شصت مظلوم واقع شد و به دلیل اینکه تروریست‌ها و منافقین و پشتیبانان آنها به امام و ملت ایران ظلم و خباثت کردند، ملت در موضع دفاع قرارگرفت و در نهایت هم پیروز شد.» و باز گفته است: «بدانید اگر تجربه مشابه تجربه سال ۶۰ در کشور پیش بیاید، قطعاً میلیونها جوان با کمال قدرت و دلاوری به میدان می‌آیند و کشور را حفظ می‌کنند.»

و باز، او دهه ۶۰ را دهه جنگ ۸ ساله خوانده است. در فهرستی که او ترتیب داده است، گروگانگیری و البته سازشهای پنهانی (اکتبرسورپرایز و ایران گیت) و ادامه جنگ که به قول آلن کلارک، وزیر دفاع در حکومت تاچر، ایجاد و ادامه‌اش در سود انگلستان و غرب بود و واسطه کردن اسرائیل نزد امریکا برای جلب حمایت حکومت ریگان از دولت ایران گیتی‌ها، یعنی دولتی که در تصرف عدوانی امثال خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و... بود و کشتن خمینی را تضمین و فایشان به عهد با امریکا و روابط پنهانی با اسرائیل و کشورهای اروپائی که به ایران گیت‌های اروپائی سرباز کردند و استقرار استبداد جنایت و خیانت و فسادگستر، از قلم افتاده‌اند. کودتای خرداد ۶۰ که هدف آن ادامه جنگ با هدف

استقرار استبداد فراگیر بود و این واقعیت که با موافقت صدام با پیشنهاد غیر متعهدها، در خرداد ۶۰، جنگ پایان می‌پذیرفت و او و هاشمی رفسنجانی و بهشتی نزد خمینی رفتند و او را به کودتا با هدف ادامه دادن به جنگ، برانگیختن، نیز از قلم افتاده است. اعدامهای دستجمعی سال ۶۰ نیز از قلم افتاده‌اند. جعل نامه از خمینی به مشکینی و جعل قول خمینی و رهبر کردن او برخلاف قانون اساسی - روایت موسوی خوئینی‌ها از گفتگوها در واپسین ساعت عمر خمینی بس گویا است - هم از قلم افتاده‌اند. راست بخواهی، دروغهای او جانشین تاریخ، آن سان که روی داده است شده است. از آن جمله روش شدن خشونت و رویه‌گشتن اعدام و کشتار زندانیانی که دوران محکومیت خویش را می‌گذراندند، است. اینک او آن چند هزار تنی که هیأت مرگ، با فریب، روانه اعدام سراها کردند را جلاد و جلادان را شهید می‌خواند!

بدیهی است کسی که خود از سازمان دهندگان دستگاه جنایت و خیانت و فساد گستر بوده و جانشین خمینی در اداره این دستگاه شده است، جز پوشاندن حقیقت چه می‌تواند بکند؟ کسی که کشور را در لبه پرتگاه تجزیه نگاه داشته و از عوامل تبدیل‌کننده سرزمین‌های مسلمان و غیر مسلمان به عرصه ترور است، جز پوشاندن حقیقت، چه می‌تواند بکند؟ اعتبار باختن گروه رجوی نه بخاطر اعدامها که بخاطر ابتلائی است که در آن، این گروه با نقض میثاق، رفوزه شد و اعتبار باخت. ناقض استقلال و آزادی و اصل عدم هژمونی شد و بر سر خود آورد آنچه آورد. **برغم هشدارها، در دام مدار بسته خشونت افتاد و بجای بیرون آمدن از آن، به وابستگی تن داد.** این گروه باید می‌دانست که اگر رژیم کودتا موفق شود رویارویی با مردم را با رویارویی با گروهی جانشین کند که جز خشونت روشی را بکار نمی‌برد، پیروزی با رژیم و شکست با او است. سخنان خامنه‌ای شفاف است: رژیم ولایت مطلقه فقیه نیازمند باز سازی مدار بسته خشونت با گروه‌های ترور پیشه است. در حقیقت، امروز هم، اگر گروه‌های دست‌نشانده ترور را روش کنند، جز این نمی‌کنند که تقابل مردم با رژیم را با تقابل

تروریست با رژیم جانشین کنند و دستیار رژیم ولایت مطلقه فقیه در تشدید سرکوبها و بی‌نقش کردن هرچه بیشتر جامعه مدنی بمثابه عامل تغییر بگردند. خامنه‌ای خوب می‌داند که اگر گروه رجوی به بیراهه نمی‌رفت، جنایت‌گری رژیم خمینی سبب قوت‌کارش می‌شد. چنانکه تا میثاق نقض نشده بود و این گروه خود را در مدار بسته خشونت زندانی نکرده بود، آن جنایتها مایه قوت‌گرفتند.

اما چه سبب شده است که او با جعل تاریخ، تقلا می‌کند بر واقعیت پوششی همه فریب بکشد؟ در این وضعیت سنجی، می‌کوشیم پاسخ این پرسش را بیابیم. نخست فهرستی از ترورها و جنایتها که خامنه‌ای در آنها نقش داشته است. در ریاست جمهوری و سپس رهبری او بود که دولت صفت تروریست پیدا کرد و جنایت‌های بزرگ مرتکب شد:

*** وقتی شرکت کننده در بنای دولت تروریست، دهه جنایت را**

دهه مبارزه با تروریسم می‌خواند!

کار خامنه‌ای گرچه شگفتی‌آور می‌نماید، اما واقعیت این است که جنایتکار، سرانجام، به جنایت خود اعتراف می‌کند. چنان‌که اینک او اعتراف می‌کند از سازماندهندگان کشتار محکومان در سال ۱۳۶۰ و تابستان ۱۳۶۷ بوده است. بنا بر خاطرات آقای منتظری، این شخص، نزد او، با کشتار زندانیان ابراز بی‌خبری و مخالفت کرده بود. اما امروز، او، فاش می‌گوید که به دروغ خود را از آن جنایت بیگانه و با آن مخالف جلوه می‌داده است. در حقیقت، اگر هیأت مرگ که یک عضو آن، آقای رئیسی بود، مأمور اجرای حکم کشتار بود، آقای خامنه‌ای در شمار انگشت شمار کسانی بود که برای نخستین بار در تاریخ ایران، سازمان ترور را در درون دولت ایجاد کردند و دولت را تروریست گرداندند. در کارنامه سیاه او بعنوان یکی از آن چند تن، این جنایت‌ها ثبت هستند:

۱. دستور قتل دو تن بنا بر نامه آقای احمد قابل به او. این دستور را او در روزهای نخست جنبش همگانی مردم ایران داده و اجرا شده است؛
۲. تصدی سپاه پاسداران توسط هاشمی رفسنجانی و سپس خامنه‌ای و ترورها و زد و خورد های مسلحانه که در آنها، حمله کنندگان افراد سپاه بودند و به گزارش اداره اطلاعات ارتش، هر هفته ۱۲۰۰ ترور و زد و خورد مسلحانه در سطح کشور انجام می‌گرفت؛
۳. اعدام دستجمعی در پی کودتای خرداد ۶۰ و در طول این سال که از شمار بزرگ اعدام شدگان، فهرستی از اسامی ۲۰۰۰ اعدام شده انتشار یافته است. بنا بر «عبور از بحران» (یادداشت‌های سال ۶۰ هاشمی رفسنجانی)، آقای مهدوی کنی پیشنهاد می‌کند به اعدامها پایان داده شود و با پیشنهاد او مخالفت می‌شود. مخالفت کنندگان آقایان احمد خمینی و هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای و موسوی اردبیلی بوده‌اند.
۴. ایجاد سازمان ترور در درون دولت که این سازمان در دادگاه میکونوس برای قضاوت تشریح شد؛
۵. ترور نزدیک به ۵۰۰ تن در درون و بیرون از مرزهای کشور و عملیات تروریستی در کشورهای مسلمان و اروپا و امریکا؛
۶. ترورهای وین و برلین. دومی در رستوران میکونوس واقع و موضوع قضاوت شد. بنابر حکم دادگاه، ترور به دستور سران رژیم (خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی) انجام گرفته بود؛
۷. کشتن سبعانه شهیدان داریوش فروهر و پروانه فروهر (اسکندری) و نویسندگان شهید، محمد مختاری و جعفر پوینده و حسین برازنده و احمد تفضلی و احمد میرعلایی و غفار حسینی و ابراهیم زال‌زاده و مجید شریف و پیروز دوانی و...؛
۸. طرح انداختن اتوبوس حامل نویسندگان به دره که بعثت از حرکت افتادن اتوبوس، انجام نگرفت؛

کسانی که حذف شدند و کسانی که باید حذف می‌شدند و چون اتوبوس به دره پرتاب نشد، حذف نشدند، در شمار ۲۰۰ نفری بودند که باید به قتل می‌رسیدند. در مورد چرائی صدور دستور خامنه‌ای برای کشتن سبعانه، محمد خامنه‌ای، برادر سید علی خامنه‌ای گفته است: باید در مقام رهبری بود تا توانست مصلحت صدور حکم کشتن این افراد را درک کرد!

۹. بیرون بردن سازمان ترور از وزارت‌خانه‌ها و تجدید سازمان آن. این سازمان اینک تحت امر مستقیم خامنه‌ای است؛

۱۰. جنایت‌های بالا در پیروی از اصل «النصر بالرعب» بخشی از ترورها هستند. بر آنها باید، ربودن اشخاص، اغلب دانشجویان و سر به نیست کردن آنها و نیز ترورها توسط سپاه قدس در کشورهای منطقه را افزود؛

۱۱. جنایت‌های بس سبعانه که در زندان کهریزک، انجام گرفتند. این زندان، ابوغریب خامنه‌ای نام گرفت. فهرستی از ۶۹ تن که به شکنجه‌ها سبعانه کشته شدند، به مجلس ملاتاریا داده شد؛

۱۲. به خاک و خون کشیدن جنبش‌های اعتراضی در شهرهای مشهد و قزوین و اسلام شهر و نیز جنبش همگانی سال ۸۸ در شهرهای مختلف؛

شمار کشته شدگان جنبش سال ۱۳۸۸ را صدها تن گفته‌اند. در حقیقت، ۴۶ تن مفقود بعلاوه ۱۱۶ تن کشته و نیز صدها تن در سردخانه جنوب شهر تهران که بی نام و نشان ماندند.

۱۳. چند ملیتی کردن سازمان ترور که ترور میکونوس و ترورها در کشورهای اروپائی و نیز کشورهای منطقه، توسط «بین‌الملل ترور» انجام گرفتند. و

۱۴. قتل احمد خمینی و بمب‌گذارها، حتی در حرم امام رضا (ع) برای توجیه تشدید سرکوبها و هرچه سنگین‌تر کردن جو ترس در جامعه.

درخور یادآوری است که بعد از کودتای خرداد ۶۰، دو عمل تروریستی انجام گرفتند. یکی انفجار در محل حزب جمهوری اسلامی و دیگری انفجار در سالن اجتماعات هیأت وزیران. این دو انفجار را هر بار که نوبت سرکوب به

گروهی سیاسی رسید، رژیم به پای آن گروه نوشت. با این حال، پرونده‌های این دو انفجار به دادگاه انقلاب نرفتند و در دادگستری، بایگانی شدند. بنابر نظر مهندسی ارتش، انفجار در محل حزب جمهوری اسلامی، بدین خاطر که مهندسی شده بود، یا باید کار ارتش می‌بود که نبود و یا کار سپاه که این امکان را داشت. وجدان تاریخی ایرانیان، بخصوص وجدان تاریخی جوانان باید همواره بر آن دهه جنایت و خیانت و فساد که دهه‌های بعدی تکرار آند، آگاه و وجدان همگانی مردم ایران باید پیوسته بر حساسیت خویش بیفزاید تا مگر، دوران سیاه خشونت به پایان رسد و ایرانیان استقلال و آزادی را بازیابند. تهدید خامنه‌ای ترس شدید او از این است که سال ۱۳۶۰، سال رویارویی خط استقلال و آزادی با خط سید ضیاء، یا خط استبداد و وابستگی، تجدید شود. او می‌داند این بار، پیروزی با خط استقلال و آزادی و شکست با خط استبداد و وابستگی است. چرا که بنابر قاعده، حق می‌آید و باطل می‌رود:

*** چرا خامنه‌ای بر یکی از سیاه‌ترین دوران‌های جنایت و خیانت و فساد، پرده‌ای پرفریب می‌کشد؟:**

سیاه ترور و جنایت تنها بخشی از سیاهه خیانت و جنایت و فساد خامنه‌ای در دوران خمینی و پس از آن است. این ایام، او بیشتر از هر زمان، نیازمند خمینی است. زیرا نزدیک‌کارکنان رژیم نیز، یکسره اعتبار باخته است. جز خشونت روشی را نمی‌شناسد و کوهی از مسائل برهم انباشته، حاصل رهبری او است. دلیل اول اینست.

هرگاه او توانسته بود از شدت خشونت بکاهد، اگر او اقتصاد کشور را مصرف و رانت محور نکرده بود و بدست او و دوست پنجاه ساله‌اش، هاشمی رفسنجانی، مافیاهای نظامی - مالی شکل نگرفته بودند و این مافیاهای ابعاد فساد را چندین برابر نکرده بودند، اگر او بحران اتمی پدید نیاورده بود و از ترس گرفتار شدن ایران به سرنوشت عراق دوران تحریم (نفت در ازای غذا واقعیتهای هاشمی

رفسنجانی از پرده بیرون انداخت)، تن به تسلیم نداده بود و قراردادی بدتر از قرارداد ترکمن چای به ایران تحمیل نشده بود (قرارداد وین که بدان برجام نام نهاده‌اند)، اگر در دوره «رهبری» او، ایران بیابان نشده بود و شرق و غرب کشور گرفتار ریزگردها نبودند، اگر تحت ولایت مطلقه او، فقر و بیکاری و آسیب‌های اجتماعی فراگیر نشده بودند، به یقین، امروز، او به خود می‌بالید که ایران گرفتار جنایت و خیانت و فساد را تحویل گرفته و به آن دوران سیاه پایان بخشیده است. دلیل دوم اینست.

اما دلیل سوم و بسیار مهم را خود او در جمله‌ای اظهار می‌کند:

«بدانید اگر تجربه مشابه تجربه سال ۶۰ در کشور پیش بیاید، قطعاً میلیونها جوان با کمال قدرت و دلاوری به میدان می‌آیند و کشور را حفظ می‌کنند».

بدین‌سان، او می‌داند که بنی‌صدر و یاران او که بر حقوق مردم ایران ایستاده‌اند، بر استقلال و آزادی ایستاده‌اند، بدین خاطر که تجربه انقلاب را رها نکرده‌اند، بدین خاطر که از استقامت باز نایستاده‌اند و می‌کوشند تا که تجربه انقلاب به سرنوشت دو تجربه نیمه تمام، یکی تجربه انقلاب مشروطیت و دیگری تجربه جنبش ملی کردن صنعت نفت دچار نگردد و هدفهای آن، تحقق بجویند، بدین خاطر که اینک ایران در حال بیابان شدن، در لبه پرتگاه مرگ قرار دارد و ممکن نیست ایرانیان بگذارند در پرتگاه، سقوط کنند، او می‌داند که حق می‌آید و باطل می‌رود. پس هم تهدید می‌کند و هم نیاز خود را اظهار می‌کند: **رژیم ولایت مطلقه فقیه باردیگر نیازمند مدار بسته خشونت با گروه‌های تروریست است.** از ناتوان کسی که به ارتکاب جنایت معتاد شده و از انقلاب بدین‌سو، «النصر بالرب» را رویه کرده است، اینک که ولایت مطلقه فقیه در بن بست است و او می‌بیند مردم ایران، هیچ فرصتی را برای ابزار مخالفت خود با این ولایت جعلی و شخص او از دست نمی‌دهند، چگونه می‌تواند نیاز خویش را به مدار بسته خشونت اظهار نکند؟

ایستادگان بر حق بدین خاطر که قدرت را هدف نمی‌شناسند و نمی‌خواهند جانشین جبار و دستیاران او در تصدی دولت قدرت محور بگردند، هرگز شکست نمی‌خورند. آنها پیروز هستند. زیرا حق می‌آید و باطل می‌رود. ترس خامنه‌ای نیز بدین خاطر است. در حقیقت، او همه آنهایی را می‌ترساند که این دوران جنایت و خیانت و فساد را تصدی کرده‌اند. به آنها می‌گوید خطر سقوط رژیم ولایت مطلقه فقیه جدی و بسا نزدیک است. او معلوم می‌کند چرا رئیسی، جنایتکاری که تاریخ فراموشش نمی‌کند، نامزد ریاست جمهوری شد. گرچه نمی‌خواست این جنایتکار رئیس جمهوری بگردد، اما بنابر سخنان ۱۴ خردادش، می‌خواست است بر جلادان لباس شهیدان بپوشاند و آنها را آماده دفاع از رژیم بگرداند که دیگر نه قابل دفاع و نه قابل بقاء است.

وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و سوم: دولتهای غرب فرومانده در ضعف و استبدادهای فرصت سوز؟

۲۵ خرداد ۱۳۹۶ برابر ۱۵ ژوئن ۲۰۱۷

بر ضعف دولتهای اروپائی و امریکا در قبال ماوراء ملیها، ضعف آنها بلحاظ اندیشه راهنما و نیز سست شدن پایگاه اجتماعی، افزوده می شود:

* ضعف دولتهای اروپائی و امریکائی بلحاظ سست شدن پایگاه اجتماعی:

۱. انتخاب شدن ترامپ به ریاست جمهوری، همچنان زیر سؤال است. تحقیق کنگره در باره نقش روسیه در انتخابات امریکا و ارتباط گروه ترامپ با روسها، کار را به شهادت رئیس برکنار شده اف.بی.آی کشاند. سیاستی که ترامپ در پیش گرفت، پایگاه اجتماعی او را بازهم سست تر کرده است. سیاست او در خاورمیانه، ضعف حکومت او را به فریاد گزارش می کند.

۲. ترزا می، نخست وزیر انگلستان، در پی این تصور که می تواند با یک تیر سه نشان را بزند (بی مقدار کردن حزب کارگر، وادار کردن اروپا به پذیرفتن شرائط انگلستان برای خارج شدنش از اتحادیه اروپا و ماندن در مقام نخست وزیری برای چند دوره)، به انتخابات روی آورد. حاصل انتخابات این شد که الف. حزب محافظه کار اکثریت خود را در مجلس عوام از دست داد. ب. جوانان

انگلیسی، بمثابه نیروی محرکه تغییر، وارد صحنه شدند. ج. در برابر اروپا، حکومت انگلیس ضعفی مفرط شد. و ج. توافق او با نمایندگان ایرلند شمالی توافق با گرایش راست افراطی است. به قول میجر، نخست وزیر پیشین، انگلستان، باردار خطرها است. با وجود این، در مجلس، حکومت او، از نصف بعلاوه یک، دو رأی بیشتر دارد.

۳. در ۱۱ ژوئن ۲۰۱۷، در فرانسه، انتخابات مجلس ملی برگزار شد. ۵۱/۳ درصد حاضر به دادن رأی نشدند. سازمان سیاسی که مکرون، رئیس جمهوری، ایجاد کرده است، از ۴۸/۷ درصدی که شرکت کرده‌اند، ۳۲ درصد آراء را بدست آورده است. یعنی اکثریت او در مجلس ملی فرانسه، تنها از کم‌تر از ۱۶ درصد دارندگان حق رأی نمایندگی می‌کند. بدین خاطر است که سیاست شناسان می‌گویند: مشروعیت سیاست مکرون زیر سؤال رفته است. در حقیقت، انتخابات می‌گوید: مردم فرانسه، از دو حزبی که از جنگ دوم بدین سو، کشور را اداره می‌کنند، سلب اعتماد می‌کنند. در همان حال، حاضر نیست به مکرون و سازمان سیاسی او اعتماد کنند.

۴. در اسپانیا، حکومت فاقد اکثریت در مجلس است. در ایتالیا نیز پایگاه اجتماعی حکومت سست است. حکومت آلمان نیز منتظر انتخابات است. بدینسان، دولت‌های غربی هم بخاطر فقدان اندیشه راهنما و هم بخاطر نداشتن مهار بر ماوراء ملی‌ها و هم بخاطر اینکه مسئله‌ها حل نمی‌شوند و بر آنها مسئله‌های جدید نیز افزوده می‌شوند و هم بخاطر سست‌تر شدن پایگاه اجتماعی، ضعیف شده‌اند. در آنچه به امریکا مربوط می‌شود، بمثابه ابر قدرت نیز در حال انحلال است. بن‌بست‌ها که سیاست امریکا در خاورمیانه بدانها گرفتار است، شدت ضعف دولت امریکا را گزارش می‌کنند:

* مثلث‌هایی که امریکا در خاورمیانه ایجاد کرده و خود در تله

خود ساخته گیر کرده است:

روزنامه لوموند (۱۱ ژوئن ۲۰۱۷) سیاست امریکا را در خاورمیانه بررسی کرده است. عنوان آن این است: در خاورمیانه، امریکا در تله‌های خود ساخته‌اش گرفتار آمده است:

امریکا با روابطی که برقرار کرده، یک رشته مثلث‌ها پدید آورده است. هر پیشرفت نسبی در یک جهت، به پس رفت در جهت دیگر ناگزیرش می‌کند. روسیه از این وضعیت سود بزرگ می‌برد:

دونالد ترامپ در ۲۱ مه ۲۰۱۷، در ریاض، با ملک سلمان و سیسی، رئیس جمهوری مصر دیدار کرد. امریکا مدتی دراز از تناقض ظاهری میان حمایت وسیع از اسرائیل از سوئی، و روابط ویژه‌اش با دنیای عرب، از سوی دیگر، سود می‌برد. در حقیقت، رهبران عرب، با پیروی از سادات، رئیس جمهوری اسبق مصر، بخاطر مهار اسرائیل، به جلب مزاحم امریکا روی آوردند. این دوره، دوره سلطه بی مزاحم امریکا بر منطقه بود. دولتهای منطقه، به این سلطه، نه به میل که به اجبار تن می‌دادند. اما حمله به عراق و تصرف این کشور توسط ژرژ بوش، رئیس جمهوری امریکا و واپس نشستن او با ما از سوریه، سلطه امریکا را گرفتار انحطاط کرد. امریکا را گرفتار یک رشته رابطه‌ها کرد که مثلث‌هایی را تشکیل دادند با حاصل جمعی برابر صفر. سبکی تحمل ناکردنی ترامپ این وضعیت را وخیم‌تر کرد و روسیه بطور مستقیم از آن سود برد.

• مثلث امریکا/ترکیه/سوریه:

از آن زمان که ترکیه، بمثابه پایگاه جنوبی ناتو، از ناز و نوازش وزارت دفاع امریکا برخوردار بود، مدتهاست که سپری شده است. امتناع ترکیه از شرکت در تصرف عراق در سال ۲۰۰۳، را، واشنگتن هرگز نبخشیده است. امریکا از قبول تقاضای ترکیه برای ایجاد منطقه امن در سوریه، مدام، خود داری کرد. اردوغان ایجاد این منطقه را برای امنیت ترکیه و نیز مهار گروه‌های مسلح ضرور

می دانست. در عوض، اوپاما دستور داد با کردهای عضو شاخه پ.ک.ک سوریه همکاری شود. ترامپ این همکاری را به حداکثر رسانده است. از جمله، بخاطر تصرف رقه، پایتخت داعش در سوریه.

روسیه از تنش میان واشنگتن و آنکارا در ملحق کردن ترکیه به توافق با ایران بر سر آتش بس در سوریه در دسامبر ۲۰۱۶ سود برد. در همان حال، در شمال سوریه، روسها به همکاری خود با همان کردهائی ادامه می دهند که در شرق سوریه امریکا با آنها همکاری دارد.

• امریکا/عراق/سوریه:

از اوت ۲۰۱۴ بدین سو، امریکائیها حکومت اقلیم کردستان عراق را که پایتخت آن اربیل است، بمثابه خط مقدم ائتلاف بر ضد داعش برگزیده اند. در همان حال، همکاری خود را با ارتش عراق، بخصوص تربیب واحدهای ضد تروریست، ادامه می دهند. در عمل، با داوطلبان شیعه که، وصل هستند با سپاه پاسداران ایران، نیز همکاری می کنند. موضع امریکا ضعیف تر شده است چرا که حکومت اقلیم کردستان می گوید در ماه سپتامبر، برای استقلال کردستان، همه پرسى برگزار می کند. تنش ها میان بغداد و اربیل مضاعف شده اند. نزاع میان پ.ک.ک و حکومت اقلیم کردستان، نیز دیر پائیده است. طرفه این که هر دو، شرکای امریکا در عراق و سوریه هستند.

روسیه، بخاطر اتحادش با ایران در حمایت از رژیم بشار اسد، در زمان خود، از شبکه ای که در خاک عراق ایجاد شده و مهارش در دست ایران است، استفاده خواهد کرد. هم اکنون روسها، در مرزهای عراق و سوریه، دست بکار عملیاتی هستند با هدف برقرار کردن اتصال نظامی میان قوای حامی اسد و شیعه های مسلح که در حال جنگ با داعش هستند.

• امریکا/اسرائیل/سوریه:

در مورد رژیم اسد، برای مدتی طولانی، امریکا از نظر اسرائیل در این باره پیروی می کرد: اسد و رژیم او «بدی است که نبودش همگان را گرفتار بدتر

می‌کند». از این رو به نیروی مخالف مسلح سوریه، کمکی که تعادل قوا را به زیان رژیم اسد برهم بزند، نمی‌کرد. امریکا و سوسه اسرائیل در باره برنامه اسلحه شیمیائی سوریه را از آن خود کرد و، در سپتامبر ۲۰۱۳، توافقی را با روسیه بر سر انهدام اسلحه شیمیائی سوریه بعمل آورد. در آوریل ۲۰۱۷ نیز، چند نقطه از سوریه را به خاطر استعمال گاز سارین، بمباران کرد. واشنگتن مشغول مطالعه راه‌کار از میان برداشتن گروه‌های شورشی در جنوب غربی سوریه است چرا که اسرائیل خواهان بازگشت قوای رژیم اسد به گولان است تا که گروه‌های جهادگرا و حزب الله نتوانند در آن منطقه، استقرار پیدا کنند.

از سپتامبر ۲۰۱۵، روسیه همکاری خود با اسرائیل را بسط داده است. حال این‌که، در جهان، اسرائیل کشوری است که بیشترین کمک مالی و نظامی امریکا را دریافت می‌کند. روسیه ضامن غیر رسمی اما عملی، توافق امنیتی میان رژیم اسد و اسرائیل است.

• امریکا/ مصر/ لیبی:

محدودیتها که همکاری نظامی امریکا با مصر، در پی کودتای سیسی، پذیرفته بودند، مدتها است که برطرف شده‌اند. سیسی که ژنرال بود و مارشال شد و رئیس جمهوری مصر گشت، در آوریل ۲۰۱۷، از سوی ترامپ، در کاخ سفید، به گرمی استقبال شد. اما رژیم سیسی ناتوانی خود را در مهار جهادگرایانی آشکار کرده است که قلمرو عملیات خود را از منطقه سینا به بیرون از آن، تا دلتای نیل، گسترش داده‌اند.

در لیبی، مصر فعالانه از جنگ سالاری که ژنرال حفتر است، حمایت می‌کند. او که قرارگاهش تبروک است، «حکومت وحدت ملی» را که از حمایت امریکا برخوردار است، تهدید می‌کند. و نیز، حفتر تردیدی در ضربه زدن به جنگجویان مصری‌تباران و متحدانش، که دستیاران ممتاز امریکا در مبارزه با داعش در لیبی هستند، به خود راه نمی‌دهد.

روسیه از هر بحران در روابط مصر با امریکا، در استوارتر کردن موقعیت خود در مصر، بخصوص در قلمرو تسلیحات، استفاده کرده است. در آنچه به لیبی مربوط می‌شود، به روشنی از ژنرال حفتر حمایت می‌کند با این هدف که امریکا و سازمان ملل همان شکست سخت را که در سوریه خورده‌اند، در لیبی نیز بخورند.

• امریکا/سعودی‌ها/قطر:

ترامپ از بهبود بخشیدن به روابط امریکا با دولت سعودی‌ها، بدون به مخاطره انداختن همگاری چندگانه و چندگونه با قطر ناتوان شد. رابطه سعودی‌ها با امریکا، بخاطر بی‌اعتمادی به امریکا بهنگام ریاست جمهوری اوباما بر این کشور، بد شده بود. کارزاری که دولت سعودی به اتفاق ابوظبی، برضد قطر به راه انداختند، آن‌هم بلافاصله بعد از دیدار ترامپ از عربستان، از تشویق کاخ سفید برخوردار شد. حال آنکه، قطر پایگاه هوایی استراتژیک العدید را در اختیار امریکا گذاشته است که در مبارزه با داعش نقشی اساسی برعهده دارد. در این پایگاه، هزاران نظامی امریکائی مستقر شده‌اند. حکومت ترامپ بجای آن‌که ابتکار خواباندن بحران در روابط شاه و شیخ‌های نفتی را در دست بگیرد، این کار را بر عهده کویت می‌گذارد.

وضعیت در خلیج فارس، از دید روسیه، بدان حد خوب است که بهتر از آن نمی‌شود. به حمایت قطر برخاستن ترکیه نیز به سود روسیه است. این امر که در ایران، اعتقاد بر این است که میان بحران روابط سعودیها با قطر و حمله‌های داعش، در تهران، به مجلس و آرامگاه خمینی، رابطه وجود دارد، برای روسیه سودمند است.

در هریک از این ۵ مثلث، امریکا نمی‌تواند کاری بکند که یک طرف را خوش آید بی آنکه طرف دیگر را بد آید. هر حرکت مثبت یا منفی امریکا بحرانهای جاری منطقه را حادثتر می‌کند. و ترامپ، برغم دعوی رهاکردن امریکا از تعهدها که ادعائی بس مبهم است، در این مثلث‌های گرفتار بحران، امریکا را

بیش از پیش، گرفتار کرده است. روابط امریکا با طرفهای خود، آشکارا، رابطه‌های باخت باخت هستند. ترامپ نه تنها منافع امریکا را به خطر می‌اندازد، بلکه پایه تعادلها را در منطقه‌ای عمیقاً بی‌ثبات، ویران می‌کند. پایان ترجمه نوشته لوموند.

* کمبود وضعیت سنجی لوموند:

غیر از این که انحطاط یک ابر قدرت، جای تأسف ندارد، این امر که مثلث‌ها تله‌ها شده‌اند و امریکا در این تله‌ها گرفتار آمده است، واقعیت است. این امر واقع نمی‌شد هرگاه امریکا، بمثابه ابر قدرت، جریان انحطاط خویش را طی نمی‌کرد. این انحطاط است که، در منطقه، امریکا را نیازمند برقرار کردن رابطه‌ها، نه تنها با دولت‌ها که با گروه‌های مسلح نیز کرده است. در این رابطه‌ها نیز ابتکار عمل با امریکا نیست. واپسین مورد، مورد قطع رابطه سعودیها و مصر و امارات و ابوظبی با قطر است. ابتکار عمل با سعودیها و واکنش‌های ضد و نقیض با امریکا است. در سوریه نیز، امریکا تابع رویدادها و فاقد ابتکار عمل است. ترامپ وعده داده بود ظرف یک ماه طرح نابودی داعش را تهیه و فوراً به اجرا می‌گذارد. فقدان ابتکار عمل، خود گزارش می‌کند که طرح هنوز به اجرا در نیامده است.

حمایت از تجزیه طلبها، وقتی امریکا و کشورهای اروپائی دولتهای ضعیف دارند، یکی از وسیله‌های کارساز برای تضمین جریان نفت و گاز و نیز درآمدهای حاصل از آن، به غرب و بیشتر به امریکا است. سخن وزیر خارجه امریکا در سنا مبنی بر حمایت از کسانی که در محل (ایران) هستند برای تغییر مسالمت‌آمیز رژیم، با توجه به ضعف حکومت ترامپ، بسود دستگاه ولایت مطلقه فقیه تمام می‌شود. اگر توانائی سود بردن از آن را داشته باشد. بسا اینگونه موضع‌گیریها بکار آن می‌آیند که زورپرستان حاکم زورپرستی را رها نکنند. زیرا استقرار یک دولت

حقوقمدار که فرصت را برای رشد مغتنم بشمارد، ایران و منطقه را از سلطه سلطه‌گران خارج می‌کند.

اما امر مهم این است که اضلاع دیگر مثلث‌ها نیز هم‌چون امریکا، در این تله‌ها هستند. نه رژیم ولایت مطلقه فقیه و نه رژیم سعودی‌ها و نه شیخ‌های خلیج فارس و نه حتی اسرائیل نمی‌توانند خویشتن را از این تله‌ها رها کنند مگر با تغییر رابطه دولت با ملت و تغییر بنیادی سیاست. برای مثال، رژیم ولایت مطلقه فقیه، در ۶ جنگ درگیر است. از هیچ یک از این ۶ جنگ نمی‌تواند پا بیرون نهد. چنانکه نمی‌تواند قوای خود را از سوریه و عراق بیرون برد و به کمکهای نظامی و نفتی و پولی خود پایان بدهد. زیرا موقعیت خود را در قبال روسیه از دست می‌دهد. در منطقه، هر وضعیتی پیش بیاید به زیان این رژیم است. بیرون رفتن از منطقه، لطف غرب و دولتهای عربی خصم را بر نمی‌انگیزد. خامنه‌ای ترس خود را از اینکه این‌بار، آنان ایران را صحنه انواع جنگها کنند، پنهان نیز نمی‌کند. باوجود این، ماندن در این رابطه، تا بخواهی ویران‌گر نیروهای محرکه است و ایران را در کام فقر و خشونت‌ها فروتر می‌برد. رها شدن از تله‌ها نیازمند دولت حقوق‌مدار، تابع جامعه مدنی بمعنای جمهور مردم ایران، بنابراین، توانا است. توانایی از استحکام رشته‌های همبستگی ملی به یمن برخورداری شهروندان از حقوق پنج‌گانه حاصل می‌شود.

باوجود این وضعیت بس مساعد برای باز یافتن استقلال و آزادی و رشد در استقلال و آزادی، بر میزان عدالت اجتماعی، خامنه‌ای در تقلای ایجاد مدار بسته و هرچه فعل‌پذیرتر کردن مردم کشور است:

*** ضعف دولتهای غرب و تقلای خامنه‌ای برای جانشین کردن
تقابل رژیم با مردم در یک مدار باز، با مدار بسته در درون رژیم و با
«دشمن» است:**

در دیدار با «رئیس جمهوری» و وزیران و کارکنان سه قوه، خامنه‌ای به روحانی اخطار داده است که مبدا همان کار را بکند که او به دروغ انجامش را به نخستین رئیس جمهوری ایران نسبت می‌دهد: دو قطبی کردن جامعه! کسی که موقعیت خود را از تقابل متکی به حزب سیاسی مسلح با مردم ایران دارد و از روز نخست، از عوامل ایجاد تضاد خصم‌آلود، نه تنها در سطح سازمان‌های سیاسی، بلکه در سطح مردم کشور بوده است، اینک «خطر دو قطبی کردن جامعه» را وسیله تهدید و توجیه «آتش به اختیار می‌کند. او از یاد نبرده است و نیک می‌داند که

۱. ولایت مطلقه فقیه بمعنای بسط ید یک تن بر جان و مال و ناموس مردم در جمله‌های «۳۵ میلیون بگویند بله من می‌گویم نه» و «ملت موافقت کند من مخالفت می‌کنم» بازگو می‌شود و شد. و این جمله، یعنی یکی در برابر همه. تعریف زور در فلسفه و علم سیاست و جامعه‌شناسی، جز یکی در برابر همه نیست. اما یکی در برابر همه، یعنی تقابل زور با حق. چرا که زور بر ضد همه شهروندان بکار می‌رود که برخوردار از پنج دسته حقوق هستند. و نیز همگان می‌دانند زور از تضاد پدید می‌آید و تضاد ساز است. پس آنها که از انقلاب بدین سو، بطور مستمر زور را روش کرده‌اند، بطور مستمر قطب زور بوده‌اند و آن را بر ضد مردم حقوقمند بکار برده‌اند.

۲. از آنجا که ساز و کار ولایت مطلقه فقیه تقسیم به دو و حذف یکی از دو است، استقرار ولایت مطلقه فقیه بدون مقابل کردن یک اقلیت - که در ازای حمایت «رهبر»، دستش در جنایت و رانت‌خواری باز است - با جمهور مردم،

ناممکن است؟ جریان تقسیم به دو و حذف یکی از دو، سرانجام از بیرون سرای زور، به درون آن می‌رسد. خامنه‌ای این واقعیت را می‌داند. زیرا

۲/۱. وقتی قرار بر دعوت عام توسط بنی‌صدر و طالقانی و منتظری به ایجاد جبهه فراگیر شد، این خامنه‌ای بود که پاسخ منفی سران حزب جمهوری اسلامی را ابلاغ کرد. امروز، سندها می‌گویند قرار بود حزب جمهوری اسلامی، در رژیم تک حزبی، نقش خود را در خدمت استبداد فراگیر، ایفا کند. اما در خود حزب نیز بنا بر دو قطب ساختن، یعنی تقسیم به دو و حذف یکی از دو شد و کار حزب را به انحلال کشاند. نقش حزب جمهوری اسلامی بدین‌سان به سپاه داده شد و این سپاه حزب سیاسی مسلح گشت؛

۲/۲. نگارنده نامه «ما در اقلیت» به خمینی، بهشتی بود. نامه بیانگر ساز و کار تقسیم به دو و حذف یکی از دو بود. او اجازه حذف کردن را از خمینی می‌خواست. و نیز کسانی که از خمینی اجازه تقلب در انتخابات مجلس را گرفتند تا که اسباب حکومت اقلیت حزب‌اللهی را بر کشور فراهم کنند، بانیان حزب جمهوری اسلامی بودند که یکی از آنها، خامنه‌ای بود. بهشتی و بسیاری دیگر قربانی ساز و کار تقسیم به دو و حذف یکی از دو شدند.

۳. بر وفق ساز و کار تقسیم به دو و حذف یکی از دو، مردم کشور را به مکتبی و نیم مکتبی و غیر مکتبی و ضد مکتبی تقسیم کردند. این کار را نیز سران حزب جمهوری اسلامی کردند که یکی از آنها خامنه‌ای بود.

۴. طراحان طرح تقدم مکتب بر تخصص و ضرورت تصدی مقامهای اول دولت توسط مکتبی‌ها، بنابراین، تحمیل‌کنندگان رجائی و وزیران او، از طریق خمینی، باز سران حزب جمهوری اسلامی بودند. خامنه‌ای یکی از آنها و صاحب امتیاز و مسئول، روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان آن حزب بود. بهشتی و همکاران او و رجائی و باهنر - باهنر از بانیان حزب جمهوری اسلامی بود - خود نیز قربانی ساز و کار تقسیم به دو و حذف یکی از دو شدند؛

۵. طرح انحلال ارتش و اداره کشور توسط کمیته‌ای سه نفری مرکب از نمایندگان شور ای انقلاب و دادگاه انقلاب و سپاه را سران حزب جمهوری اسلامی تهیه و بهشتی در شورای انقلاب طرح کرد. و بازرگان بود که گفت: با این چاقو شما می‌خواهید سر رئیس جمهوری را ببرید؛

۶. بهشتی بود که گفته بود: «باید از گروگانها مثل یک آتو علیه بنی‌صدر و کارتر استفاده کرد». و این جمله بود که راز سازش پنهانی با ریگان و بوش (اکتبر سورپرایز) را آشکار کرد. زیرا بدون آن سازش ممکن نبود مانع تجدید انتخاب کارتر به ریاست جمهوری امریکا از سوئی و ناگزیر کردن خمینی به کودتا بر ضد بنی‌صدر، در واقع، برضد انقلاب و ولایت جمهور مردم، شد؛

۷. طراح «انقلاب فرهنگی و تعطیل دانشگاه‌ها» با هدف از میان بردن نیروهای محرکه رابط بنی‌صدر با مردم، هم سران حزب جمهوری اسلامی بودند. این حسن آیت بود که گفته بود: بنی‌صدر را از مردم جدا می‌کنیم و اگر نشد خمینی را برضد او می‌کنیم.

۸. در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹، در منزل خمینی، باز سران حزب جمهوری اسلامی بودند که از زبان بهشتی خطاب به خمینی گفتند: یک طرف بماند و یک طرف برود.

۹. گویندگان این سخن که نصف کشور برود بهتر از آن است که در جنگ بنی‌صدر پیروز شود و ما آن پیروزی را که ارتش بدست آورد نمی‌خواهیم و جنگ تا رفع فتنه از عالم، باز گردانندگان حزب جمهوری اسلامی بودند.

۱۰. در کودتای خرداد ۶۰ - به روایت غائله ۱۴ اسفند اگر حزب‌اللهی‌ها نباشند، نظام ولایت فقیه نیز نیست -، سران حزب جمهوری اسلامی و دیگر دستیاران خمینی بودند که، از زبان خمینی، گفتند: ۳۵ میلیون بگویند بله، ما می‌گوئیم نه. **بدین‌سان بود که در خرداد ۶۰، زور با حق رویارو شد؛**

۱۱. از کودتای خرداد ۶۰ که حذف خونین رویه شد، ماشین تقسیم به دو و حذف یکی از دو سرعت گرفت:

ایجاد دوقطبی‌ها، «امت حزب‌الله» و «ضد انقلاب»، «امت حزب‌الله» و «گروهک‌ها»، «امت حزب‌الله» و «لیبرال‌ها و ملی‌ها»، «امت حزب‌الله» «مراجع تقلید ضد ولایت فقیه»، «امت حزب‌الله» و درویش، «امت حزب‌الله» و اقلیت‌های دینی. و...؛

۱۲. جریان تقسیم به دو و حذف یکی از دو به درون نظام ولایت مطلقه فقیه راه‌برد و حذف شونندگان عنوان‌های «فتنه‌گرها»، و «منحرفین» را یافتند و حذف شدند؛

۱۳. دوقطبی سازی مذهبی در درون و بیرون مرزها که به جنگ شیعه و سنی سرباز کرده است. بانی این دوقطبی سازی، بیشتر از خمینی، خامنه‌ای است؛

۱۴. در سوریه و در افغانستان و در عراق، وقتی زور با حق، رویارو شد و امکان استقرار دموکراسی پدید آمد، خامنه‌ای و حزب سیاسی مسلح، جانب زور را گرفتند. مبلغان دروغ‌زن رژیم ولایت مطلقه فقیه تاریخ معاصر را نیز از سطرهای آخر آن می‌خوانند و می‌گویند: اگر ایران نبود، داعش بغداد و دمشق را تصرف کرده بود. غیر از این‌که ادعایشان دروغ است، ایران در تحمیل ترور به این کشورها، بی‌نقش نبود. گرچه بانی داعش غرب ناتوان و متحدانش در منطقه بودند، اما اگر کشورهای سوریه و عراق گرفتار آتش خشونت نبودند و «خطر ایران» دست‌آویز نمی‌شد، زمینه اجتماعی لازم برای ایجاد داعش نیز وجود پیدا نمی‌کرد. و

۱۵. دروغگو کم حافظه می‌شود. باوجود اینکه هم خامنه‌ای می‌داند و هم همه آنها که در خدمت رژیم هستند می‌دانند که، در حکومت خاتمی و بعد از آن، تقسیم‌کننده به «خودی» و «غیر خودی» او بود. خامنه‌ای می‌داند زیرا کار همه روز او، تقسیم به دو و حذف یکی از دو است. در همان سخنرانی نیز به دو تقسیم و یک طرف را به حذف شدن تهدید می‌کند. این او است که، بنابر سازو کار تقسیم به دو و حذف یکی از دو و بنابراین که مهار امور را از دست داده است و عقل قدرتمدارش جز حذف کردن راه‌کاری را

نمی‌شناسد، جبهه جنگ هفتمی را در درون کشور می‌گشاید و خطاب به زور بدستان، می‌گوید: «آتش به اختیار»!

و در تمام این مدت، بنی‌صدر و همه دیگر ایستادگان بر حق، ضرورت از کار انداختن ماشین تقسیم به دو و حذف یکی از دو را خاطر نشان کرده‌اند. بطور مستمر، تخریب نیروهای محرکه توسط این ماشین را اندازه گرفته و مردم ایران را از آن آگاه کرده‌اند. هشدار داده‌اند که این ماشین مرتب بر شتاب خویش می‌افزاید و ابعاد ویران‌گری را بزرگ‌تر می‌کند. تبعیض‌ها، همه تبعیض‌ها را شناسائی و تبعیض زدائی را وجهه همت خویش کرده‌اند. فرصت‌ها که زورپرستان از پی هم می‌سوزانند را شناخته و شناسانده‌اند. حق اختلاف و حق اشتراک را دو حق از حقوق انسان دانسته‌اند و حقوق پنج‌گانه را خاطر نشان شهروندان ایران کرده‌اند. آنان را به معرفت بر حقوق و عمل به حقوق خوانده‌اند. دوستی را حقی از حقوق انسان دانسته‌اند و ایرانیان و جهانیان را به دوستی با یکدیگر خوانده‌اند. ...

بدین‌قرار، از انقلاب بدین‌سو، برای ایران، وطن ما، فرصت‌رهائی از روابط مسلط - زیر سلطه و ایجاد الگوی جدیدی از رشد انسان و آبادانی طبیعت، بارها بدست آمده و «رهبر» و دستیاران او آن را سوزانده‌اند. اینک نیز که ضعف دولتهای غرب آشکار است، خامنه‌ای کشور را در تله جنگ‌های ششگانه گرفتار و همچنان به تقسیم به دو و حذف یکی از دو و صدور فرمان «آتش به اختیار» مشغول است. بدیهی است اگر مردم ایران خود فرصتها را مغتنم می‌شمردند و بر دولت اختیار می‌جستند، امروز، ایران سرای حقوق بود و شهروندان ایران نمادهای رشد در استقلال و آزادی بر میزان عدالت اجتماعی بودند. امروز نیز، ایرانیان از کسی که کرده خود را به ایستاده بر حق نسبت می‌دهد و از ترس رویارویی با جمهور مردم صاحب حقوق، تهدید می‌کند و دستور می‌دهد: «آتش به اختیار»، نباید انتظار داشته باشند موقعیت را درک کند و خود را از

بندگی زور برهد. رویارویی سرانجام بخش حق با زور، اجتناب ناپذیر
است. تأخیر ابعاد ویرانی، ویرانی نیروهای محرکه را بزرگ می کند.

وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و چهارم: پویائی جنگ!؟

پنج شنبه، ۰۱ تیر ۱۳۹۶ برابر ۲۲ ژوئن ۲۰۱۷

خامنه‌ای، با صدور اجازه «آتش به اختیار»، جبهه جنگ هفتمی را گشود. با این‌که آشکار کردن مقصود او و برانگیخته شدن بیزاری بیش از پیش ایرانیان از این جبهه جنگ در درون رژیم و در کشور گشودن، ناگزیرش کرد عقب بنشیند، اما جبهه گشوده شده است. و پیش از حمله موشکی سپاه به دیرالزور در سوریه، روزنامه انگلیسی گاردین، مقاله‌ای انتشار داد در این باره که ترامپ و حکومت او روی به جانب جنگ با ایران دارند. شاخه تبلیغاتی ولایت مطلقه فقیه، بنابر رویه، ترجمه‌ای را انتشار داد خالی از واقعیتی که مقاله بدان پرداخته است: برهم افزوده شدن برخوردهای نظامی و خطر تبدیل شدنشان به جنگ تمام عیار امریکا با ایران. چرا؟ زیرا هم خامنه‌ای و هم شاخه تبلیغاتی دستگاهش، از آن ترس دارند که ایرانیان بدانند که افزون بر شدت گرفتن تحریم‌ها، کشورشان می‌تواند گرفتار جنگ نظامی با امریکا نیز بگردد. کوشش می‌کنیم وضعیت را آن‌سان که هست بشناسیم و بشناسانیم:

نخست ترجمه قسمتهای اساسی مقاله منتشره در گاردین، نوشته ژولین بورژر Julian Borger منتشره در ۱۹ ژوئن ۲۰۱۷ را می‌آوریم در همان حال که یادآور می‌شویم روبرت پاری نیز مقاله‌ای درباره تدارک بی‌سر و صدای جنگ توسط حکومت ترامپ انتشار داده است. واشنگتن پست نیز:

* آیا ترامپ در تدارک جنگ با ایران است؟:

عنوان مقاله این است: آیا ترامپ جنگ با داعش را وسیله گشودن باب نزاع با ایران می‌کند؟

• حمله قوای امریکا به نیروهای غیر منظم تحت حمایت تهران در سوریه، سبب شده است که بسیاری بترسند که مبادا جنگ با داعش به نزاع مسلحانه با ایران سرریز کند.

در ماه گذشته، سه نوبت قوای امریکا بروی نیروهای مسلحی آتش گشوده‌اند که از حمایت ایران برخوردارند. این امر سبب شدت گرفتن تنش شده و ناظران و مقامهای رسمی پیشین امریکا را نگران کشور کرده است. زیرا این حمله‌ها می‌توانند به نزاعی برنامه‌گذاری نشده و رو به افزایش بیانجامند.

این سه حمله در منطقه الطنف سوریه، در منطقه‌ای انجام گرفته‌اند که سوریه با عراق و اردن هم‌مرز می‌شود. در این منطقه، ۱۵۰ تن از قوای زبده امریکا، جنگجویان محلی را تعلیم می‌دهند تا با داعش وارد جنگ شوند. گروه‌های مسلح غیر ارتشی که بسود رژیم اسد می‌جنگند، به این منطقه نزدیک می‌شدند. حمله هوایی به آنها انجام شد. اینان ترکیبی از جنگجویان عراقی و سوری شیعه بودند. محتمل است که فرمانده آنها، از سرداران سپاه پاسداران ایران، همراهشان بوده است.

• شیعه‌ها برآنند که از تهران تا بیروت را هلال منطقه نفوذ ایران بگردانند. قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس با این نیروها عکس گرفته است و قوای امریکا پهبادی ایرانی را سرنگون کرده است که نزدیک این منطقه بمب ریخته بود. این برخوردهای نظامی نشان می‌دهد چگونه قوای خارجی عمل‌کننده در سوریه بطور روز افزون، با یکدیگر در تصادم نظامی هستند. در ۱۹ ژوئن، روسیه تهدید کرد هر هواپیمای نظامی که وارد فضای غرب رود فرات در سوریه بگردد، سرنگون

خواهد کرد. این تهدید بعد از آن بعمل آمد که امریکا یک هواپیمای جنگی سوریه را در ۱۸ ژوئن سرنگون کرده بود.

این تصادمهای نظامی اجتناب ناپذیر هستند. زیرا به تدریج که داعش از پا در می‌آید، رقابت نظامی برای تصرف هرچه بیشتر زمین، شدیدتر می‌شود. در منطقه بیابانی شرق سوریه قوای تحت حمایت امریکا و قوای تحت حمایت ایران گلاویز هستند. در نتیجه، قوای امریکا و ایران در معرض درگیری با یکدیگرند. **بدین‌سان، رویارویی نظامی در سوریه، دنباله رویارویی‌ها در یمن و تنگه هرمز است.**

چهارشنبه گذشته، یک کشتی نظامی ایران، در منطقه هرمز، در ۸۰۰ یاردی کشتی جنگی امریکا که در حال عبور از تنگه هرمز بود، عرض وجود کرد. بسوی هلی‌کوپتر اشعه لیزر فرستاد و بسوی کشتی امریکائی نور افکند. مقامات نظامی امریکا این عمل را غیر حرفه‌ای و خطرناک توصیف کردند. این رویداد در منطقه هرمز تازه نیست.

• تماسهای در سطح بالا میان واشنگتن و تهران در حکومت اوپاما، جای خود را به سیاست خصمانه دونالد ترامپ داده‌اند. ترامپ به همان ضدیت با ایران که در دوران تبلیغات ریاست جمهوری، اظهار می‌کرد، ادامه می‌دهد. نخستین سفر خارجی خود را به عربستان کرد که حمایت بدون ابهام او از دولت سعودی در قبال ایران بود. ترامپ نفوذ ایران در منطقه را خطری همانند خطر داعش و القاعده می‌داند. وقتی در ۷ ژوئن تهران مورد حمله تروریستی قرار گرفت، ترامپ گفت: «ایران باید خود را سرزنش کند. دولت حامی تروریست خود را در معرض حمله‌های تروریستی قرار می‌دهد».

• وقتی ترامپ به ریاض رفت و در آنجا از سران کشورهای عرب خواست ایران را منزوی کنند، نه تنها در را بروی گفتگو با ایران بست، بلکه در بروی جنگ با ایران را گشود. در امریکا بحثی بر سر جنگ با ایران جریان ندارد. ظاهر کار

چنان است که زد و خوردها اتفاقی می‌نمایند. اما اگر از نزدیک بنگریم می‌بینیم که از روی قرار و قاعده، برخوردها بر هم می‌افزایند.

ترامپ تهدیدش در تبلیغات انتخاباتی برای تخریب توافق اتمی با ایران، منعقدۀ توسط دستگاه اداری اوباما و ۵ کشور دیگر در ژوئیه ۲۰۱۵ را پی‌گیری نکرده است، اما به کژ فهمی اش ادامه داده است، در همان حالیکه جمهوری خواهان کنگره با تحریم های جدید که حیات قرارداد را به خطر می انداخت، فشار وارد کرده اند.

• روبرت مالی، Robert Malley، یک مقام ارشد در حکومت اوباما که به انجام‌گرفتن توافق وین کمک رسانده است، می‌گوید: سه محل، سه خطرناک‌ترین محل‌ها، یمن و منطقه رقه در شرق سوریه و غرب عراق، و دو محل، یکی محل اجلاس نمایندگان مجلس و دیگری محل اجلاس نمایندگان سنا هستند. در وضعیت کنونی، آنچه من از ایرانیان می‌شنوم، عزم آنها بر حفظ خونسردی و واکنش نشدن در برابر تحریکهای امریکا است. مگر این که رهبر نظام بگوید: ما هم کاری خواهیم کرد.

• حکومت ترامپ می‌گوید مشغول تدوین سیاست خود در قبال ایران است. اما، رکس تیلرسون، وزیر خارجه، هفته پیش، در سنا گفت: «ما در کار حمایت از عناصری در درون ایران هستیم که می‌خواهند رژیم را بطور مسالمت‌آمیز تغییر دهند». سخن از تغییر مسالمت‌آمیز است اما گوشه‌های دولت ایران، همان صدا را می‌شنوند که صدای بوش بود وقتی از تغییر رژیم در ایران سخن می‌گفت. حافظه ایرانیان، کودتای سیا بر ضد مصدق در ۱۹۵۳ را در خود دارد. کشورهای اروپائی متحد امریکا نگران آنند که بر اثر تحقیق در باره نقش روسیه در انتخاب شدن ترامپ به ریاست جمهوری، او که خود را ضعیف می‌بیند، دست بکاری خطرناک برضد ایران بزند.

• شدت گرفتن تنش تنها دست پخت ترامپ نیست. در عراق و سوریه، توافق ضمنی میان کشورهای که با داعش می‌جنگند وجود دارد که متعرض یکدیگر

نشوند. اما با شکست داعش در موصل و رقه، دو طرف امریکا و ایران به طرف برخورد با یکدیگر می‌روند.

ایلان گلدنبرگ، Ilan Goldenberg، مقام پیشین وزارت‌خانه‌های خارجه و دفاع امریکا می‌گوید: خطر آن وجود دارد که این بردباری گروه‌های شیعه و گروه‌های تحت حمایت امریکا نسبت به یکدیگر، پایان پذیرد.

جنیفر کافارلا، Jennifer Cafarella، کارشناس نزاع‌های نظامی در مؤسسه مطالعه درباره جنگ، می‌گوید: چشم انداز بعد از سقوط موصل و بعد از داعش، چشم انداز جنگ است. ایران خود را آماده مرحله بعدی می‌کند و در کار آن است که در این مرحله موفقیت حاصل کند. امریکا فعلا به داعش مشغول است و از میان برداشتن داعش، استراتژی برخوردار از تقدم امریکا است.

تصمیم امریکا بر گشودن جبهه ضد داعش در جنوب شرقی سوریه و حمایتش از جنگندگان منطقه الطنف، به مبارزه طلبیدن ایران است که می‌خواهد معبر غرب به شرق، از ایران تا بیروت، را به مهار خود درآورد.

نیکولا هراس، Nicholas Heras، کارشناس منطقه در Centre for a New American Security، می‌گوید: این سان می‌نماید که ایرانیان و اسد و نیز نیروهای داوطلب عراقی مصمم هستند نگذارند امریکا زمین‌های بیشتری در بیابان سوریه بدست آورد.

• باوجود این که امریکا موشک‌های متحرک هیمارس، Himars، را در سوریه مستقر کرده است، معلوم نیست تا کجا را می‌خواهد به مهار خود درآورد و در مهارکردن تا کجا می‌خواهد پیش برود. مجله فارین پالیسی، روز شنبه، گزارش کرد که ماتیس، وزیر دفاع امریکا، در برابر فشار کاخ سفید برای تعرض نظامی به قوای تحت حمایت ایران در جنوب سوریه، مقاومت می‌کند. تصمیم در این باره، همانند تصمیم در باره افزودن بر قوای نظامی امریکا در افغانستان، در اختیار وزیر دفاع امریکا نهاده شده است. در نبود استراتژی کاخ سفید،

برخی کارشناسان از آن بیم دارند که تصمیم‌های تاکتیکی سبب نزاع جنگی گسترده‌ای بگردند.

گلدنبرگ می‌گوید: از گفتگوهایم با اشخاصی که در حکومت ترامپ هستند و بر روی اینگونه مسائل کار می‌کنند، به این نتیجه رسیده‌ام که در باره این مسئله نه بحثی شده است و نه امکانات سنجیده شده‌اند. بدین‌سان مسئله‌ای بزرگ است و مرا می‌ترساند.

* هفت جنگی که ایران در آن است و تشدید تنش نظامی میان ایران و سعودیها:

الف: فهرستی از هفت جنگ

۱. جنگی که ارتش‌ها و سازمانهای مسلح در کشورهای خاورمیانه در گیر آند و قوای مسلح ایران در آنها شرکت دارد. این جنگ پویائی خود را دارد. اگر هم اطلاعات مندرج در مقاله منتشره گاردین نبودند، حمله موشکی به سوریه که کیهان مدعی است اختطاری به امریکا و اسرائیل و دولت سعودی و حسن روحانی و حمله‌های هوائی امریکا به نیروهای تحت حمایت رژیم ولایت فقیه بوده است، پویائی آن و امکان سر بازکردنش به جنگ امریکا با ایران را گزارش می‌کنند؛

۲. جنگ اقتصادی از راه تحمیل تحریم‌ها به ایران که در ۱۵ ژوئن ۲۰۱۷، سنای امریکا آنها را تشدید کرد. مجلس نمایندگان هنوز مصوبه سنا را تصویب نکرده و تصویب آن را به تأخیر انداخته است. بر این جنگ باید، خودداری بانکها از معامله با ایران، از ترس امریکا و نیز جنگ از راه افزایش عرضه نفت برای کاستن از قیمت آن را هم افزود؛

۳. جنگ از راه سازمان‌های ترور که دولت‌های استبدادی منطقه در خدمت خود دارند. هم رژیم ولایت فقیه ترور می‌کند و هم در شرق و غرب کشور و به

تازگی در خود تهران، عملیات تروریستی انجام می‌گیرند. مردم ایران به ترور شاخه ترور خامنه‌ای و ترورهای دست نشانده‌ها گرفتارند. بنابر قول «وزیر» و اوواک، هرگاه گروه‌های ترور کشف نمی‌شدند، هر هفته یک عمل تروریستی انجام می‌گرفت. چون ترورهای انجام شده را بر انجام ناگرفته‌ها بیفزائیم، هر سه روز یکبار می‌شود.

همان‌طور که حمله موشکی به سوریه می‌گوید، در وضعیت کنونی، ترور از جنگ جدا نیست. یکدیگر را ایجاب می‌کنند و عامل یکدیگر می‌گردند؛

۴. جنگ مذهبی که جنگ شیعه و سنی یکی از آنها است. در حقیقت، رژیم با اقلیت‌های مذهبی در کشور و با پیروان مذاهبی که دولتهای استبدادی «دوست» (دوست رژیم ولایت فقیه) با آنها درگیر هستند، در کشورهای دیگر، در زد و خورد است؛

۵. جنگ تبلیغاتی که هم اکنون در اوج شدت است. شرکت کنندگان در این جنگ، از سوئی جبهه امریکا و اسرائیل و دولت سعودی و شیخهای متحد آن و از سوی دیگر جبهه رژیم ولایت مطلقه فقیه و متحدانش (رژیم اسد و حزب الله) هستند. سخنان اخیر خامنه‌ای یعنی «امریکا از ایران سیلی خواهد خورد» و نمایش‌های تبلیغاتی امریکا گویای شدت گرفتن این جنگ هستند.

۶. جنگ سیاسی و دیپلماتیک که تازه‌ترین مثال آن اظهارات وزیر خارجه امریکا در سنای این کشور است: «سیاست ما تغییر مسالمت‌آمیز رژیم از راه حمایت از نیروهائی است که در محل هستند». فراخواندن یک چند از «ایرانیان» به کنگره، جز ایجاد پوشش نیست. زیرا اشاره وزیر خارجه امریکا به آنهائی است که از داخل رژیم پیام داده بودند: «با ایران سخت نگیرید خامنه‌ای مردنی است و پس از او، رژیم میانه‌رو خواهد شد». با وجود این، اگر بنابر تغییر رژیم بود، البته وزیر خارجه آن‌را اعلان نمی‌کرد. و

۷. اینک، خامنه‌ای، با صدور اجازه "آتش به اختیار"، جنگ هفتمی را بر جنگهای پیشین می‌افزاید. دانستنی است که اجازه آتش به اختیار را فرمانده در موقع اضطرار صادر می‌کند. حالت اضطرار اول و مهم، ناتوانی فرمانده از فرماندهی است. از سال ۱۳۵۹ بدین سو، بطور مستمر، اجازه آتش به سه مرکزی داده می‌شود که موجودیت رژیم را تهدید می‌کنند: مردم و دانشگاه‌ها و هر گروه در رژیم که بخواهد با این دو «مرکز» متصل شود، یعنی اقامتگاه و محل عمل خویش را جامعه مدنی بگرداند و در برابر «رهبر»، قد بر افرازد و به قول خامنه‌ای نظام را دوسر کند. خامنه‌ای نیک می‌داند اتصال رئیس جمهوری به جامعه مدنی و فعال شدن نیروهای محرکه، کارآترین آنها دانشگاه‌ها، ولایت فقیه را بی‌محل می‌کند. از این رو، به قوای سرکوب، اجازه آتش به این سه مرکز را می‌دهد.

ب. رقابت موشکی سعودیها با ایران و تهدیدهای متقابل:

- در همان حال که شاخه تبلیغاتی دستگاه ولایت فقیه تبلیغ می‌کند که سعودیها از مخاطب‌های حمله موشکی به سوریه، بوده‌اند و «سرداران» سپاه مرتب تهدید می‌کنند که هرگاه سعودیها دست از پا خطا کنند، عربستان نابود خواهد شد، اسرائیل که متحد سعودیها است می‌گوید: «از ۷ موشک، دو موشک به اهداف مورد نظر اصابت کرده‌اند». و سعودیها خود می‌گویند ایرانی‌ها می‌دانند که توانائی رقابت موشکی با ما را ندارند. زیرا آگاهند که ما موشکی در اختیار داریم که هرگاه بسوی تهران پرتاب کنیم، نیمی از شهر را با خاک یکسان می‌کند:
- به گزارش العالم، نایف الوقاع، کارشناس سیاسی سعودی، گفته است: «موشک دی اف ۳ که عربستان در اختیار دارد می‌تواند چند کلاهک هسته‌ای را حمل کند که نوع اول آن از انواع قدیمی است و وزنش به ۲ تن می‌رسد و وزن دیگری به حدود ۳ مگاتن می‌رسد. ایران با شلیک موشک شهاب ۳ نمی‌تواند ماجراجویی کند؛ زیرا این اقدام باعث تخریب ۳-۴ خانه خواهد شد. اما موشک سعودی می‌تواند نصف تهران را تخریب کند».

• سؤال مهم این است: آیا راست است که پاکستان نیروی موشکی سعودیها را با کلاهک اتمی مجهز کرده است؟ اهمیت این پرسش از توان تخریبی مایه می‌گیرد که کارشناس سعودی می‌گوید موشک‌های در اختیار سعودیها دارند. زیرا بدون استفاده از کلاهک اتمی، بر اثر حمله موشکی، نصف تهران از بین نمی‌رود.

سکوت رژیم ولایت فقیه در برابر این ادعا غیر قابل درک است. دست‌کم می‌تواند از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بخواهد در مورد عربستان نیز راست‌آزمایی کند.

* این جنگها کشور را گرفتار چه سرنوشتی می‌کنند؟

آیا دیده شده است که جنگها خود به خود متوقف شوند؟ نه. این احتمال که جنگ بر اثر از پا درآمدن دو طرف، متوقف شود، ناچیز است. جنگ با پیروزی یک طرف و شکست طرف دیگر پایان می‌یابد. بنابراین، هرگاه رژیم ولایت مطلقه فقیه دیر بپاید، چه ولیعهد ملک سلمان (که تغییر کرد و محمد بن سلمان ولیعهد شد که می‌گوید ما جنگ را به داخل ایران می‌کشانیم) بگوید و خواه نگویید، جنگها به داخل ایران کشانده می‌شوند. در حقیقت، از جنگها که به داخل کشور کشانده نشده‌اند، تنها جنگ توسط قشون و یا میان قشون و یک و یا چند سازمان مسلح است. جنگ اخیر، ولو خفیف، هم اکنون، در شرق و غرب کشور، جریان دارد. جنگ در حد حمله به نیروهای تحت حمایت نیز وجود دارد و اوضاع و احوال می‌گویند که می‌توانند شدت بگیرند.

هرگاه ایرانیان بخواهند بدانند پویائی جنگها یعنی چه؟، لازم است وضعیت کشور را از گروگان‌گیری تا امروز، در نظر مجسم کنند تا ببینند در درون کشور خشونت‌ها روزافزون و از رهگذر رابطه با بیرون از ایران، بحران‌ها در شکل جنگهای بالا مداوم بوده‌اند. پویائی جنگ، اثر قرارداد وین را هم زایل

کرد و از آن، تنها ۱۰۵ تعهد برجا ماند که اینک گریبانگیر کشور ما هستند. بنابراین، جنگها دو سرنوشت بیشتر پیدا نمی‌کنند:

۱. دستگاه ولایت مطلقه فقیه در همه چیز از دید قدرت می‌نگرد. از این رو، بمحض این‌که مطلع می‌شود حکومت‌های غرب ضعیف هستند و حکومت ترامپ بسا ضعیف‌تر است، فرصت را برای تغییر کردن و رها کردن آلت فعل قدرت شدن و دست شستن از دامنه خشونت را بازهم گسترده‌تر کردن، مغتم نمی‌شمارد، بلکه برای لاف زدن مغتم می‌شمارد و وعده می‌دهد بر بناگوش امریکا سیلی بنوازد. غافل از این‌که یک رئیس جمهوری ضعیف، در صدد جبران ضعف خویش می‌شود و بسا این کار را از راه هرچه سخت‌تر گرفتن بر ایران و نزدیک کردن حالت جنگ به خود جنگ می‌کند. بهای سنگین، بسا سنگین‌تر از بهائی که ایرانیان در گذشته پرداخته‌اند، به آنها تحمیل خواهد شد.

۲. سرنوشت دوم را وقتی محور صاحب اختیار مطلق تن به تغییر نمی‌دهد و بنا ندارد بگذارد حتی حکومتی که خود خواسته است، عمل کند، به سوره حمله موشکی می‌کند و سپاه، روحانی را سنگ روی یخ می‌کند، ناگزیر مردم کشور می‌توانند بسازند: تغییرکنند یعنی از لباس ترسها بدر آیند. حقوق خویش را بشناسند و نسبت به وطن خود احساس مسئولیت کنند و تغییر دهند. یعنی سرنوشت دولت را خود تعیین کنند. دولت را از شر این محور بیاسایند و حقوقمدار کنند و روابط کشور با دنیای خارج را ترجمان موازنه عدمی بگردانند. به سخن دیگر، رابطه با کشورهای دیگر را رابطه حقوق‌های ملی با یکدیگر کنند. در سطح کشور، خشونت‌زدائی را همگانی کنند چنان‌که شهروندان، همه، قواعد خشونت‌زدائی را بکار برند. تا که گروه‌های وابسته به بیگانه نیز، از بکار بردن خشونت ناتوان بگردند. بدین‌سان، ایران هم از خشونت‌گستری که دستگاه ولایت مطلقه فقیه است می‌رهد و از جنگ‌ها می‌آساید و هم به یمن دو حق استقلال و آزادی، وابستگی به بیگانه را بی‌محل می‌گرداند.

وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و پنجم:

ویاروئی‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا؟

۰۸ تیر ۱۳۹۶ برابر ۲۹ ژوئن ۲۰۱۷

استراتفور یک رشته وضعیت سنجی‌ها، در باره مناطق مختلف جهان انتشار داده است. یکی از آنها در باره خاورمیانه و شمال آفریقا است که در تاریخ ۲۶ ژوئن ۲۰۱۷ انتشار یافته است. چکیده این وضعیت سنجی را نقل و نقد می‌کنیم:

* خاورمیانه و شمال آفریقا گرفتار بی‌ثباتی و خشونت:

۱. در خاورمیانه و شمال آفریقا، دو کشور وجود دارند که از دیرگاه موقعیت متفوق می‌داشته‌اند. این دو کشور ایران و ترکیه هستند. در دنیای عرب، مصر و دولت سعودی هم قدرت بشمارند. رقابت این قدرت‌ها سبب شده‌است کشورهای ضعیف گرفتار بی‌ثباتی و خشونت بگردند.

● **نقد:** نظر استراتفور صحیح نیست. چرا که این سرزمین‌ها، اول، سرزمین نفت و گاز هستند و دوم، اینکه واپسین قلمرو سلطه مستقیم غرب در جهان هستند. سوم، وضعیت سنج، اسرائیل و نقش آن را از قلم انداخته است. طراح نقشه تجزیه‌کشورها بر پایه قومیت و مذهب و پدید آوردن موزائیکی از واحدهای قومی و مذهبی کوچک در این منطقه گسترده، اسرائیل است. حامی تمایل‌های تجزیه طلب اسرائیل است. و چهارم، این امریکا و غرب است که از موقعیت مسلط خویش در منطقه دل نمی‌کنند. روسها نیز موقع را برای ورود به منطقه مغتنم شمرده‌اند. و بالاخره پنجم، بدون مراجعه گروه‌بندهای حاکم به این

کشورها و بدون وجود دولتهای استبدادی، دنیای خارج از منطقه نمی‌توانست خاک این منطقه را آلوده به خون مردمانش کند.

۲. نزاع میان قطر و بعضی از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، در استراتژی امریکا خلل ایجاد می‌کند. استراتژی امریکا بر پایه نقش دولت سعودی و متحدانش در خلیج فارس برای سامان بخشیدن با نزاعهای منطقه‌ای است. این نزاع میان ترکیه و کشورهای خلیج فارس همسایه قطر نیز جدائی ایجاد می‌کند.

۳. در همان حال، منازعه میان سعودی‌ها و نیروهای تحت حمایت ایران، از خلیج فارس تا لبنان و یمن، تشدید می‌شود. و نیز،

۳. خطر برخورد نظامی میان نیروهای مسلح تحت حمایت ایران در سوریه که، با واپس نشستن نیروهای داعش، در کار رسیدن به مرزهای سوریه با عراق، هستند، وجود دارد.

۴. ایران و ترکیه با آنکه با یکدیگر در رقابت شدید هستند برای نفوذ در شمال عراق، هر دو درکار آنند که مانع همه پرسی در کردستان عراق برسر استقلال بگردند.

• **نقد:** در چهار وضعیتی که استراتفور سنجیده است که تأمل کنیم، حضور امریکا را بعنوان قدرتی که می‌خواهد راه اتصال ایران به مدیترانه را ببندد، مشاهده می‌کنیم. این کار را با قوای تحت حمایت خود می‌خواهد انجام دهد. به سخن دیگر، در سوریه و عراق و یمن و لبنان و افغانستان گروه‌های مسلحی وجود دارند که اختیارشان دست خودشان نیست. وسیله اجرای نقشه‌های قدرتهای حامی خویش هستند. اسرائیل نیز غایب نیست. در ۲۷ ژوئن، اخطار می‌کرد که استقرار قوای ایران در سوریه را بر نمی‌تابد و هشدار می‌داد که ایران دارد حزب‌الله دیگری در سوریه ایجاد می‌کند.

بدین قرار، نه امریکا و نه روسیه و نه اسرائیل و نه ترکیه و ایران و دولت سعودی در فکر آنند که کشورهای منطقه، از جنگ برهند و کشورهایی بشوند

که بودند. با وجود گروه‌های مسلح متعلق به این و آن مذهب و این و آن قوم که از قدرتهای غربی و اسرائیل و نیز دولتهای منطقه پول و اسلحه می‌گیرند، نزاع دائمی می‌شود. از دید امریکا و اسرائیل، تجزیه کشورها وضعیت سازگار با ادامه سلطه آنها بر منطقه را پدید می‌آورد. هرگاه گروه بندی‌های قومی و مذهبی از خود بپرسند استقلال از بقیه کشور، آیا آنها را تحت سلطه امریکا و اسرائیل نگاه می‌دارد یا خیر؟ بسا تن به کاری نخواهند داد که نزاعهای قومی و مذهبی بس ویران‌گر را دائمی می‌کند.

* نزاع میان سعودی ها و متحدانش با قطر:

۱. فصل دوم سال جاری مسیحی در حالی دارد پایان می‌یابد که میان یکچند از اعضای شورای همکاری خلیج فارس با قطر، منازعه پدید آمده است. این منازعه، جامعه جهانی را نیز متوجه خود کرده است. این منازعه، در فصل سوم سال به پایان نمی‌رسد و صدمه‌ای جدی به اتحاد برضد تروریسم وارد می‌کند. امریکا و دولت سعودی بمثابه رهبر شورای همکاری خلیج فارس امیدوار بودند کار مخصصات خاورمیانه را بسامان بیاورند. این امید نیز برآورده نمی‌شود. دولت سعودی، از طریق وادارکردن قطر به پیروی از خود، می‌خواهد دولتهای خلیج فارس را تحت مهار خویش بیاورد. و قطر سیاست خارجی مستقل دارد و تن به پیروی از دولت سعودی نمی‌دهد. سیاست گذاران امریکا با مشکل رویارویند. زیرا از سوئی از سعودیها و متحدشان، امارات عربی متحده، باید حمایت کنند تا که مهار ایران و مبارزان اسلام‌گرا ممکن بگردد و از سوی دیگر، در قطر، پایگاه نظامی دارند که مانع از آن می‌شود، لاقید بمانند و یا جانب یک طرف را برضد طرف دیگر بگیرند. هر دو طرف بر روی حمایت امریکا حساب می‌کنند. تا وقتی چنین است، امریکا نمی‌تواند «ناتو عرب» قادر به مهار ایران و خنثی کننده تهدید جهادگرایان را بوجود آورد.

۲. ترکیه با قطر در حمایت از گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه، همداستان است. از این رو، در نزاع میان قطر و یک‌چند از اعضای شورای همکاری خلیج فارس، جانب قطر را گرفته است. لذا، میان این دو که گروه‌هائی را بخشی جدائی ناپذیر از جامعه‌های منطقه می‌دانند که قدرتهای سنی آنها را خطری برای موجودیت خویش تلقی می‌کنند، تقابل بوجود آمده است. از دید ترکیه، وضعیت بهتر از این نمی‌شود. زیرا این وضعیت به این کشور امکان می‌دهد، در حالی که با ایران، در سوریه و عراق، در رقابت شدت‌گیر است، نفوذ خویش را در خلیج فارس برقرار کند.

مقابله ترکیه با کشورهای سنی سبب می‌شود که سعودیها و اماراتی‌ها مستقل از ترکیه، در مخاصمات سوریه و عراق مداخله کنند تا که تعادل قوا با ایران و ترکیه را بسود خود کنند. و از آنجا که قطر روی به جانب ترکیه و ایران و روسیه، بقصد برخوردار شدن از حمایت لوژیستیکی و دیپلماتیک آورده است، دولت سعودی بر لزوم سخت گرفتن با قطر متقاعد تر شده است.

• **نقد:** نخست اتمام حجت دولت سعودی و متحدانش را بخوانیم و سپس واقعیت‌هائی را خاطر نشان کنیم که تحلیل‌گران استراتفور، از آن غافل شده‌اند:

- مواد اتمام حجت به قطر:

۱. تعطیل بلادرنگ شبکه تلویزیونی الجزیره که قطر هزینه آنرا می‌پردازد؛
۲. قطع روابط دیپلماتیک با ایران و تعطیل نمایندگی‌های ایران و اخراج افراد سپاه پاسداران و قطع هرگونه همکاری نظامی با ایران. بسنده کردن به مبادلات بازرگانی با ایران بشرط رعایت تحریمهای امریکا و تحریم‌های بین‌المللی؛
۳. قطع هرگونه رابطه با «سازمانهای تروریست»، بویژه اخوان المسلمین و داعش و القاعده و حزب الله لبنان. قطر باید بطور رسمی اعلان کند که این سازمان‌ها تروریست هستند؛

۴. افزون بر الجزیره، بستن تمامی فرستنده‌هایی که قطر بطور مستقیم یا غیر مستقیم، هزینه‌های آنها را تأمین می‌کند. ملحوظ هستند عربی ۲۱ و رصد و العربیة‌الجدید و Middle East Eye. BeIn Sport؛
۵. پایان بخشیدن فوری به حضور نظامی ترکیه در قطر و خاتمه دادن به هرگونه همکاری نظامی با ترکیه در داخل قطر؛
۶. قطع کردن بلادرنگ هرگونه کمک به افراد، گروه‌ها و سازمانهایی که کشورهای عربستان سعودی و امارات متحده عربی و مصر و بحرین و امریکا و دیگر کشورها تروریست خوانده‌اند؛
۷. بازگرداندن «شخصیت‌های تروریست» و افرادی که عربستانی یا اماراتی و یا مصری و یا بحرینی هستند به این کشورها. توقیف دارائی‌های آنها و ارائه هرگونه اطلاعی که این کشورها در باره محل اقامت و فعالیتهای آنها و منابع درآمد و محل‌های هزینه‌های آنها بخواهند؛
۸. پایان بخشیدن به مداخله در امور کشورهای مستقل. خاتمه دادن به اعطای تابعیت به اتباع کشورهای امارات و مصر و عربستان و بحرین. سلب تابعیت از اتباع این کشورها که قطر به آنها تابعیت اعطا کرده است. زیرا دادن تابعیت به این افراد ناقض قوانین این کشورها است؛
۹. قطع هرگونه رابطه با مخالفان سیاسی عربستان سعودی و امارات متحده عربی و مصر و بحرین. در اختیار این کشورها گذاشتن برگ‌های حاوی اطلاعات در باره روابط قطر با این گروه‌ها و حمایت‌ها که از آنها کرده است؛
۱۰. پرداخت خسارت بابت کسانی که حیات خود را از دست داده‌اند و نیز، پرداخت مبلغی برای جبران زیانهای مالی که سیاست‌های قطر در سالهای اخیر ببار آورده‌اند. این مبالغ با هم‌آهنگی با قطر تعیین خواهند شد. و
۱۱. امضای تفاهم نامه برای تحقیق ماهانه درباره رعایت شدن شرایط برشمرده در سال اول و هر سه ماه یکبار در سال دوم ...

۱۲. برای ۱۰ سال آینده، قطر هر سال مورد تحقیق قرار می‌گیرد تا معلوم شود که شرایط را عملی کرده است یا خیر. و

۱۳. انطباق برنامه‌های نظامی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نیز در آنچه به مسائل اقتصادی مربوط می‌شود با برنامه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس. برابر توافق منعقدۀ با عربستان سعودی در ۲۰۱۴.

این کشورها به قطر ۱۰ روز فرصت دادند تا خواسته‌های آنها را عملی کند. در ۲۸ ژوئن، وزیر خارجه امارات در مسکو گفت: در صورتی که قطر به شرایط گردن نگذارند، کشورهای دیگر طرف معامله با قطر نیز مشمول تحریم‌هایی می‌شوند که در باره قطر وضع شده‌اند.

- واقعیتها که تحلیل گران استراتفور از آنها غافل شده‌اند:

۱. چهار کشور اتمام حجت کننده نه برپایه اختلاف شیعه و سنی، که بر اساس منطقه نفوذ عمل می‌کنند. هم قطری‌ها سنی هستند و هم اکثریت مردم ترکیه. به سخن دیگر، دسته‌بندیها را دولت‌ها بوجود می‌آورند. هر وقت نیازمند توجیه جنگی و جنایتی بگردند، نخست دین را از خود بیگانه و سپس، عمل خود را بدان توجیه می‌کنند. آن قربانی اول و فراموش شده در تحلیل و توجیه کننده سیاست‌های امثال ترامپ دین و مذهب است.

۲. دو شرط یازدهم و دوازدهم که مربوط به راستی آزمائی است بکنار، ۱۱ شرط چهار دولت، نه تنها از قطر نمی‌خواهند پایگاه نظامی امریکا را تخلیه کند، بلکه از این کشور می‌خواهند عمل کرد خود را با سیاست امریکا در منطقه و کشورهای خلیج فارس منطبق کند. بدین سان، وجود اتحادیه‌ای متکی به امریکا را اعلان می‌کنند که اسرائیل نیز عضو غیر قابل نام بردن آن است.

گفتار وزیر خارجه امریکا و رفتار ترامپ و حکومت او صراحت دارند بر اینکه امریکا می‌خواهد قطر به شرایط سیزده گانه تن در دهد. بخصوص در آنچه به ایران و سازمان تروریست و بسا سازمانهای سیاسی مربوط می‌شود که مخالف رژیمهای این چهار کشور هستند.

۳. شرایط نه تنها ناقض آزادی بیان هستند، نه تنها برخی از آنها - بخصوص شرط سیزدهم- ناقض حق حاکمیت قطر هستند، نه تنها ناقض حقوق انسان و حقوق پناهندگی هستند، بلکه گویای هدفی روشن هستند: ایجاد خفقان کامل نه تنها در این چهار کشور بلکه در همه کشورهای عربی واقع در خلیج فارس و بسا در دنیای عرب.

۴. شرایط سیزده گانه می‌گویند و به روشنی که رژیم مصر با ترکیه دشمنی دارد بخاطر مخالفت حکومت اردوغان با کودتای نظامیان مصر و دولت سعودی با ایران دشمنی دارد. از این رو، اتحاد کشورهای عرب با اسرائیل، ناگزیر، برضد ایران و ترکیه می‌شود. شرایط ۱۳ گانه نیز روشن می‌گویند که حکومت ترامپ تعادل قوا در منطقه را که حکومت اوباما خواهانش بود، با حمایت یک جانبه از این اتحاد جانشین کرده‌است. باوجود این، امریکا با ترکیه و با قطر و کشورهای دیگری که حاضر نباشند در این اتحاد وارد شوند، در وضعیتی قرار می‌گیرد که راه پس و پیش ندارد. این اتحاد و حمایت امریکا از آن، اتحاد دیگری با روسیه را توجیه می‌کند. دست ترکیه را هم برای معامله با روسها بازتر می‌گرداند. بدین قرار، دو پرسش مهم این‌ها هستند: **حکومت ترامپ می‌تواند این سیاست را در خاورمیانه و شمال افریقا پیش ببرد؟ آیا این اتحاد جز بکار جنگ و بسا دائمی کردن آن می‌آید؟**

امریکا و اسرائیل حامی این رژیم‌ها و تحمیل خفقان به کشورهای مسلمانند.

*** نبرد میان سعودیها با ایران توسط دست نشانده‌های دو طرف:**

دولت سعودی به اتکای امریکا می‌کوشد رهبری کشورهای منطقه را از آن خود کند. بدین خاطر تنش میان سعودیها و ایران، روی به شدت دارد. **خطر بالا گرفتن رقابت این دو دولت، در فصل تابستان و در صحنه‌های جنگ در کشورهای خاورمیانه، به روشنی مشاهده می‌شود.** مهارت ایران در مسلح کردن گروه‌های طرفدار خود در خاورمیانه، برای مثال، حوثی‌ها که دولت

سعودی، در یمن، با آنها در جنگ است، همچنان موجب نگرانی دولت سعودی است. در آنچه به مناطق شیعه نشین عربستان و بحرین مربوط می‌شود نیز همین نگرانی وجود دارد. در این کشورها، ایران از شیعه‌های جدائی طلب حمایت‌زبانی می‌کند. قوای امنیتی دولت سعودی و شیخ بحرین نیز در کار یافتن مخالفان و دستگیر کردن آنها هستند. عملیات امنیتی مداوم دولت سعودی در منطقه العوامیه عربستان، برای شورشیان شیعه دست‌آویز می‌شوند تا که به قوای دولت سعودی حمله برند. به‌خاطر حمله‌های آنها، دولت سعودی نسبت به ایران سوءظن عمیق دارد. هرگونه اقدام ایران برای برانگیختن منطقه شیعه نشین به قیام را زیر نظر دارد. همین ترس و نگرانی را وسیله توجیه حمایت از گروه‌های مسلح می‌کند که در ایران دست به عملیات مسلحانه می‌زنند.

در فصل تابستان رویارویی این دو دولت توسط گروه‌های تحت حمایتشان افزایش خواهد یافت. ایران اتهام سنگینی را به دولت سعودی می‌زند و می‌گوید محرک عملیات مسلحانه در مناطق مرزی و نیز عملیات تروریستی در تهران به تاریخ ۷ ژوئن، دولت سعودی است. دولت ایران انگشت اتهام را همچنان بسوی دولت سعودی دراز نگاه می‌دارد و برغم نبودن مدرک مسلم، این دولت را به تلاش برای بی‌ثبات کردن ایران متهم می‌کند. هم‌اکنون، دولت ایران در شمال غربی کشور، با گروه‌های کرد مسلح و در شرق کشور با بلوچ‌های مسلح درگیر است و در جنوب کشور نیز مناطق سنی نشین وجود دارند. ایران می‌گوید در باره مداخله دولت سعودی مدرک در اختیار دارد.

دو دولت در صحنه سیاسی نیز بایکدیگر گلاویز هستند. اینک که فصل دوم سال جاری دارد به پایان می‌رسد، مجلس نمایندگان لبنان قانون انتخابات جدیدی را به تصویب رسانده‌است. انتخابات مجلس در ۲۰ مه ۲۰۱۸، برطبق این قانون بعمل خواهد آمد. قانون، مناطق انتخاباتی را از ۲۶ به ۱۵ منطقه کاهش داده‌است. تقسیم‌بندی جدید به احزاب کوچک و گروه‌های جمعیتی مربوط می‌شود. در ماه‌های آینده، نمایندگان مجلس جزئیات انتخابات مجلس

را تعیین خواهند کرد. رهبران دروزیها و مسیحی‌ها و سنی‌ها همکاری خواهند کرد تا که صدای اکثریت شیعه صداهای آنها را غیر قابل شنیدن نکنند. بسا مهم‌ترین حاصل این قانون این است که قدرت‌های خارجی - از جمله ایران و دولت سعودی - را در انتخابات، بلا تأثیر می‌کند.

البته، دولت سعودی فراموش نکرده است که مسائلی که در داخل با آنها روبرو است بخاطر نبرد بر سر سلطه بر خاورمیانه است. در ماه‌های پیش رو، ریاض ذخایر جدید نفت را که کشف کرده است، اعلان خواهد کرد. ولیعهد جدید، محمد بن سلمان، حامی پر و پا قرص کوششها برای توسعه صنعت نفت است. این ولیعهد به دشمنی با ایران و جانبداری از اصلاحات اقتصادی شناخته است. قدرت اعمال نفوذ بیشتری را در قلمرو امنیت ملی دارد و لحظه‌ای را برای مسئول تهدیدهای خواندن که متوجه دولت سعودی است، از دست نخواهد داد. او همه کار خواهد کرد که کشورهای سنی منطقه را بر ضد ایران متحد کند. برغم تلاشهایش، قطر و مصر و لبنان تن به ورود در این اتحاد بر ضد ایران نمی‌دهند. کشورهای چون عراق که اکثریت جمعیتش شیعه است و پاکستان که جمعیت شیعه قابل توجهی دارد نیز حاضر نمی‌شوند در نزاع جانب دولت سعودی را بگیرند.

• تحلیل گران استراتفور باز دو واقعیت بس مهم را از یاد برده‌اند:

۱. اگر اصطلاح نادرست «منافع ملی» را جانشین حقوق ملی کنیم، باز نمی‌توانیم «منافع ملی» یکایک این کشورها را در تعارض بایکدیگر ببینیم. این رژیم‌ها نمی‌توانند بگویند منافع ملی که آنها را به خصومت بر ضد یکدیگر برانگیخته‌اند، کدامها هستند؟ در واقع وجود ندارند. غیر از منطقه‌های نفت و گاز مشاع که فعلاً کشورهای عرب بهره برداری و به حق ایران تجاوز می‌کنند، تضاد منافع دیگری مشاهده نمی‌شود. در عوض، منافع قدرتهای خارجی، از جمله امریکا و روسیه البته مشهود هستند: هم موقعیت استراتژیک منطقه و هم قراردادن منطقه میان دو اقیانوس نفت و گاز و هم درآمدهای نفتی که باید به

اقتصادهای خود بازشان گردانند. بنابراین، این دولت‌ها بسود قدرتهای بیگانه از منطقه، به جنگ نیابتی مشغولند.

۲. تنها سودی که دولتهای استبدادی در خصومت دارند، حفظ خویش از سقوط است. راستی این است که رژیم‌های استبدادی، نه حقوق انسان و نه حقوق شهروندان و نه حقوق ملی و نه حقوق طبیعت و نه حقوق هریک بعنوان عضو جامعه جهانی که وجود خود را اوجب واجبات می‌دانند. بدین خاطر خود را آلت فعل قدرتهای بیرون از منطقه می‌گردانند و وسیله تبدیل سرزمینهای خود به میدان‌های جنگ می‌شوند. به‌خاطر توجیه دشمنی و جنگ، در پوشش جانبداری از دین، در صف اول دشمنان دین قرار می‌گیرند و، از راه بکار بردنش در توجیه خشونت، بر ضد دین عمل می‌کنند. **بدین‌سان، وابستگی و استبداد یکدیگر را ایجاب می‌کنند. چنانکه وابستگی وابسته‌ها و خصومت آنها با هم نیز یکدیگر را ایجاب می‌کنند.**

*** سخت سران رودرروی روحانی:**

بیشتر از دولت سعودی، امریکا اصرار دارد که تحریمها برضد ایران بخاطر تولید موشکهای بالستیک و فعالیت‌های سپاه پاسداران تشدید گردند. هم واشنگتن و هم تهران می‌خواهند قرارداد وین (برجام) اجرا شود. اما برخورد میان دو طرف، عرصه را بر رئیس‌جمهور روحانی تنگ می‌کند. در پی دو حمله تروریستی تهران، سپاه پاسداران فرصت را برای بسط قلمرو اقدامات امنیتی خویش در درون و بیرون از مرزها غنیمت شمرده است. نتیجه این است که رئیس‌جمهوری نمی‌تواند در قبال امریکا و دولت سعودی رویه معتدل در پیش بگیرد. در دور دوم ریاست جمهوری، روحانی تنها با سپاه نیست که سرشاخ است، با سخت سران رژیم نیز سرشاخ است. بگانه اشتغال به مبارزات انتخاباتی او به مردم وعده اصلاحات اجتماعی و اقتصادی داده است. رویارویی با بقیه دولت که انتخاباتی نیست و انتصابی است (دستگاه ولایت مطلقه فقیه و قوه

قضائی و آنچه تحت امر «رهبر» است)، ایجاد شک می‌کند نسبت به توان او در عمل به وعده‌هایش. با توجه مقابله سپاه با او، عمل به وعده‌ها، بسا ناممکن می‌نماید.

• نقد: بنابراین که موجودیت رژیم در گرو رابطه وابستگی و خصومت با قدرتهای خارجی است، ممکن نیست تن به سیاست خارجی بر اصل موازنه عدمی و برپایه حقوق ملی بدهد. از این‌رو، روحانی و حکومت او ولو جانبدار بی‌نیاز کردن رژیم از آن وابستگی و این خصومت باشند، توانا به این کار نیستند.

برابر اطلاع، دستگاه ولایت مطلقه فقیه و سازمانهای تحت امر او بنابر سنگین نگاه داشتن فشار بر روحانی دارند. انتظارشان این است که زیر این فشار، او تسلیم شود و در تابعیت کامل از خامنه‌ای عمل کند. بیشتر از آنچه در چهار سال اول تسلیم بود. و نیز، در صورت مرگ خامنه‌ای، تسلیم تعیین‌کنندگان جانشین او باشد و خدمت به او را بپذیرد.

وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و ششم: جبهه‌سازی در خاورمیانه بر ضد ایران

۱۵ تیر ۱۳۹۶ برابر ۶ ژوئیه ۲۰۱۷

این ایام جبهه‌سازی دولتهای استبدادی خاورمیانه، به اتفاق اسرائیل، موضوع تجزیه و تحلیل کارشناسان و روزنامه نگاران است. اسرائیل می‌گوید نمی‌گذاریم ایران راه زمینی به سوریه و لبنان پیدا کند. سیاست حکومت ترامپ که «مهار روسیه و ایران» شده است، از این جهت که روسها به او در رسیدن به ریاست جمهوری کمک رسانده‌اند و نیز بلحاظ سیاست مهارکردن، موضوع بررسی و نقد است. نقدکنندگان توضیح می‌دهند چرا ترامپ باید سیاست نیکسون را در پیش بگیرد و به راه تفاهم با روسیه و ایران برود.

با وجود این، بیشتر این جبهه سازی بر ضد ایران است که موضوع بحث و نقد است. جبهه دولت سعودی با اسرائیل و حمایت ترامپ از این جبهه نقد می‌شود. ما این نقد را می‌آوریم و نقد می‌کنیم:

* ترامپ و دامادش جارد کوشنر آلت فعل اسرائیل و سعودیها بر ضد ایران شده‌اند:

آلستر کروک Alastair Crooke، دیپلمات انگلیسی و مقام ارشد اطلاعاتی پیشین و بانی «فروم نزاع‌ها» می‌نویسد: در خاورمیانه همه به تحریک و تحریک متقابل مشغولند، ترامپ، رئیس جمهوری امریکا و داماد او جارد کوشنر

Jared Kushner را اسرائیل و سعودیها، در رویارویی خطرناک با ایران، راهبر شده‌اند. دبکا نیوز، وبسایت اسرائیلی، گرچه اغلب منبع معتبر و صادقی نیست، اما گاه بر تاریک خانه محاسبه گریهای اسرائیل، پنجره می‌گشاید. بتازگی، یک رویداد سیاسی دبکا را به وجد آورده است:

«تصمیم ملک سلمان بر ولیعهد کردن فرزندش محمد، تنها یک امر داخلی دستگاه سعودی‌ها و مربوط به سلسله مراتب در خاندان سعودی نیست، بلکه یک رویداد بین‌المللی است که بازی را عوض می‌کند. فرزند شاه، آماده است وارد اتحاد اسرائیل و عربی بگردد که پرزیدنت ترامپ در ماه مه، مقرر کرد. رهبران امارات متحده عربی و مصر و اسرائیل هم آمادگی ورود در این اتحاد برای سلطه بر خاورمیانه را دارند. برای نخستین بار، اسرائیل در اتحادی با قوی‌ترین کشورهای عرب سنی وارد می‌شود که همه یک هدف را تعقیب می‌کنند: **سر جای خود نشاندن ایران.**»

آیا ما با رویدادی بین‌المللی روبروئیم که بازی را تغییر می‌دهد؟ چرا اسرائیلی‌ها این‌سان به هیجان آمده‌اند؟ چرا ولیعهد شدن فرزند سلمان، بازی را تغییر می‌دهد؟ آیا امر جدیدی واقع شده است؟ چرا شاهزاده نایف که مطلوب غرب نیز بود، برکنار شد و چرا برکناری او را اسرائیلی‌ها چنین مهم ارزیابی می‌کنند؟ در دید نخست، تغییر ناچیزی بیش مشاهده نمی‌شود. از وسوسه رویارویی با ایران که نتان یاهو گرفتار آن است آگاهیم. نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل، بر این باور است که ایران بانی هلوکاست دیگری برای یهودیان می‌شود.

سیاست اسرائیل همواره چنین نبود: دکترین بن‌گورین، که پدر اسرائیل خوانده می‌شود و نخستین نخست وزیر اسرائیل بود، دلبری کردن از اقلیتهای منطقه، از جمله ایران بود. اما وقتی حزب کارگر، در ۱۹۹۲، انتخابات مجلس را برد، این سیاست را تغییر داد. ایران از حکومت اسرائیل، لقب شیطان را گرفت. از آن زمان بدین سو، برای پیروزی در انتخابات، به ایران به مثابه دشمنی که موجودیت اسرائیل را تهدید می‌کند، نیاز شد. زمانی که اسحاق رابین در صدد صلح با

فلسطینی‌ها و کشورهای عرب شد، تبدیل دشمنی با عربها به دوستی، نیازمند دشمنی شد که ایران است. حالا دیگر، عربها طرفهای اسرائیل در صلح بودند و ایران دشمنی می‌شد که موجودیت اسرائیل را تهدید می‌کند.

حالا دیگر نتان یاهو «معتقد راستین» است به اینکه ایران قصد نابودی اسرائیل را دارد و برای این‌که ایران را ویران کند، کوشید مانع از تجدید انتخاب اوپاما بگردد. بعد از انتخاب مجدد اوپاما نیز او را تهدید می‌کرد: یا امریکا خود، ایران را بمباران می‌کند و یا ما خود، این کار را می‌کنیم. اوپاما تن به تهدید اسرائیل نداد و بجای آن، وارد گفتگو با ایران شد قرارداد وین را با ایران امضاء کرد و سیاست ایجاد تعادل میان دو طرف را به اجرا گذاشت.

* وضعیت استراتژیک جدید:

و حالا چه چیز تغییر کرده است؟ ایران حسن روحانی را برای باردوم به ریاست جمهوری برگزیده است. او طرفدار قرارداد وین (برجام) و فعالانه در کار بهبود رابطه با غرب است. ایران هیچ‌گونه خطر ملموس و روشنی برای اسرائیل یا منطقه ندارد. از سوی ایران، هیچ خطری که متوجه اسرائیل باشد، مشاهده نمی‌شود. آنچه قابل مشاهده است، رویارویی محتمل با امریکا بر سر نفوذ در سوریه است.

با وجود این، جای شک نیست که تغییری در وضعیت استراتژیک، دبکا را بوجد آورده است. در حقیقت، دو دینامیک یکدیگر را تلاقی کرده‌اند و همین امر سبب به وجد آمدن دبکا شده است. تنها دبکا نیست که از وضعیت استراتژیک جدید به وجد آمده است، مقامهای اطلاعاتی اسرائیل نیز بوجد آمده‌اند.

• یکی از دو دینامیک که می‌تواند ما را از چرایی رضایت خاطر اسرائیل آگاه کند این است: یک روزنامه نگار عرب معروف گزارشی در باره شامی انتشار داد که چند ماه پیش، شخصیت‌های عرب بدان دعوت داشته‌اند و ، در آن،

صحبت از احتمال رسیدن محمد بن سلمان به ولیعهدی عربستان بوده است. «از یک نخست وزیر سابق، در این باره پرسیده می‌شود. از پاسخ او جمع یکه می‌خورد. او ساده و روشن گفت: اگر محمد بن سلمان بخواهد ولیعهد بگردد، باید موافقت امریکا را بدست آورد. او باید به امریکائی‌ها چیزی را اهدا کند که هیچ کس دیگر اهدا نکرده باشد. جرأت اهدا کردنش را هم به خود نداده باشد. روزنامه‌نگار از نخست‌وزیر می‌پرسد: آن چیز چیست؟ و او پاسخ می‌دهد: محمد بن سلمان باید اسرائیل را به رسمیت بشناسد. اگر او چنین کند، امریکائی‌ها از او حمایت خواهند کرد. بسا خود، تاج سلطنت را بر سر او خواهند گذاشت»

می‌دانیم که پیش از این، امریکا حامی شاهزاده نایف، ولیعهد پیشین بود. در ژوئیه ۲۰۱۶، جون کری، وزیر خارجه در حکومت اوپاما به محمد بن سلمان اخطار کرد که ولیعهدی بن نایف خط قرمز امریکا است و او نباید با عبور از آن، در مقام معارضه با بن نایف برآید.

* شاه تراش:

عامل برکناری بن نایف و ولیعهد شدن محمد بن سلمان، محمد بن زاید، ولیعهد ابوظبی بود. او از تقلای محمد بن سلمان برای ولیعهد شدن آگاه بود و می‌دانست اگر از او شاه آینده عربستان را بسازد، قلمرو نفوذ گسترده‌ای پیدا می‌کند. بن زاید بود که از محمد بن سلمان خواست حمایت امریکا را بدست آورد. برای این که شاه بگردد، باید از مجرای اسرائیل حمایت امریکا را تحصیل کند.

• پندهائی که بن زاید به بن سلمان می‌دهد، اینها هستند: نخست اینکه پیش از مرگ ملک سلمان، باید ولیعهدی را بدست بیاوری. سپس، حمایت امریکا را با پشت کردن به ارزشهای مذهبی و بیرون آمدن از هویت اسلام باید از آن خود کنی و سرانجام باید روابط با اسرائیل را بسط دهی. اما بسط روابط با اسرائیل

را باید آهسته و بی‌سر و صدا به انجام رساند. کار را باید با تماسهای مستقیم آغاز کرد. مقامات ارشد سعودی باید به گفتگو با اسرائیلی‌ها تشویق شوند. یعنی در صفحه‌های تلویزیون اسرائیل ظاهر شوند. دست‌آویز نیز باید مقابله با ایران و مبارزه با «تروریسم» باشد.

• محمد بن سلمان روی به حمایت از رژیم السیسی آورد که با اسرائیل روابط بسیار نزدیک دارد. دانستنی است که در بهار سال پیش، در بندر عقبه، واقع در اردن، محمد بن سلمان با نتان یاهو دیدار می‌کند.

• اندرزهای محمد بن زاید، یک به یک عملی می‌شوند: پیش از مرگ بن سلمان، فرزند او محمد، ولیعهد می‌شود. او مخالفت خود را با هویت دینی رژیم سعودی اظهار می‌کند. در منظر ۲۰۳۰، او بر هویت اقتصادی و لائیک لیبرال تأکید می‌کند. از دولت سعودی از السیسی و رژیم او حمایت می‌کند. روابط سعودیها با اسرائیل، بیش از پیش، آشکار شده‌اند.

• بنابر شناسائی ضربتی اسرائیل نیست. بنا بر بیشتر کردن مداوم روابط است (استفاده اسرائیل از قلمرو هوایی عربستان و برقرار کردن روابط تلفنی و...)

• از سوئی، اسرائیل می‌تواند از فرصت‌طلبی دو ولیعهد جوان، بن سلمان و بن زاید، سود جوید. اما تنوری که، در آن، برای اسرائیل نان پخته می‌شود، دینامیک دراز مدت انحطاط «سامانه» سلطنتی عربستان و شیخ نشین‌ها است. این رژیم‌ها بطور مداوم مشروعیت خویش را از دست می‌دهند. زیرا معرف مردم خود نیستند و توانائی جلوگیری از تشدید نارضائی آنها را نیز ندارند. انحطاط دولتهای سنی و بی‌قدر شدن اسلامی که سعودیها که متعلق به آنها و تنها به آنها است و حامی آن نیز آنها هستند، دینامیکی است که اسرائیل از آن سود می‌برد. دو ولیعهد خواهان برگرداندن جریان انحطاط سلطنت‌ها هستند. و گمان می‌کنند از راه آمریت هرچه بیشتر موفق می‌شوند. قطر نخستین قربانی مطالبه اطاعت محض از سوی سعودیها است.

* اثر «بیداری عرب» و داعش بر دین‌مداری سعودیها:

نخست «بیداری عرب» بود که طبیعت استبدادی نظام سلطنت از خود بیگانه ساز دین، را عیان کرد. و سپس آئین برادری اسلامی بود که نظام سلطنت را ضعیف گرداند. و سرانجام، پیدایش داعش و برقرارکردن دولت اسلامی، دولت سعودی را بمثابه حامی دین و نیز مراجع دینی این دولت را ویران کرد.

بدین‌سان، تلاقی این دو دنیامیک است که اسرائیل را به وجد آورده است. بلند پروازی و فرصت طلبی، دو ولیعهد جوان وقتی با دلخواه آنها که بازسازی امریت سنی (اطاعت دولتهای مادون) و برانگیختن دنیای سنی برضد ایران و «تروریسم»، برای گوشهای اسرائیلیان، آهنگی بس دلنواز است.

• و پرزیدنت ترامپ در دامی افتاده است که اسرائیلی ها و سعودیها ساخته‌اند. مهم نیست که ترامپ خود در این دام افتاده و یا دادمادش او را در این دام انداخته است، مهم این است که او امریکا را پشتیبان جبهه ضد ایران کرده است. هدف خویش را سرنگون کردن رژیم ایران کرده است (تیلرسون، وزیر خارجه‌اش تصریح کرد که امریکا در کار سرنگون کردن رژیم ایران است). ترامپ بیش از پیش گوش به مشورت‌های آنها که ضد ایرانند می‌سپارد. متحدکردن امریکا با اسرائیل و دو ولیعهد، برضد ایران و «تروریسمش» را دوست دارد.

شیعه افزون بر هزار سال است که توسط حاکمان سنی غارت شده‌اند. در دنیای مسلمان، طردکنندگان این حاکمان و انقلابیان بوده‌اند. حاکمان سنی آنها را رافضی و مرتد و حالا تروریست می‌خوانند. تاریخ شیعه‌ها با تاریخ اسلام هم آغاز است. طی قرون، بارها خونین‌ترین سرکوبها را به خود دیده‌اند. اسلام شیعه، در دنیای عرب، یک اقلیت ۱۰ درصدی نیست، در مواردی ۶۰ و در مواردی ۴۰ درصد جمعیت این مذهب را دارند. در هلال شمال (ایران تا بیروت) ۱۰۰ میلیون شیعه و ۳۰ میلیون سنی دارد.

• امریکا چه سودی در وارد شدن در نزاع دیرین شیعه و سنی دارد؟
اسرائیل و محمد بن سلمان و محمد بن زاید می‌توانند متحد امریکا باشند

اما منافع آنها با منافع امریکا همانند نیستند. اسرائیل و متحدانش بسا خوشحال می‌شوند خون امریکائی‌ها به‌خاطر حفظ منافع آنها ریخته شود. اما ترامپ چرا می‌خواهد چنین کند؟

* چرا امریکا شانزده سال است در جنگ است؟

تحلیل‌گر دیگری بنام پل کریک روبرتس PAUL CRAIG ROBERTS، در نوشته‌ای که در تاریخ ۲۹ ژوئن انتشار داده است. نوشته او می‌تواند پاسخ پرسش آلسترکروکر، در پایان مقاله‌اش باشد: امریکا بمدت ۱۶ سال است که در جنگ است. زیرا می‌خواهد کشورهائی را که سلطه‌اش را نمی‌پذیرند، به این‌کار ناگزیر کند:

• امر واقع این است که عراق، لیبی و سوریه و یمن و افغانستان و ایران (که هنوز مورد حمله نظامی امریکا قرار نگرفته اما تحریم شده است) کاری به کار امریکا ندارند. کشورهائی چون روسیه و چین و سوریه و ایران که سلطه امریکا را نفی می‌کنند، باید بی‌ثبات و خالی از سکنه بگردند. هرگاه بخواهیم راست بگوئیم، بایدمان گفت که اسرائیل امریکا را برضد سوریه و ایران بکار می‌برد چرا که به حزب‌الله و سازمانهای فلسطینی کمکهای نظامی و مالی می‌کنند. منفعت اسرائیل در سرنگون کردن دولتهای سوریه و ایران، با منفعت روسیه در تضاد کامل است.

• مدت ۱۶ سال است که امریکا در افریقا و افریقای شمالی مشغول جنگ است. میلیاردها دلار خرج را تحمل می‌کند. جنایتهای جنگی بی‌شمار مرتکب می‌شود و میلیونها پناهنده جنگ زده را روانه اروپا می‌کند. در همان حال، همانند کشورهای متمدن، تن به برقراری بیمه‌های اجتماعی و تأمین بودجه سلامت و بهداشت مردم امریکا نمی‌دهد. هزینه‌های سنگین جنگ، امکان مالی برای برآوردن نیازهای مردم امریکا را برجا نمی‌گذارند. انتظار این است که مردم امریکا بپرسند: سود این جنگها کدام است؟ فقدان کنجکاوی نزد امریکائیان و

وسائل ارتباط جمعی و کنگره این کشور در حد پرسیدن از چرائی این جنگها که یکسره با دروغ توجیه می‌شوند، خارق‌العاده است. این توطئه سکوت و این لاقیدی نسبت با اسراف و تبذیر پول امریکائیان را چه چیز توجیه می‌کند؟

• از قرار، بسیاری از امریکائیان، بطور مبهم، این جنگها را بمثابة پاسخ دولت امریکا به ترورهای ۱۱ سپتامبر، پذیرفته‌اند. این پذیرفتن سر را بازهم پیچیده‌تر می‌کند. زیرا هیچ یک از کشورهای عراق و لیبی و سوریه و یمن و افغانستان و ایران، کم‌ترین ارتباطی با ترورهای ۱۱ سپتامبر نداشته‌اند. اما مردم این کشورها مسلمانند و حکومت بوش موفق شده ترورهای ۱۱ سپتامبر را به پای همه مسلمانها بنویسد.

• شاید امریکائیان و «نمایندگان» آنها در کنگره اگر می‌فهمیدند جنگ چه هست و برای چیست، درصدد می‌شدند جلو آنرا بگیرند. لذا، من برای شما امریکائیان توضیح می‌دهم جنگی که واشنگتن برضد سوریه و ایران می‌خواهد براه بیاندازد، چیست؟

سه دلیل برای جنگ واشنگتن و نه امریکا - واشنگتن امریکا نیست - وجود دارند:

• دلیل اول سودی است که جنگ عاید مجموعه نظامی/امنیتی می‌کند. مجموعه نظامی/امنیتی تألیفی از منافع عظیم خصوصی و دولتی است و وجود جنگ توجیه‌کننده بودجه نظامی عظیم امریکا و افزودن مداوم به آن است. این بودجه از مجموع تولید ناخالص داخلی بسیاری از کشورها بیشتر است.

• دلیل دوم، از ایدئولوژی محافظه‌کاران جدید مایه می‌گیرد که توجیه‌گر سلطه امریکا بر جهان است. از دید محافظه‌کاران جدید، فروپاشی رژیم‌های کمونیسم و شکستهای دولت‌های سوسیالیست، یعنی این‌که تاریخ «سرمایه‌داری دموکراتیک» را برگزیده است. الا اینکه نه دموکراتیک و نه سرمایه‌داری، بمثابة نظام اجتماعی - اقتصادی - سیاسی جهانی نیست. از دید اینان مسئولیت واشنگتن در این است که امریکاگرائی را بر جهانیان تحمیل کند. کشورهای

روسیه و چین و ایران که سلطه امریکا را نمی‌پذیرند، باید بی‌ثابت بگردند و شیرازه امورشان از هم بگسلد.

• دلیل سوم نیاز اسرائیل است به منابع آب جنوب لبنان. اسرائیل دوبار ارتش خود را روانه لبنان کرد تا که جنوب این کشور را تصرف کند. اما حزب‌الله، با حمایت سوریه و ایران، قوای اسرائیل را از جنوب لبنان راند. از این‌رو، اسرائیل امریکا را برای حذف سوریه و ایران بکار می‌گیرد. هرگاه امریکائی‌ها بتوانند امدادگران حزب‌الله را حذف کنند، ارتش اسرائیل می‌تواند جنوب لبنان را ببلعد همانطور که فلسطین و قسمتهائی از سوریه را بلعیده است.

• نتایج احتمالی سیاست حکومت امریکا که در خدمت منافی است که منافع امریکائی‌ان نیست، چیست؟ مهم‌ترین نتیجه‌اش فقر قشرهائی بزرگ از مردم امریکا است و بدترین نتیجه‌اش خطر بکار رفتن اسلحه اتمی و انتشار این اسلحه است.

و نتیجه سوم و خطرناکش این است که از میان برداشتن سوریه و ایران بمثابه مزاحم اگر با منافع اسرائیل جور باشد، با منافع روسیه ناجور است. زیرا سبب می‌شود که جهادگرایان به قلمرو فدراسیون روسیه درآیند. لذا، اسرائیل امریکا و روسیه را در معرض مخاصمه نظامی بایکدیگر قرار می‌دهد.

• پرزیدنت ترامپ واشنگتن را مهار نمی‌کند. واشنگتن را مجموعه نظامی/امنیتی و لابی طرفدار اسرائیل و محافظه‌کاران جدید مهار می‌کند. خاطر نشان می‌کند که پرزیدنت آیزنهاور مجموعه نظامی/امنیتی را خطری برای دموکراسی امریکا دانسته بود. این سه گروه منافع مشترک دارند و در واشنگتن کسی را یارای مخالفت با آنها نیست. همه نمایندگان و سناتورهای که با نقش اسرائیل در سیاست امریکا مخالفت کرده‌اند، توسط اسرائیل، در حوزه‌های انتخاباتیشان، شکست خورده‌اند.

* اما چرا لابی‌های اسرائیل و محافظه‌کاران جدید و مجموعه

نظامی/امنیتی بر واشنگتن مسلط شده‌اند؟:

۱. دلیل اول این است که امریکا بمثابه ابر قدرت در انحطاط است. وگرنه سیاستش تابع سیاست اسرائیل نمی‌شد؛

۲. دلیل دوم این است که حفظ موقعیت مسلط وقتی ائتلاف نظامیان و سرمایه‌داری بزرگ بر دولت حاکم می‌شود، راه‌کاری جز تجزیه کشورهای بزرگ منطقه و جبهه بندی در منطقه با منافعش سازگار نیست؛

۳. اما عمده، کشورهای منطقه هستند که پیشقدم می‌شوند در باج دادن و قدرت خارجی را به منطقه آوردن. در این کار، تمامی رژیمهای منطقه که استبدادی هستند، شرکت دارند. در حقیقت،

۴. اگر رژیم ولایت مطلقه فقیه نبود و دولت حقوقمدار بود، سودی در بحران سازی نداشت و یکی از پاهای ثابت جنگها در منطقه نمی‌شد. باز اگر، رژیم اسد به خواست مردم سوریه تمکین می‌کرد، فرصت برای اسرائیل و دولت سعودی و کشورهای غرب برای مسلح کردن مخالفان اسد و فرستادن گروه‌های مسلح به درون سوریه، پدید نمی‌آمد.

۵. اگر رژیمهای منطقه استبدادی نبودند، خود، عامل قوت گرفتن اسرائیل نمی‌شدند. نه چون دولت سعودی میلیاردها دلار پول به اسرائیل می‌دانند و با آن متحد می‌شدند و نه به غرب اجازه می‌دادند اسرائیل را یک قدرت نظامی اتمی بگردانند؛

۶. هرگاه در کشورهای منطقه همه شهروندان، از هر قوم و مذهب، شهروندان از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی بعنوان عضو جامعه جهانی برخوردار بودند، تمایلهای تجزیه طلب آلت فعل امریکا و اسرائیل و حالا عربستان نمی‌شدند. اگر مردم این کشورها حقوق خویش را می‌شناختند و به مسئولیت خود عمل می‌کردند، اقلیتی صاحب هست

و نیست آنها نمی‌شد و این اقلیت خود را وابسته به قدرتهای بیگانه نمی‌کرد و جنگ و انواع دیگر خشونت را وسیله حفظ موقعیت خود نمی‌گرداند. و ۷. و بالاخره، اگر مردم این کشورها وجود اقوام و مذاهب را، بنابر حق اختلاف می‌پذیرفتند و بنابر عدم تبعیض و بنا بر دوستی بود، استبدادها خطر تجزیه را دست مایه نمی‌کردند.

بدین‌سان، عواملی که سلطه غرب را در منطقه، پاسداری می‌کنند، سلطه‌ای که اینک شکل استبداد و جنگ و تجزیه را به خود گرفته است را، بیشتر گروه بندی‌های صاحب امتیاز حاکم بر این کشورها بوجود می‌آورند. این عوامل با عوامل ناشی از انحطاط ابر قدرتی که امریکا است و ضعف دولتهای غرب، تألیف می‌شوند و حاصل آن وضعیت کنونی کشورهای منطقه و احتمال گسترش دامنه جنگ نظامی به کشورهای دیگر منطقه است.

وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و هفتم: ضعف پول، وخامت بارتر شدن اقتصاد رانت و مصرف محور را گزارش می کند.

۲۲ تیر ۱۳۹۶ برابر ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۷

* سیاست اقتصادی وقتی بر سرمایه‌گذاری خارجی متکی می‌شود

• سیاست اقتصادی حکومت روحانی کاستن از نرخ تورم از راه کاهش و بسا به صفر رساندن بودجه عمرانی و جانشین کردن آن با سرمایه خارجی بوده است. اما سرمایه خارجی به ایران نیامد. در نتیجه، رکود اقتصادی ادامه یافت. بی‌کاری بیشتر شد. صدور اسکناس افزایش یافت و نقدینه سه برابر شد: ۱۲۶۵ هزار میلیارد تومان.

• ناتوانی دولت از سرمایه‌گذاری بدین خاطر است که درآمد نفت بعلاوه قرضه از نظام بانکی کفاف هزینه‌های جاری را نمی‌دهد. نتیجه این است که میزان تشکیل سرمایه منفی می‌شود:

«سر باز زدن دولت از سرمایه‌گذاری و بی‌رغبتی بخش خصوصی به فعالیت اقتصادی مولد در دولت یازدهم نتیجه خود را در رشد منفی تشکیل سرمایه ثابت نشان می‌دهد. آمار رشد تشکیل سرمایه ثابت که شاخصی از سرمایه‌گذاری دولتی

و خصوصی در یک اقتصاد را به دست می‌دهد، از سال ۹۰ به بعد جز برهه کوتاهی در سال ۹۳ منفی بوده و در سال ۱۳۹۵ به ۱۰- درصد رسیده است. رشد منفی تشکیل سرمایه ثابت به این معنی است که سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران از سال ۹۰ به طور مستمر کاهشی قابل توجه یافته است. انقباض سرمایه‌گذاری در ایران خود را در رکود اقتصادی سال‌های اخیر نشان می‌دهد. رکودی اقتصادی که بیش از هر چیز اثر خود را در افزایش قابل توجه نرخ بیکاری نشان می‌دهد. از سال ۹۲ تا ۹۵ بیکاری جوانان با معیارهای سهل‌گیرانه برای تعریف فرد مشغول به کار از ۲۵٪ به بیش از ۳۰٪ رسید و نرخ کلی بیکاری از ۱۰٪ به نزدیک به ۱۳٪ افزایش یافت». (بنابر ارقام رسمی به نقل از مقاله‌ای با عنوان «نگاهی انتقادی به اقتصاد ایران از سال ۹۲ تا ۹۵» که سایت میدان به تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۹۶ انتشار داده است.

پرسیدنی است: وقتی میزان تشکیل سرمایه ثابت، منفی است، اقتصاد چگونه توانسته است رشد کند؟ در حقیقت، ادعای حکومت بر وجود رشد اقتصادی، دروغ است. راست این است که به دنبال امضای قرارداد وین («برجام»)، تحریم نفت از میان رفت و رژیم توانست نفت بفروشد. رشد اقتصادی در این حکومت یعنی فروش ثروت کشور و پرداختن بهای کالاها و خدماتی که وارد می‌شوند از محل درآمد نفت.

• باتوجه به قدرت خریدی که بودجه دولت و اعتبارات بانکی ایجاد می‌کنند و با توجه به این واقعیت که حجم نقدینه سه برابر شده در حالی که اقتصاد در رکود بوده است، تناسبی میان قدرت خریدی که ایجاد می‌شود و تولید داخلی وجود ندارد. واردات از محل درآمد نفت نیز نمی‌تواند قدرت خرید را جذب کند. نتیجه ضعیف شدن پول و وسعت بازهم بیشتر پیدا کردن عرصه رانت‌خواری و راهبر پول شدن فرصت‌هایی است که اقتصاد مصرف و رانت محور ایجاد می‌کند و به نوبه خود عامل ایجاد این‌گونه فرصت‌ها است. بدین خاطر است که آسیب‌ها و نابسامانی‌های اقتصادی (بیکاری و گرانی و قاچاق و رونق بازار فرآورده‌های

اعتیادآور. نه تنها اعتیاد به مخدرها که اعتیاد به مصرف فرآورده‌ها و خدمات و هزینه‌های تفاخر یا موقعیت اجتماعی بالاتر یافتن در سلسله مراتب هرمی شکل جامعه) روزافزون هستند.

• ضعف پول ایران در حکومت روحانی همچنان بیشتر شده است. چنانکه ارزش دلار نسبت به ریال بازهم افزایش یافته است. چنانکه برغم افزایش ارز در اختیار دولت ناشی از فروش بیشتر نفت، امروز بهای هر دلار ۳۷۹۴ تومان است.

* پایان پترو دلار؟:

مقاله را شون برادلی در ۲۶ ژوئن ۲۰۱۷ انتشار داده است. نویسنده براین باور است که خزانه داری امریکا حقیقت را از امریکاییان و مردم دنیا پنهان می‌کند:

• توانایی امریکا بر حفظ نفوذ خود بر جهان، آهسته و پیوسته کاهش یافته است. از سال ۱۹۷۱ که پترو دلار (ذخیره حاصل از فروش نفت که بر اثر ضربه نفتی افزایش یافت) پدید آمد، در تجارت بین‌المللی، به‌یمن تجارت فرآورده‌های نفتی و افزایش میزان پترو دلار از سوئی و مداخله‌های نظامی مداوم از سوی دیگر، دلار امریکا پولی بود که بکار می‌رفت. بنابراین، اگر درآمدهای نفتی در بازرگانی با کشورهای دیگر جهان با پول آنها به جریان بیفتد، دلار یکی از مهم‌ترین علت‌های وجود خود را بمثابه پول رایج در جهان، از دست می‌دهد. ماجرای قطع رابطه با قطر و اتمام حجت به این کشور ربط دارد با سیاست بازرگانی قطر. در واقع، در طول دو سال اخیر، قطر معادل ۸۶ میلیارد دلار، به یوان که پول چین است، با این کشور معامله کرده است. قطر با چین معاملات دیگری هم امضاء کرده است. قطر با ایران در بزرگترین منبع گاز جهان شریک است و هر دو کشور در کار توسعه بازرگانی خود با کشورهای دیگرند.

• هم‌زمان، ناتوانی امریکا از کاستن از قرضه‌هایش و رویارویی‌های سیاسی در درون، گویای شکنندگی قدرت امریکا است. روسیه و چین درکار آند که، برای

کشورهائی که می‌خواهند از قلمرو خزانه‌داری امریکا بیرون روند، سامانه مالی بدیلی را جانشین دلار کنند. بعد از آنکه صندوق بین‌المللی پول، در اکتبر گذشته، "یوان" را بعنوان یکی از ارزهای سبد ذخیره پذیرفت، سرمایه‌گذاران و اقتصاددانان شروع کردند به تأمل در باره سامانه پولی و مالی جانشین. قدرت اقتصادی که خزانه‌داری امریکا رهبری می‌کرد، امپراطوری امریکا را تغذیه می‌کرد. اما تغییرهای ژئوپلیتیک شتابان روی دادند. اعتبار امریکا را دهه‌ها جنگ اعلان نشده و سیاست خارجی فاجعه‌آور، زایل کرد.

• یکی از بهترین داشته‌های امریکا که برجا است، قدرت نظامی است. اما فقدان یک اقتصاد نیرومند آن را هم به تحلیل می‌برد. رقیب‌های جدید، همچون کشورهای برزیل و افریقای جنوبی و چین و روسیه و هند زیر بار سلطه پولی امریکا نمی‌روند و در کار آوند سامانه پولی و مالی جانشین را ایجاد کنند. قطر و اسپین کشوری از این دوره‌های است که می‌خواهند دلار را در مبادلات خود بکار نگیرند. در سال ۲۰۱۶، روسیه وقتی شروع به قبول یوان چین کرد و طرف معامله نفتی با چین شد، سر دسته این نوع کشورها شد. صاحب بخشی از بازار نفتی سعودیها نیز شد. ایران نیز در مقام پاسخ به تهدید ترامپ، همین کار را کرد. هرگاه ایجاد کنندگان پترودلار از پول امریکا روی برگردانند، بقیه نیز از خود خواهند پرسید آیا منافع آنها در این نیست که آنها هم عطای این پول را به لقایش ببخشند؟

• هرگاه اتحادیه اروپا نتواند برای تروریسم و مهاجرت و تدابیر ریاضتی، راهکاری بجوید، کشورهای اروپای شرقی به جدا شدن از اتحادیه اروپا و روی آوردن به شرق، یعنی روسیه و چین و هند، مایل خواهند شد. این سه کشور از سالهای پیش ذخیره دلاری خود را به طلا بدل کرده‌اند. در حقیقت، در آینده نزدیک، پول قوی که بیانگر اندازه ثروت واقعی خواهد شد، دیگر پول ضعیفی که دلار است، نیست. تورم‌های از اندازه بیرون که این کشورها به خود دیده‌اند، به آنها فهمانده است که پول قوی و مطمئن طلا است.

• بدبختانه، بسیاری از امریکائیان از گذشته بی‌اطلاعند و بسا پیشاروی رکود آینده، همچنان با وام ستاندن دولت یعنی چاپ دلار و خرج آن، موافقت خواهند کرد. زیرا گمان خواهند برد که وام ستاندن (بحران بزرگ بر بدهی‌های دولت امریکا افزود و اینک ۲۰ هزار میلیارد دلار است) و در اختیار کارفرمائیها و بانکهای در معرض ورشکستگی قرار گرفته، تنها راه حل است. بسیاری از سرمایه‌گذاران مشهور نسبت به فاصله اقتصادی که غرب دارد از شرق پیدا می‌کند، هشدار داده‌اند. اما دیوان‌سالاران و بانکهای مرکزی از پذیرفتن واقعیت، سر باز می‌زنند. بسیاری از مردم قشرهای میانه گرفتار فلاکت خواهند شد اگر پیش از آنکه دیر شود، سیاست اقتصادی تغییر نکند و این مردم تعلیم نینند و توانائی کار در نظام جدید را پیدا نکنند.

• جیمس ریکاردس James Rickards که اقتصاد دان است، توضیح می‌دهد چرا روسیه و چین به خریدن و ذخیره کردن طلا علاقمند شده‌اند: این دو کشور خود را گرفتار دلارهایی می‌بینند که دارند. از آن بیم دارند که دولت امریکا زیر بار سنگین ۱۹ تریلیون قرض فروماند و این قرضه عظیم سبب تورم یا کاهش ارزش دلار بگردد. اگر تورم، قیمت دلار را کاهش دهد، ذخایر دلار چین کاهش می‌پذیرد. اما اگر این ذخایر طلا باشند، ارزش ذخایر آن به دلار افزایش خواهد یافت. بنابراین، احتیاط، افزودن بر ذخایر طلا را ایجاب می‌کند. انگیزه‌های روسیه ژئوپلیتیک هستند. طلا سلاح جنگ پولی و مالی در قرن بیست و یکم است. نظام پرداختها به دلار در مهار امریکا است. امریکا، با کمک متحدان اروپائی، می‌تواند طرفهای نزاع با خود را از نظام پرداختهای بین‌المللی، به بیرون اندازد. طلا تضمین‌کننده کشور در برابر این خطر است. طلا وسیله مطمئنی است برای این‌که روسیه بدون هراس از مداخله امریکا، مبادلات خود را انجام دهد.

• وسائل ارتباط جمعی بزرگ این خطر را از مردم امریکا پنهان می‌کنند و وضعیت بس غیر عادی را عادی جلوه می‌دهند. بنابراین، بجای آنکه تا فرصت

است فکر تدبیر کنند، در کار نگاهداری ساختار روابط بین‌المللی هستند که به امریکا امکان می‌دهد نظام پرداختها به دلار را در مهار خود نگاه دارد. اما بمحض ویران شدن پایه‌ها، بانکهای مرکزی، بار سنگین را از دوش خود بر می‌دارند و بر دوش مردم می‌گذازند. تا هنوز وقت باقی است، امریکا باید خود را با وضعیت جدید انطباق دهد.

*** وقتی پول جهانی ضعیف است زیرا اقتصاد امریکا ضعیف و قرضه دولت این کشور عظیم است، راه کار را نه در بیرون که درون کشور باید جست:**

• قراردادی که حکومت روحانی با توتال امضاء کرده است و سپاه و شاخه تبلیغاتی دستگاه «رهبر» سخت برضد آن تبلیغ می‌کند، حق این است که هم ناقض استقلال کشور است، هم گویای شدت نیاز به سرمایه‌گذاری خارجی است (یک دلیل عمده آن اینست که سرمایه‌گذاری داخلی امنیت ندارد) و هم بخاطر شدت نیاز، حکومت به شرائط توتال تمکین کرده است و هم اعلان به بلندترین صدا بر ناتوانی نزدیک به مطلق از سرمایه‌گذاری حکومت و «بخش خصوصی» و آمادگی برای تسلیم شدن به شرائط سرمایه‌گذاران خارجی است. باوجود این، سرمایه‌گذاران خارجی حاضر به سرمایه‌گذاری در ایران نمی‌شوند. تبلیغ رسمی این است که ترس از تحریمهای امریکا بانکهای بزرگ دنیا را از برعهده گرفتن عملیات پولی سرمایه‌گذاریهای خارجی باز می‌دارد. اما در حقیقت، موانع داخلی بسیار بازدارنده‌تر هستند. توضیح این‌که

۱. ضعف پول از موانع سرمایه‌گذاری است، هرگاه ارزش خارجی پول در کاهش و ارزش داخلی آن ثابت باشد، جاذب سرمایه‌گذاری خارجی می‌شود. اما اگر کاهش ارزش داخلی پول بیشتر از کاهش ارزش خارجی آن باشد، مانع سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و مساعد فعالیت‌های اقتصادی کوتاه مدت و پر سود می‌شود (نگاهداری نقدینه رجحان پیدا می‌کند برای بکاربردن آن در

استفاده از فرصتهای رانت‌خواری). بدین‌قرار وقتی ضعف اقتصاد امریکا و ضعف اعتبار دلار، سبب‌گیر دلار می‌شود، چرا باید ضعف مفرط اقتصاد ایران و ضعف پول آن سبب جلب سرمایه‌ها به ایران بگردد؟

۲. جنگهای منطقه و بی‌ثباتی رژیمهای منطقه که، از جمله، به امر باقی ماندن یا باقی نماندن دلار بمثابة پول جهانی ربط دارد، با توجه به جنگ پولی و مالی مداومی که امریکا از طریق دلار انجام می‌دهد (از جمله صدور تورم به کشورهایی که خصم اقتصادی تلقی می‌شوند که موضوع تحقیقی است که کتاب "جنگ ارزها" نوشته جیمز ریکاردز ترجمه حسین راهداری، ناشر دنیای اقتصاد ۱۳۹۳ گشته است) هم از موانع سرمایه‌گذاریها است. دستگاه ولایت مطلقه فقیه، ایران را گرفتار هفت جنگ کرده است. بنابراین، هیچ سرمایه‌ای امنیت لازم را ندارد.

۳. حجم عظیم نقدینه بی‌تناسب با توان تولید کشور و سیاست‌های مالی (ترکیب بودجه) و اعتبارات بانکی نیز از موانع سرمایه‌گذاری است. چراکه دولتی فاقد بودجه واقعی، در معرض ورشکستگی است (توجه کنید به اثر قرضه عظیم دولت امریکا بر رفتار چین و روسیه و ...). ساختار بودجه و ساختار اعتبارات بانکی و ساختار واردات و صادرات و نرخ سود سرمایه در فعالیتهای کوتاه مدت، از موانع بزرگ سرمایه‌گذاریها در اقتصاد تولید محور هستند.

۴. وجود حزب سیاسی مسلح که بخش عمده اقتصاد کشور را در اختیار دارد و خود را فوق قانون می‌داند (به قول روحانی، دولت با اسلحه) و نیز بنیادهایی که از مهار دولت خارج هستند، نه یک، که دو مانع بر سر راه سرمایه‌گذاریها هستند: یکی این‌که سالب امنیت هستند مگر این‌که خود طرف قرارداد باشند و دیگر این‌که می‌توانند مانع ایجاد تأسیسات بگردند. اگر هم بگذارند تأسیسات ایجاد شوند، می‌توانند آن‌را به خطر اندازند. در ایران امروز، شمار آتش سوزیها دارد از اندازه بیشتر می‌شود. گرچه این آتش سوزیها را نمی‌توان الزاما به پای این حزب و دیگر سازمانهایی که تحت مهار دولت نیستند، نوشت، اما گویای شدت ناامنی هستند.

۵. ساختار اقتصاد مصرف محور فاقد قاعده و قانون ایران، یک سامانه اقتصادی تولید محور دارای حساب و کتاب نیست. بنابراین از موانع عمده بر سر راه سرمایه‌گذاری است. و

۶. دستگاه اداری نقش استراتژیک در گردش کار یک اقتصاد دارد. دستگاه اداری ایران بر محور ولایت مطلقه فقیه شکل گرفته و از موانع بزرگ سرمایه‌گذاری است.

۷. وجود ولایت مطلقه فقیه و دستگاه قضائی و سازمانهای نظامی و انتظامی و لباس شخصی و... در اختیار آن، که حالا دیگر، خامنه‌ای آن (قوه قضائی) را ناظر و بلکه مهار کننده قوه مجریه می‌خواند، بجای آن که امنیت قضائی پدید آورد و این امنیت با امنیت‌های اقتصادی و اجتماعی دمساز بگردد، سالب امنیت و از موانع سرمایه‌گذاری است.

این موانع هستند که برغم افزایش درآمد نفت، حکومت را از سرمایه‌گذاری و برانگیختن به سرمایه‌گذاری ناتوان کرده و سبب شده‌اند که نرخ تشکیل سرمایه ثابت منفی بگردد. آیا حکومت روحانی می‌تواند این موانع را از سر راه بردارد؟ نه. زیرا خود بخشی از رژیم است و در درون رژیم عمل می‌کند و به قول خود او، دولت بی‌اسلحه از پس دولت با اسلحه بر نمی‌آید چه رسد به موانع دیگر. حتی نمی‌تواند ارزش داخلی پول را ثابت بگرداند و پول کشور را از ضعفی برهاند که کشنده شده است. از جمله به این دلیل که نمی‌تواند دست به ترکیب بودجه بزند.

وضعیت سنجی یک صد و پنجاه و هشت: وقتی دو ضعیف رویارو می شوند خطر جنگ بزرگ تر می شود یا کوچک تر؟

۲۹ تیر ۱۳۹۶ برابر ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۷

* داده‌ها چه می‌گویند؟:

■ در ۲۴ تیر ماه، روحانی را دو بار ضربه فنی کردند: برادر او، حسین فریدون را توقیف کردند و فرهاد رهبر، مشاور رئیسی که هم در ستاد انتخاباتی او، نقش اول داشت و هم ضد دانشجو و ضد دانشگاهی‌ترین رئیس دانشگاه سابقه‌داری است که دانشگاه‌های ایران از کودتای خرداد ۶۰ بدین سو، به خود دیده‌اند، رئیس دانشگاه آزاد شد.

• مجوز دستگیری حسین فریدون «تخلفات مالی» است. اما هم «قوه قضائیه» که آلت فعل است می‌داند و همه مردم ایران و هم آن گروه از مردم دنیا که آگاه به رویدادها و چرایی آنها هستند، می‌دانند که توقیف برادر و مشاور ویژه «رئیس جمهوری»، یک اقدام سیاسی و یک پیام است به داخلی‌ها و بخصوص به خارجی‌ها. آن پیام این است: رئیس جمهوری در رژیم ولایت مطلقه فقیه فاقد اختیار است. غرب نیز این دو ضربه را، پیام در باره ناتوانی رئیس جمهوری ایران تلقی کرد.

• وقتی این خبر منتشر می‌شود که حسین طائب، رئیس اطلاعات سپاه و جانشین او، محمد حسین زیبایی‌نژاد معروف به «سردار نجات» از حسین فریدون

بازجویی کرده‌اند، یعنی این‌که «دولت با اسلحه» نه تنها نسبت به دولت بی‌اسلحه دست بالا را دارد، بلکه تعیین‌کننده محدوده عمل این دولت است.

• دانستی است که به تدریج درون رژیم روشن‌تر در معرض مشاهده قرار می‌گیرد: **ایران امروز دارای سه دولت است: دولتی که دستگاه ولایت مطلقه فقیه است و «دولت با اسلحه» که سپاه و ابواب جمعی آن است و دولت بی‌اسلحه.** سپاه در برابر این دو دولت قرار می‌گیرد. گرچه فاقد انسجام درونی است اما دیگر تنها ستون فقرات رژیم ولایت مطلقه فقیه نیست. بیشتر از آن است و طالب حاکم شدن بر دولت بی‌اسلحه و دولتی است که دستگاه ولایت مطلقه فقیه است. بدین خاطر، دو ضربه‌ای که به حکومت روحانی وارد شد، دلیل می‌شود برای وضع تحریم‌ها، بخصوص بر ضد سپاه. چنانکه در ۲۷ تیر، برابر ۱۸ ژوئیه ۲۰۱۷، یکچند از شرکتهای وابسته به سپاه و سازمانهای سپاه و چند شخص (در جمع ۱۸ شخص و مؤسسه)، از سوی امریکا، تحریم شدند. جیمس ماتیس، وزیر دفاع امریکا گفته است: «در ایران رئیس‌جمهوری را «آیة‌الله» انتخاب می‌کند». ظریف در رد قول او گفته است: «مردم ایران ۱۰ ساعت در صف می‌ایستند تا رأی بدهند». دروغگو کم حافظه می‌شود. در نتیجه، او متوجه بزرگی دروغش نمی‌شود. چرا که اگر قرار بر ماندن ۱۰ ساعت در صف برای رأی دادن باشد، غیر ممکن است در یک روز ۴۰ میلیون رأی - که هرگاه هر رأی دهنده ۱ دقیقه و نیم زمان برای دو رأی دادن (انتخاب ریاست‌جمهوری و انتخاب نمایندگان شوراهای شهر) لازم داشته باشد، این رقم قلابی است - اخذ بگردد. یک چهارم این تعداد هم رأی اخذ نمی‌شود. و باز او غافل است دنیائی که شاهد بی‌اختیاری روحانی است، سخن وزیر دفاع امریکا را باور نماند. فاش شدن روابط داماد و فرزند ترامپ با طرفهای روسی و انتشار پیامهای متبادله از طریق اینترنت و کاهش میزان محبوبیت او بطرز بی‌سابقه‌ای، ترامپ را بازهم ضعیف‌تر کرده‌اند. اما آیا این ضعف سبب می‌شود که او بیشتر عنان اختیار خود را به نتان یا هو بسپرد و یا بعکس، او را بر آن می‌دارد با کسب

موفقیت در سوریه و عراق، از راه همکاری با روسیه و ایران، موقعیت خویش را نزد افکار عمومی امریکا بهبود ببخشد؟

• پاسخ این پرسش آسان نیست. زیرا از سوئی توافق با روسیه بر سر آتش بس در جنوب غربی سوریه، ایجاد فرصت برای روسیه باور شده است. زیرا سبب می‌شود روسیه در منطقه صاحب اقتدار بگردد و با دست یافتن به آبهای گرم، بنابراین، نقش پیدا کردن در جریان نفت به بازارهای جهان، قدرتی با توان رقابت با امریکا بشود.

نتان یا هو، نخست وزیر اسرائیل، با این استدلال و استدلالی دیگر که، امکانی است که آتش بس به ایران می‌دهد تا قوای خود را در سوریه مستقر کند، با این آتش بس مخالف است. متحد اسرائیل، دولت سعودی نیز با این آتش بس مخالف است. در همین حال،

• ناتوانی وزیر خارجه امریکا در حل بحران ناشی از اتمام حجت چهار دولت عرب به قطر، گویای این واقعیت است که حال، دیگر این دولتها به پشت گرمی اسرائیل، می‌خواهند امریکا تابع سیاست آنها در منطقه باشد. آنها ترکیه را نیز از اتحاد «دنیای سنی مذهب» بیرون نهاده‌اند. سبب این ناتوانی، از جمله، ترامپ است. چرا که او از سوئی متوجه شده است که اتحاد سعودیها با اسرائیل بر منطقه مسلط نمی‌شود مگر از راه جنگ، و زیان امریکا در این جنگ است. از سوی دیگر، خود او، جانب چهار دولت قطع رابطه کننده با قطر را گرفت و در همان حال با روسیه، بر سر آتش بس در جنوب غربی سوریه توافق کرد. نتیجه این که جبهه‌ای که با سفرش به عربستان، امریکا را حامی آن کرد، هم دچار انشقاق شد و هم در موقعیتی قرار داد که اگر بر سر اتمام حجتش به قطر نایستد، شکستی سخت و پی‌آمدهای آنرا باید تحمل کند.

دولت سعودی نیز، آگاه یا ناخود آگاه، نیت خویش را آشکار کرد: دغدغه این دولت مذهب نیست، قدرت اول شدن در منطقه است. چون ترکیه را رقیبی می‌داند که هرگاه در اتحاد پذیرفته شود، فصل‌الخطاب می‌شود، حاضر نیست

این کشور را به اتحاد راه دهد. به قطر نیز اخطار می‌کند نظامیان ترک را از قطر براند. بدین خاطر است که، «تقدم با دین است» را رها کرده و این بار، نه برگ مذهب که برگ عربیت را بازی می‌کند: دنیای عرب در برابر دنیای غیر عرب. روشن است که عربیت نیز وسیله است. سعودیها، همچون رژیم ولایت مطلقه فقیه، عامل بقای رژیم خویش را در بیرون عربستان سراغ می‌کنند: اتحاد با اسرائیل و قدرت منطقه گشتن.

حاصل این رویه این است که دو دولت ترکیه و ایران در منزوی کردن دولت سعودیها بکوشند و برای خود در دنیای عرب، متحد دست و پا کنند. قرار بر سفر اردوغان به قطر و عربستان است. هرگاه او موفق شود به بحران پایان بدهد، سعودیها موقعیت خویش را از دست می‌دهند. لاجرم نباید تن به حل مشکل از طریق اردوغان بدهند. مگر این که به این واقعیت تمکین کنند که دولت سعودی ولو با اتحاد با اسرائیل نمی‌تواند حاکم منطقه بگردد.

• بدین قرار، ترامپ بر سر دو راهی است: یکی در پی ایجاد صلح در منطقه شدن، و دیگری به خواست محافظه‌کاران جدید و جبهه سعودی - اسرائیل تن دادن و به بهانه تغییر رژیم، وارد جنگ شدن. جنگی که می‌تواند تنها جنگ با ایران نماند.

*** تغییر رژیم ایران توجیه‌کننده جنگ؟**

• تیلرسون، وزیر خارجه امریکا، به کنگره گزارش کرد که ایران قرارداد وین را اجراء کرده است، ولو به روح آن پایبند نمانده است و ایران همچنان حامی تروریسم است.

• اثر حمله‌های مداوم به روحانی، و دو ضربه سخت روز ۲۴ تیر به او، این است که چون رئیس جمهوری در رژیم ولایت مطلقه فقیه «تدارکاتچی» بیش نیست و چون، باتوجه به نقش سپاه و ترکیب مجلس خبرگان، نمی‌توان به میانه‌رو بودن جانشین خامنه‌ای امید بست، حمایت

از میانه‌روها در برابر سخت‌سران رژیم، که پیش از این، توجیه‌کننده سیاست خارجی امریکا و اروپا بود، مدعائی میان‌تهی است. لذا، این رژیم است که باید تغییر کند.

• در امریکا، تحلیل موافقان همکاری امریکا با روسیه اینست: «روسیه گیت» سبب ضعف رئیس جمهوری امریکا شده است و این ضعف سبب می‌شود که او اختیار خود را به اتحاد اسرائیل و سعودیها بدهد و این اتحاد، به اتفاق محافظه کاران جدید، خواهان تغییر رژیم در ایران و سوریه و نیز روسیه هستند ولو با ورود امریکا در جنگ. چرا که «روسیه گیت» مانع از آن می‌شود که ترامپ جرأت همکاری با روسیه را بخود بدهد.

• نتان یاهو به حکومت ترامپ فشار می‌آورد برای این که امریکا بیشتر درگیر جنگ در سوریه بگردد. بسا تدارک جنگ با ایران و حتی با روسیه را ببیند. محافظه‌کاران جدید که همواره با مقاصد نتان یاهو، موافق و با او همصدا می‌شوند، هم اکنون فهرست رژیم‌هایی که باید تغییر کنند را آماده کرده‌اند: رژیم‌های ایران و سوریه و روسیه. از دید آنها، **خطر ادامه حیات این رژیمها از خطر جنگ با آنها، هم برای منطقه و هم برای دنیا بیشتر است.**

• در زمان تشکیل کنفرانس سران ۲۰ کشور در هامبورگ، ترامپ با پوتین دو دیدار کرد. دو طرف بر سر آتش بس در جنوب غربی سوریه موافقت کردند. این آتش بس از همه کوششهای پیشین، در کاستن از شدت جنگ شش ساله در سوریه مؤثرتر از کار درآمد.

الا اینکه این آتش بس گویای شکست جنگ از طریق گروههای دست‌نشانده در طول ۶ سال است. به سخن دیگر، شکست اسرائیل و دولت سعودی و ترکیه و دیگر صاحب‌نقش‌های منطقه است. اینها جنگ سوریه را بدین خاطر راه انداختند که جلوی ایجاد هلال شیعه (یا کمربند سبزی که ایران و عراق و سوریه و لبنان را به یکدیگر پیوند می‌دهد) بگیرند. در عوض، خود از عوامل شکل

گرفتن کمر بند سبز شدند. چرا که حکومت اسد و ارتش او برجا هستند و از حمایت قوای ایران و حزب الله لبنان نیز برخوردارند.

بدین سان، نقشه ساقط کردن رژیم اسد از راه جنگ قابل اجرا نشد. قوای ایران و حزب الله نیز در مرزهای سوریه با اسرائیل استقرار جستند. مکرون، رئیس جمهوری فرانسه، نیز به ترامپ گفت: «برکناری اسد و جانشین کردن رژیم او دیگر هدف مقدم فرانسه نیست». نتان یاهو بجای این که واقعیت را بپذیرد و برآن شود که با ایران به تفاهمی برسد، باتفاق متحدان عربش، بخصوص دولت سعودی، تصمیم گرفته اند به راه جنگ بروند و ترامپ را نیز به این راه بکشانند.

- غیر از مشکل «روسیه گیت» ترامپ با مشکل دیگری روبرو است: همکاری با روسیه، با سیاست او که حمایت از اتحاد کشورهای عرب و اسرائیل بر ضد ایران است، سازگار نیست. امریکا هم در ترکیه و هم در قطر پایگاه نظامی دارد. حمایت از جبهه اسرائیل و سعودیها و متحدانشان، رابطه امریکا با این دو کشور و منافع امریکا در منطقه را هم بخطر می اندازد. از جمله جنگ با داعش که ترامپ وعده داده بود برق آسا کارش را بسازد، با حمایت از اتحاد اسرائیل با کشورهای عرب عضو جبهه نیز تناقض دارد. از سال ۲۰۱۵، کار بر داعش و القاعده و جبهة النصره، بخاطر ورود روسیه و ایران و حزب الله به جنگ با این سازمانها، سخت شده است.

ترامپ گرفتار این تناقضها، در طول ۶ ماه اول حکومت خود، سیاست خصمانه ای را در قبال ایران بکار برده است. این سیاست با نظر محافظه کاران جدید و دلخواه ملک سلمان و نتان یاهو انطباق داشته است. الا اینکه، ترامپ، بهنگام مبارزات انتخاباتی، وعده داده بود با روسیه بر سر مبارزه با داعش و القاعده و... در سوریه و عراق همکاری کند. همکاری با روسیه که بطور غیر مستقیم همکاری با ایران است، معنا دارد و منطبق با منافع امریکا و اروپا است. از جمله، با تثبیت وضعیت در سوریه، موجهای پناهندگان به اروپا قطع می شود

و بجایش سوریهای پناهنده بر آن می‌شوند به کشور خود بازگردند. داعش و القاعده هم از میان می‌روند و غرب از تروریستهای آنها در امان می‌ماند.

• اما همکاری مستقیم با روسیه و غیر مستقیم با ایران، شکست سختی برای سعودیها و نتان یاهو می‌شود. آنها تا توانسته‌اند، برای تغییر رژیم در ایران و سوریه، مایه گذاشته‌اند. تغییر سیاست ترامپ نه تنها آن مایه را از بین می‌برد، بلکه حکومت نتان یاهو را در اسرائیل و رژیم سعودیها را در عربستان ضعیف می‌گرداند.

این است که نتان یاهو به تکاپو افتاده است. سفر او به پاریس، در روزهای ۱۵ و ۱۶ ژوئیه، از جمله به این خاطر بود که، با استفاده از قرار گرفتن ترامپ در تنگنای «روسیه گیت»، او را به ترک سیاست همکاری با روسیه و ایران و بازگشت به سیاست حمایت از جبهه اسرائیل/سعودیها و متحدان عربش، ناگزیر کند. او به صراحت گفت: «اسرائیل با آتش بس در جنوب غربی سوریه مخالف است زیرا سبب استقرار قوای ایران در سوریه می‌شود».

نتان یاهو می‌پندارد که ترامپ برای خلاصی از «روسیه گیت» چاره‌ای جز پیروی از سیاست اسرائیل در منطقه ندارد. محافظه‌کاران جدید امریکا نیز می‌خواهند از افتضاح «روسیه گیت» در کشاندن ترامپ به راه مطلوب خود، استفاده کنند. بنابراین، با نتان یاهو همداستانند.

• اما مشکل این جا است که نتان یاهو می‌خواهد امریکا با مداخله نظامی رژیم اسد را سرنگون کند. یعنی همان کار را بکند که بوش در عراق و افغانستان و اوپاما در لیبی کردند. این بدان معنی است که سربازان امریکائی کشته شوند و میلیاردها دلار را امریکا خرج کند. و پیه وارد شدن به جنگی گسترده با ایران و بسا با روسیه را به تن مردم امریکا بمالد.

هرگاه امریکا وارد جنگ سوریه بگردد، بسا طرح تغییر رژیم سوریه اجرا می‌شود اما جهان را با خطر جدی جنگ اتمی روبرو می‌کند.

* ضعفهای تحلیل جانبداران همکاری امریکا با روسیه:

امپراطوری مالی ترامپ طرف معامله با سپاه و مافیای روس؟!

■ مشکل ترامپ تنها «روسیه گیت» نیست. روزنامه‌نگاران پژوهشگر، دو ضعف دیگر او را یافته‌اند:

• ارتباط ترامپ در رأس مؤسسه خود با روسیه، به سالهای ۱۹۸۴ باز می‌گردد. در آن سالها، امپراطوری ترامپ با مافیاهای روسی روابط پولی (پول شویی) و مالی نامشروعی داشته است.

• ترامپ با رژیم الهام علی‌اف حاکم آذربایجان نیز روابط محکمی داشته است و دارد. و این رابطه، یکی دیگر از عوامل ضعف ترامپ و حکومت او است. الهام علی‌اف و همسرش، مهربان علی‌اف که معاون رئیس جمهوری است، در شمار فاسدترین زوج‌های حاکم بر کشورها هستند. چهره واقعی ترامپ را ارتباطات او با این رژیم و فعالیتهایش در آذربایجان آشکار می‌کنند: عامل اتصال ترامپ با خانواده حاکم بر آذربایجان، شخصی به اسم آگالارو (Agalarov) است. این شخص در سال ۲۰۰۶، با لیلیا علی‌اف ازدواج کرده بود. همسر او عضو فعال مافیای خانوادگی است. واشنگتن پست می‌نویسد ما نمی‌دانیم چه اندازه پول روسها در امپراطوری هتل و ساختمان ترامپ سرمایه گذاری شده است. نول رپوبلیک همین هفته گزارش می‌کند که پول روسها نقش تعیین کننده در خارج کردن ترامپ از مشکلات مالی در سالهای ۱۹۹۰ داشته است. بر این‌ها افزوده می‌شود استفاده رأس الیگارشی حاکم بر قزاقستان از مؤسسه ترامپ برای پول شوئی.

• نیویورکر فاش می‌کند که ترامپ در باکو، شهری که از هتل‌های لوکس اشباع است، هتل لوکس دیگری ساخته است. در این شهر شرکتی وجود دارد که به فعالیتهای سپاه پوشش می‌دهد. این شرکت در کار پول شوئی است و طرف معامله با امپراطوری ترامپ نیز هست.

بدین‌سان، امپراطوری ترامپ و نیز سپاه پاسداران عضو شبکه جهانی فساد هستند.

رئیس جمهوری با این ویژگیها البته ضعیف است. رئیس جمهوری ضعیف می‌تواند از راه دست زدن به جنگ، کار رسیدگی به افتضاح‌ها را به تأخیر بیاورد. اما اگر دست به جنگ بزند، افکار عمومی آمریکا و حتی کنگره آمریکا را با خود رودررو خواهد کرد. بسا سبب می‌شود که کنگره، ولو در آن اکثریت با حزب جمهوری خواه است، در برکنار کردن او شتاب کند.

ترامپ انتخاب دیگری نیز دارد و آن اینست که سیاست برقرار کردن صلح در جهان را در پیش بگیرد. او که نزد مردم ۳۷ کشور مغضوب‌ترین رئیس جمهوری آمریکا است، بدین سیاست، هم می‌تواند افکار عمومی آمریکا و هم افکار عمومی جهان را نسبت به خود مساعد کند. بنابراین، «روسیه گیت» به ضرورت، سبب نمی‌شود که او اختیار خود را به نتان یا هو بسپرد. مگر اینکه افکار عمومی آمریکا بر اثر رویدادی نظیر ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بشدت تحریک شود. بدین‌قرار، این که ترامپ به کدام انتخاب دست بزند، نیازمند از میان برخاستن دست‌آویزهای موجود و پیدایش عوامل ایجاب‌کننده لزوم تغییر سیاست خارجی آمریکا است.

از جمله دست‌آویزها که باید نباشد، ولایت مطلقه فقیه است و از جمله عواملی که باید باشد، دولت حقوقمدار در ایران است که کار خود را حل مسائلی بدانند که رژیم ولایت مطلقه فقیه برهم افزوده است. اما در جامعه دو قطبی ایران، اقلیت صاحب همه چیز و مسلح، به‌هیچ‌رو، به اتصال دولت با اکثریت بزرگ بی‌چیز، تن نمی‌دهد. در نتیجه، بدون عمل جامعه مدنی، عامل مفقود و دست‌آویز موجود است. به سخن دیگر، رژیم ولایت مطلقه فقیه فرصت سوز، این فرصت را هم خواهد سوزاند. اما، اگر مردم به عمل برخیزند می‌توانند فرصت را برای از میان برداشتن دست‌آویز، و ایجاد عامل دولت حقوقمدار، مغتنم بشمارند.

وضعیت سنجی یک صد پنجاه و نه: رابطه دین و دولت و «لایک شدن حوزه قم»؟

۰۵ مرداد ۱۳۹۶ برابر ۲۷ ژوئیه ۲۰۱۷

* امری که دارد واقع می‌شود و دستگاه ولایت مطلقه فقیه را متوحش می‌کند:

سایت فرارو (۳ مرداد ۱۳۹۶) گفتگویی را به ابراهیم فیاض «پژوهشگر اصولگرا در حوزه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و دانشیار دانشگاه تهران» انتشار داده است. متن زیر از آن مصاحبه است:

• «پرسشگر: مایلیم بیشتر به فرهنگ عمومی و مردم عادی قم بپردازیم. با توجه به شرایطی که ذکر کردید، اتفاقی که در میدان برای کنشگران اجتماعی عادی می‌افتد چیست؟ مثلاً در خصوص همین موضوعی که اشاره کردید. ما از سوی دیگر در قم با جوانان طبقه متوسطی روبه‌رو هستیم که بینش‌ها و ارزش‌های خاص خود را دارند. در کنار این رشد مادی و اقتصادی، آفازاده‌ها، نه مناسبات و جایگاه اقتصادی ویژه‌ای دارند تا بتوانند خودِ غرب یا لذات آن را تجربه کنند و نه از منظر فرهنگی و هنری آزادی بهره کافی دارند. این‌ها بارها به ما گفتند که در این‌جا نه پارک داریم، نه سینما؛ نه کنسرتی برگزار می‌شود و نه کافه‌ای در این‌جا هست!

* فیاض: مشکل امروز قم همین اختلاف‌هاست؛ مسئله‌ای که منجر به نوعی تقابل و حتی شورش می‌شود. بدانید که آینده این وضعیت چیزی جز شورش نیست. همین امروز در شهر قم، آثار این شورش آشکار شده است؛

از تلگرام و اینستاگرام و... می‌توان این آثار را دید. برای مثال، در روز عاشورا بیشترین آمار بازدید از سایت‌های پورنوگرافی مربوط به شهر قم است. این خیلی تأمل‌برانگیز است! این‌گونه مسائل و پدیده‌هایی مانند رواج روابط جنسی خارج از خانواده، زنا، محصنه و روابط جنسی متقاطع و... در قم در حال افزایش است و به نظر من این‌ها اصلاً بی‌معنا نیست. علت اصلی این پدیده‌ها فاصله طبقاتی است. آقازاده‌ها عملاً در عرصه تجارت جهانی ورود کرده‌اند؛ بچه فلان آیت‌الله و بهمان مرجع، خارج از کشور است و همین‌ها طبقه اشراف را شکل داده‌اند.

ببینید، برای مثال، فرزند «سید احمد خمینی»، در تلگرامش عکس‌های شبه اروپایی در حین سوارکاری با لباس‌هایی خاص پنخس می‌کند. مردم هم می‌گویند «این هم قمی است دیگر». او که فرزند آخوند است این‌گونه زندگی می‌کند، چرا ما این‌گونه زندگی نکنیم؟ و مسئله از همین «چرا ما نه؟» شروع می‌شود. وقتی یک فرد عادی مانند آن‌ها پول و امکانات نداشته باشد، نتیجه‌اش در ابعاد وسیع پرخاشگری و هرج و مرج اجتماعی و سیاسی می‌شود. البته فعلاً در حد پرخاشگری و هرج و مرج اجتماعی است، اما به تداوم این روند، خیلی زود تبدیل به پرخاشگری سیاسی می‌شود.

• پرسشگر: روایت رادیکال شما از وضعیت قم به شدت نگران‌کننده است. به طور شفاف دورنمای قم را چطور می‌بینید؟

* فیاض: در قم یک انقلاب مذهبی رخ خواهد داد. به عقیده من رنسانس اسلامی از آن‌جا آغاز می‌شود؛ رنسانسی که اولین تحول آن در علم کلام است. من در حال حاضر، به ویژه در میان طلبه‌ها، ارتداد زیادی می‌بینم؛ ارتداد به معنای از دست دادن امور تعبدی و ایمان. وقتی ایمان از دست برود، به طور خودکار مناسک هم از میان می‌رود. تصور من این است که در آینده، ارتداد از خود طلبه‌ها آغاز می‌شود و این همان اتفاقی است که در غرب هم برای کشیش‌ها رخ داد و منجر به رنسانس شد.

• پرسشگر: و علت اصلی این پدیده از نظر شما چیست؟

* **فیاض:** این مسئله دقیقاً با اقتصاد مرتبط است. چنین اتفاقی در دوره رنسانس، در روم شرقی هم رخ داد. در کتاب «تاریخ گسترش اسلام» نوشته «توماس واکر آرنولد» آمده است: زمانی که اسلام وارد اروپا شد، خود مردم درها را برای ورود اسلام باز می‌کردند؛ کاردینال‌ها، اسقف‌ها و اشراف، وضعیت اقتصادی خیلی خوبی داشتند، اما کشیش‌ها گرسنه، فاسد و بی‌سواد بودند. در فاصله طبقاتی‌ای که میان علمای دینی رخ می‌دهد، کشیش‌ها به مردم می‌پیوندند و اسقف‌ها و کاردینال‌ها عقب می‌مانند. من این را الان می‌بینم.

چند وقت پیش در فرودگاه، وقتی که از سفر مشهد بازمی‌گشتم، طلبه موجهی را دیدم که از متدین‌ها «سهم سادات» می‌خواست. واقعاً از دیدن آن صحنه شوکه شده بودم؛ این اتفاق یعنی این‌که دیگر سهم امام را به حوزه ندهید، به من که نیازمند کمک کنید. شک نکنید که این اتفاق نشانگر یک شکاف عمیق است. این طلبه‌ها به مردم می‌پیوندند و در نهایت، یک نوع عرفی‌گری وحشتناک یا «لائسیته» رخ خواهد داد. خیلی هم طول نمی‌کشد و در حدود ۲ سال آینده این اتفاق می‌افتد. همین امروز هم در قم لائسیته در حال رخ دادن است، فقط تلاش می‌شود پنهان بماند».

چند سال پیش نیز ارگان تبلیغاتی مصباح یزدی هشدار داده بود قم دارد بنی‌صدری می‌شود. در حقیقت، پیدایش «اشرافیت روحانی» عاملی جز ولایت مطلقه فقیه و وسیله توجیه استبداد ملاتاریا شدن دین و، از این رهگذر، از خود بیگانه شدن دین ندارد. حوزه قم نگران آن است که دین دولتی که مرتب توسط دولت ولایت مطلقه از خود بیگانه می‌شود، کار را به شورش و سقوط رژیم بکشاند. قم نگران آن است که همراه رژیم، تمام روحانیت و دین نیز سقوط کند. ترسی که رژیم ولایت فقیه القاء می‌کرد، اینک دارد اثری وارونه دلخواه دستگاه ولایت فقیه را بار می‌آورد: دولت دینی نشد، دین دولتی شد و اینک دولتی که

دین و روحانیت را وسیله کرده بود، دارد موجودیت دین و روحانیت را به خطر می‌اندازد. **چاره کار چیست؟ جدا کردن حساب دین از دین دولتی و ولایت فقیه.** راستی این است که منتظری، نظریه پرداز ولایت فقیه، خود به این نتیجه رسید که دولت دینی نمی‌شود و گفت: ما دولت دینی می‌خواستیم اما دین دولتی شد. نقد دین از خود بیگانه در بیان قدرت با هدف بازیافت آن بمثابة بیان استقلال و آزادی و یک رشته پرسش و پاسخ‌ها با منتظری، به برگزار کردن سمینار حقوق انسان در قم انجامید و او، نخستین مرجعی شد که جزوهای در باره حقوق انسان انتشار داد. جنبش استقلال حوزه و دین از دولت ولایت فقیه این‌سان آغاز شد و حوزه قم اگر بخواهد برجا بماند، راهکاری جز پی‌گرفتن جنبش و رهاکردن خویش از فلسفه و منطق ارسطوئی و پذیرفتن دین بمثابة بیان استقلال و آزادی و ترویج آن، ندارد. زیرا

*** امر واقع اجتماعی را جامعه پدید می‌آورد و امری که فقط**

جامعه می‌تواند ایجاد کند، محال است فرد بتواند تصدی کند:

از امور بدیهی که با وجود بدها از آن غفلت می‌شود، یکی و بسا مهم‌ترین، این است که امر واقع اجتماعی را جامعه پدید می‌آورد. ممکن نیست فرد بتواند امر واقع اجتماعی ایجاد و یا جانشین جامعه در ایجاد آن شود. چرا که تصمیم به ایجاد امر واقع اجتماعی را جامعه می‌گیرد و درگرفتن تصمیم فرد نمی‌تواند جانشین جامعه بگردد. بدین خاطر است که فرمود: امر هم شوری بینهم. امر جامعه را شورای اعضای آن ایجاد می‌کند. امری که جامعه ایجاد می‌کند، خود می‌تواند تصدی کند. چنانکه تشکیل شوری یک امر واقع اجتماعی است و جز با شرکت مردم تشکیل شدنی نیست. بنیادهای اجتماعی، از جمله بنیاد دینی، امر واقع اجتماعی هستند و تنها جامعه می‌تواند ایجادشان کند و می‌کند. جامعه بنیادها را ایجاد می‌کند برای اینکه در خدمتش، وظیفه‌ای را تصدی کنند. رابطه جامعه با بنیادها که ایجاد می‌کند رابطه تصمیم‌گیرنده و مجری تصمیم است.

تصمیم را جامعه می‌گیرد و در مواردی که خود اجرای آنرا تصدی نمی‌کند، بنیادها تصمیم جامعه را اجرا می‌کنند. بدین خاطر است که فرمود: چون عزم کردی، به خداوند توکل کن. یعنی در مقام اجرا، متصدی اجرا، نباید مطلوب خود را جانشین تصمیم جامعه کند و یا از اجرای تصمیم جامعه سرباز بزند. زیرا هر دو کار اعمال زور را ناگزیر می‌کنند و اعمال زور سرطان فساد را بوجود می‌آورد.

بدین قرار، فساد در جامعه فراگیر می‌شود وقتی یک بنیاد و یا گروهی از اعضای آن، گمان می‌برند می‌توانند جانشین مردم در ایجاد امرهای واقع اجتماعی بگردند. بجای مردم تصمیم می‌گیرند و به زور، تصمیم خود را به اجرا می‌گذارند. استبدادها جز جانشین مردم شدن بنیادها نیستند. از آن‌جا که محال است یک بنیاد بتواند جانشین یک جامعه در ایجاد امر واقع اجتماعی بگردد، تغییر رابطه بنیاد با جامعه و تحمیل تصمیم‌های بنیاد به جامعه، امرهای واقعی را پدید می‌آورد که زور نمی‌تواند مایه اصلی آنها نباشد. بدین خاطر است که استبداد صالح ناممکن و هر استبدادی بضرورت خشونت و فسادگستر می‌شود. میزان خشونت در جامعه و میزان فساد در جامعه، گویای تغییر رابطه بنیادها با جامعه است. چنان که فساد دین جامعه گویای تغییر رابطه بنیاد دینی با جامعه از خدمتگزار به خداوندگار است. وقتی بنیاد دینی خداوندگار مردم می‌شود، دیگر وظیفه‌ای را نمی‌تواند تصدی کند که یادآور شدن حقوق به انسان‌ها، یادآور شدن بعد معنوی انسان‌ها به آنها، مراقبت از وجدان اخلاقی که جز حقوق را معیار سنجش پندارها و گفتارها و کردارها نکند. زیرا کارش امر و نهی، بنابراین، تکلیف معین کردن و تکلیف بر تکلیف افزودن و دین حقوق‌مدار را در دین تکلیف‌مدار از خود بیگانه کردن و سرانجام تقدیس خشونت و صدور دستور «آتش به اختیار» می‌شود که شده است.

خداوند ولایت مطلقه فقیه، ولایت بمعنای صاحب حاکمیت بر مردم شدن را مقرر نمی‌کند. زیرا با آفرینش او در تضاد است. زیرا جانشین جامعه شدن یک فرد در ایجاد امر واقع اجتماعی، ناممکن است و خداوند ناممکن را مقرر نمی‌کند. حاکمیت بمعنای اعمال زور نمی‌تواند حکم خداوند باشد زیرا «فساد را در بر و بحر می‌گستراند». پس ولایت مطلقه فقیه را حکم دین گرداندن و مقدم بر احکام دیگر آن شمردن، نه تنها حکمی ضد دین است، بلکه بنابر تقدم و بنابر این‌که بن‌مایه او امر و نواهی این مقام به ضرورت زور است، عامل فساد دین و گسترش آسیب‌های اجتماعی می‌شود. روحانیان نباید تردید کنند که مسئول اول سوختن کشور در آتش خشونت‌ها آنها هستند. زیرا هم فقه را تکلیف‌مدار کرده‌اند و هم خشونت‌گری و خشونت‌گستری را تصدی می‌کنند و هم بر ادامه دادن به امر محال که جانشین جامعه شدن است در ایجاد امرهای واقع اجتماعی ادامه می‌دهند و هم گوش بر هشدار بسته‌اند. برای هشدار گوش بسته‌اند: وقتی یک بنیاد خداوندگار جامعه می‌شود، امرها بی‌کی که ایجاد می‌کند ممکن نیست حکم زور نباشد و غده‌های سرطانی نگردند که کل جامعه را به سرطان خشونت و فساد مبتلی می‌کنند و در معرض اضمحلال قرارش می‌دهند.

پویائی‌های رابطه مسلطی که بنیاد دینی است با جامعه‌ای که زیر سلطه است، اگر به پویائی انقلاب سرباز نکنند، پویائی مرگ را بار می‌آورند. و این پویائی بنیاد و جامعه زیر سلطه‌اش را گرفتار مرگ می‌سازد. پس اگر این ارزیابی صحیح باشد که حوزه قم روی به انقلاب دارد، یکی از دو سرنوشت در انتظار حوزه‌های دینی و جامعه ایران و بسا جامعه‌های مسلمان دیگر است:

*** بازیافت دین بمثابه بیان استقلال و آزادی و یا انحلال**

حوزه‌های دینی؟:

هرگاه حوزه قم روی به انقلاب داشته باشد، چون انقلاب با اندیشه راهنمایی که دین تکلیف‌مدار و بیان قدرتی که ولایت مطلقه فقیه است، ممکن نیست،

ناگزیر، یا انقلاب، یا انقلاب بیان قدرت در بیان استقلال و آزادی می‌شود و دین تکلیف‌مدار دین حقوق‌مدار می‌شود و یا انقلاب در انفجاری ویران‌گر ناچیز می‌شود و حوزه را متلاشی می‌کند. بنابراین،

• انقلاب در حوزه تحقق پیدا می‌کند اگر

۱. انقلاب بمعنای تغییر رابطه بنیاد دین با جامعه و بازیافتن جایگاه خدمت‌گزار مردم انجام بگیرد؛

۲. انقلاب بمعنای بازیافتن دین بمثابه بیان استقلال و آزادی روی دهد که رها شدن از منطق و فلسفه‌ای را ایجاب می‌کند که ترجمان ثنویت تک محوری هستند. خداوندگار مردم شدن بنیاد دین، فرآورده این ثنویت است. چراکه، بنابر آن، بنیاد دین محور فعال و جمهور مردم محور مطیع و فعل‌پذیر می‌گردند؛

۳. انقلاب، انقلاب در تعلیم و تربیت طلاب معنی شود تا که تمرین خداوندگار مردم شدن با تمرین خدمت‌گزار مردم گشتن، جانشین شود. تا مگر این بنیاد وظیفه خود را یادآوری حقوق به جمع مردم و یکایک مردم، کوشیدن برای سرشار کردن وجدان اخلاقی مردم از حقوق و الگوی انسان حقوق‌مند برخوردار از بعد معنوی، بشناسد و بکند.

۴. انقلاب تغییر محتوای ذهن معنی شود و ذهنیت جدید بپذیرد که هرکس خود خویشتن را رهبری می‌کند. پس داشتن و نداشتن یک دین حق هر فرد است و اگر اختیار دین و مرام از دست انسان بدر رفت، به ضرورت، به اختیار قدرت و قدرتمداری در می‌آید و توجیه‌گر قدرت می‌شود و قدرت، باز به ضرورت، آنرا از خود بیگانه می‌کند. بنابراین، هم دین و هم تعلیم و تربیت دانشجویان، باید با اصل هرکس خود خویشتن را رهبری می‌کند، وفق یابد. و

۵. تصدی جهادها، بخصوص جهاد افضل که اظهار حق است در برابر زورگویان و جهاد اکبر که مراقبت است از بیگانه نشدن بنیاد دینی خدمت‌گزار در بنیاد دینی خداوندگار و بیگانه نشدن دین در بیان قدرت.

انقلاب خودجوش انجام می‌گیرد بشرط آن‌که بدیل وجود داشته باشد و این بدیل پنج انقلاب بالا را تصدی کند. اگر نه، عقیم می‌شود و بنیاد دینی را محکوم به انحلال می‌گرداند. توضیح این‌که

۱. بخشی از حوزه به تصرف کامل دستگاه ولایت مطلقه فقیه در می‌آید و به اتفاق این بنیاد گرفتار پویائی مرگ می‌گردد. و

۲. بخش دیگری از حوزه گرفتار انشعاب می‌شود در گرایشهای فلسفی - فقهی گوناگون.

پویائی انحلال بنیادها همواره بدین‌سان آنها را گرفتار انحلال و مرگ کرده است. چنان‌که، در طول تاریخ ایران، بنیادهای دینی و نیز سیاسی (سلسله‌های سلطنتی و سازمانهای سیاسی) بدین‌سان، منحل شده‌اند.

بدین‌خاطر است که نقش بدیل و اندیشه راهنما تعیین‌کننده است. هرگاه حوزه بدیلی را بجوید که انقلاب در اسلام تکلیف مدار را تصدی کند و این کار را با هدف بازیافتن اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی، در بردارنده حقوق و راهبر انسانها به معنویتی رهاکننده آنها از مادیت خشن و ویران‌گر، تصدی کند، یکی از مهم‌ترین هدفهای انقلاب ایران تحقق یافته است.

وضعیت‌سنجی یک‌صد و شصتم:
بی‌کفایتی‌ها گویای انحطاط و انحطاط، گویای
شدت از خودبیگانگی فکر راهنما است: حج چه بود
و چه شد؟!:

۱۲ مرداد ۱۳۹۶ برابر ۳ اوت ۲۰۱۷

* وقتی زمان انحطاط و انحلال می‌رسد:

پروفسور گارتن اش، Timothy Garton Ash، استاد دانشگاه آکسفورد، مقاله‌ای در گاردین (۲۸ ژوئیه ۲۰۱۷) در این باره که ریاست جمهوری ترامپ بر آمریکا و رأی مردم انگلیس بر خروج از اتحادیه اروپا، یعنی پایان دوره سلطه آنگلو ساکسون‌ها بر جهان است انتشار داده است. این قسمت از آن نوشته را نقل می‌کنیم:

«انسان هر روز که از خواب برمیخیزد از خود می‌پرسد چگونه چنین فرد مهملی میتواند رئیس جمهور آمریکا باشد؟ سرشت و شخصیت این فرد، که عدم سامان‌مندی و از هم گسیختگی آن قابل رویت است، خیلی بیشتر از ایدئولوژی و سیاست هایش، مشکل اساسی است. ناباورانه این روزها در آمریکا این موضوع مورد بحث و کنکاش است که آیا دونالد ترامپ این اختیار را دارد که خودش را عفو کند یا نه؟! !!!»

حال چه در باره جنون یک فرد در آن سوی اقیانوس اطلس صحبت کنیم و چه درباره جنون یک جریان در سوی دیگر اقیانوس، برخی از نشانه‌ها، همچون برخی از علت‌ها، مشابه هستند. میزان تلخی و تند زبانی

که بکار برده می‌شود بی‌سابقه است. لندن و واشنگتن، که عموماً به عنوان پایتخت‌هایی نسبتاً با ثبات و دارای دولت‌هایی کارآمد شناخته شده بودند، اکنون شاهد آشفتگی و نابسامانی چشمگیری می‌باشند.

بسیاری از پست‌ها در وزارت خارجه آمریکا هنوز خالی هستند. آقای اسکارموجی، رئیس تازه ارتباطات کاخ سفید، رئیس دفتر آقای ترامپ را به درز غیر قانونی اخبار کاخ سفید متهم کرده است. وزرای کابینه خانم ترزا می علناً حرف‌های یک دیگر را نقض می‌کنند. چه در لندن و چه در واشنگتن بسیار بیشتر از تاترهای کمدی شاهد درز خبرها، اشتباه‌های لپی و تغییر مواضع شتاب‌زده هستیم.

دیگر جای هیچ شگفتی نیست که صدراعظم آلمان می‌گوید قاره اروپا دیگر نمی‌تواند بر هم پیمانی با متحدان سنتی در آن سوی کانال منش و اقیانوس اطلس تکیه کند. روسیه و چین تا برگزاری کنفرانس سران "گروه ۲۰" در شهر هامبورگ مشغول خندیدن به ما بودند. پیش از برگزاری این کنفرانس روزنامه "چاینا دیلی" در مقاله‌ای در صفحه اول خود اعلام کرد "با توجه به نگرانی‌ها درباره تمایلات حمایت از صنایع داخلی در آمریکا و نیز برگزیت، از چین و آلمان انتظار می‌رود که رهبری ادامه جریان تجارت آزاد و جهانی شدن را بعهده بگیرند."

آیا این پایان دوران غرب است؟ یا حداقل پایان دوران غرب انگلوساکسون می‌باشد؟ من اولین بار از نخست‌وزیر پیشین فنلاند شنیدم که همزمانی ریاست جمهوری دونالد ترامپ و برگزیت، علامت اضمحلال دوران قدرت انگلوساکسون‌ها است. پس از آن از برخی دیگر از تحلیلگران نیز این را شنیدیم.

این تحلیلگران، بویژه در فرانسه و نه بدون خشنودی از نابختاری دیگران، بر این نظرند که قرن نوزدهم به بریتانیا و قرن بیستم (لا اقل پس از جنگ دوم جهانی) به آمریکا تعلق داشت. و نئولیبرالیسم، که از زمان سقوط اتحاد شوروی

در سال ۱۹۹۱ تا بحران بزرگ مالی سال ۲۰۰۸، ایدئولوژی مسلط جهان بود نیز دارای خصلت‌های انگلوساکسونی و محصول آن بود. اما نئولیبرالیسم خود هم عامل ریشه‌ای نارضایتی‌های جدی و گسترده‌ای بود که به عوام‌فریبان فرصت داد تا با استفاده از آنها هم در بریتانیا و هم در آمریکا بقدرت برسند».

نویسنده اگر به خود زحمت می‌داد و از محدوده اروپا بیرون می‌رفت، می‌توانست دریابد در اوائل دهه ۱۹۷۰ و سپس در جریان انقلاب ایران و از آن پس، بطور مستمر، چرائی و چونی انحطاط و انحلال دو ابر قدرت امریکائی و روسی، نخست روسی و سپس امریکائی، تشریح شده است. هر دولت بدان راه رود بهمان سرنوشت دچار می‌شود. در مقاله، نویسنده نگران است که جای امریکا و انگلیس را روسیه و چین و ترکیه بگیرند که از دموکراسی برخوردار نیستند. از ایران، سخنی نمی‌گوید زیرا ایران، به یمن انقلاب بزرگش و اندیشه راهنمای آن که بیان استقلال و آزادی بود، می‌توانست الگوی رشد انسان و عمران طبیعت بگردد. اما ملاتاریا با اندیشه راهنمائی که آئین خشونت بود با عنوان ولایت مطلقه فقیه، آن فرصت را سوخت و توان قدرت منطقه‌ای شدن را نیز ندارد. چراکه وقتی رژیم‌های امکانها و توانائی‌های الگو شدن را از میان می‌برد، از دید مردم منطقه، نماد آن ناتوانی می‌شود که شدت و وسعت خشونت‌گری نه تنها آن را نمی‌پوشاند، بلکه آشکارتر در منظر دید همگان قرارش می‌دهد. از دید مردم منطقه، دستگاه ولایت مطلقه فقیه معلم داعش و القاعده می‌نماید و نه دولت کشوری برخوردار از اقتصادی نیرومند با مردمی برخوردار از حقوق، بنابراین، کرامت و منزلت. در ایران امروز، انسان فاقد کرامت است و همانند شهروند ایرانی شدن، آرمان کسی نیست. شکست شوروی باید به استاد علوم سیاسی دانشگاه آکسفورد می‌فهماند که قدرت مسلط نیاز به الگو شدن و آرمان شدن زندگی شهروندان کشور مسلط نیز دارد. تا وقتی شوروی سابق، الگو برای جنبش‌های قشرهای مستضعف بود و توانا به خرج ابر قدرت ماندن کردن نیروهای محرکه بود، می‌توانست ابر قدرت بماند. اما وقتی درون امپراطوری

روسیه بر جهانیان آشکار شد و اسطوره شکست، دوران انقباض و انحطاط و انحلال ابرقدرت روسی نیز آغاز گرفت. این امر که چین و روسیه و ترکیه قدرتهای مسلط بگردند، وقتی مردم هیچ‌یک از سه کشور الگو نیستند، تقلاها جز خودتخریبی این سه کشور حاصلی نخواهند داد.

از جمله دلیل‌های ورود به دوران انحطاط، زمامداری آدمهای بی‌دانش و ناتوان از مدیریت رشد و ناستوار و محصور در دایره فاسدها و فاسدکنندگان فکر راهنما است. این‌گونه زمامداران، هم درک نادرستی از «منافع» دارند و هم «منافع» کج اندیشیده اقلیت معتاد به رانت‌خواری را جانشین حقوق ملی مردم کشور خود می‌کنند. "گارتن اش" این دلیل که بی‌دانشی و بی‌کفایتی زمامداران دوران انحطاط است را نیک دیده است. خامنه‌ای یکی از این‌گونه زمامدارها است و رویه متناقض او در باره حج، شهادتی بی‌خدشه بر بی‌دانشی و بی‌کفایتی او است:

* از تحریم حج تا واجب شدن رفتن به حج:

- زمان زیادی از آن روز که خامنه‌ای آل‌سعود را محکوم به سقوط شمرد نمی‌گذرد. سعودیها قطع رابطه کردند و گفتند جنگ را به داخل ایران می‌کشانند. ترامپ به ریاض رفت و امریکا را حامی جبهه «کشورهای عرب با اسرائیل» برضد ایران خواند. آن زمان، رفتن ایرانیان به حج، تحریم شد. و امروز،
- «دادگاه» حمله‌کنندگان به سفارت دولت سعودی در ایران را به حبس از ۳ ماه تا ۶ ماه محکوم کرد. یعنی این‌که به دستور «بیت رهبر» این حمله انجام نگرفته است! غافل از این‌که در مناظره نامزدهای ریاست جمهوری، یک طرف (جهانگیری) طرف دیگر را عامل حمله به سفارت دولت سعودی شمرد و محکومیتی چنین خفیف نیز می‌گوید که محکومان به دستور عمل کرده‌اند. طرفه این‌که، هم‌زمان، خامنه‌ای - که یک دوره درمان می‌شود و این دوره دوره سکوت

او است تا بتواند چند نوبتی ظاهر شود و سخن بگوید - در باره مجاز کردن رفتن به حج سخن گفت. از سران دولت سعودی بد نگفت. برابر «نرمش قهرمانانه»، به این بسنده کرد که امنیت حج غیر از امنیتی کردن آن است. او که جانشین خمینی در امنیتی کردن زندگی مردم ایران شده است و مأموران او حجاج را، از لحظه رفتن تا لحظه بازگشت از سفر حج، «امنیتی می‌کنند»، می‌داند که سخنش سبب ریشخند حاجیان و ایرانیان و، نیز، سعودیها می‌شود.

• اما حجی که در قرآن مقرر است و سنت پیامبر (ص) است، تمرین رها شدن از هرگونه تشخص و تفاخر طبقاتی و همه تبعیض‌های مذهبی و قومی و ملی و نژادی و استقلال از جباران و آزاد زیستن و تمرین دوستی انسان‌ها از هر نژاد و ملت و قوم با یکدیگر و بنای بین‌الملل جامعه‌های حقوقمند با یکدیگر است، صحنه زورآزمایی دولتهای جبار و قلمرو کاربرد خشونت‌گری آنها و وسیله خورد و برد سازماندهندگان حج گشته است. در همان‌حال، نمایشگاه بی‌کفایتی زمامدارانی است که خلاء توانائی‌ها را با دست‌آویز کردن تبعیض‌های مذهبی و قومی و ملی، در بکاربردن زور، پر می‌کنند. حج را نیز از خود بیگانه می‌کنند و حج همان می‌شود که اینک شده است: نیایشی از خود بیگانه که به نمایش می‌گذارد، از جمله، زورمداری حاکمان بی‌کفایت و مفسد و فاسد را:

• غیر از تحقیر مداوم حجاج ایرانی، دولت سعودی دوبار آنها را کشتار کرده است. آیا از شرایط حج یکی امنیت نیست؟ آیا حج فرصت کرامت بر کرامت افزودن به یمن تقوی نیست؟ آیا برخوردار شدن زائران از حقوق و منزلت، شرط استطاعت نیست؟ خامنه‌ای که «امنیتی کردن» حج حجاج را بر نمی‌تابد، با وجود بلاتعقیب ماندن آن دو کشتار و با وجود فقدان شرایط امنیت و منزلت مادی و معنوی، چگونه با رفتن ایرانیان به حج موافقت می‌کند؟

در جامعه‌ای که انسان‌ها از حقوق ذاتی حیات، از جمله حقوق معنوی غافل و فضای باز معنوی، یا فضای استقلال و آزادی انسان، بسته است، خارج کردن

سرمایه‌ها از کشور، از جمله، به نشانه تعلق داشتن به اقلیت صاحب امتیاز بی‌اعتناء به فقر سیاهی که جمعیت بزرگی از مردم کشور بدان گرفتار است، به حج رفتن نیست، به سخره‌گرفتن حج است. گویای غفلت کامل از حقوقی چون حقوق دوستی و همبستگی و دستیاری است. نه تنها بی‌اعتنائی به سالم و شاد کردن محیط زیست برای همگان که تخریب منابع کشور و فخر فروختن بخاطر شرکت در ایران، ویران‌گری همه جانبه است.

آیا بر خامنه‌ای و دستیاران او پوشیده است که رفتار دولت سعودی با زائران بستگی دارد به اعتبار و احترام دولت کشور متبوع آنها؟ آیا رفتار سعودیها به فریاد نمی‌گوید که رژیم ولایت مطلقه فقیه فاقد اعتبار و احترام است؟ آیا از جمله این بی‌اعتباری و نامحترم بودن، یکی فقدان شخصیت و اعتبار زمامدار برخوردار از ولایت مطلقه نیست؟ موافقت با رفتن ایرانیان به حج وقتی دولت سعودی رفتار جنایتکارانه خود را تغییر نداده و هیچ‌یک از شرایط برشمرده فراهم نیست، آن‌هم، به بهای نقض موضع پیشین، گویای هرچه نازل بودن اعتبار و احترام زمامدار مدعی ولایت مطلقه فقیه نیست؟

• رفتن به حج وقتی شرایط جمع نیستند، برای دستگاهی که زائران را به حج می‌فرستد، باید سود داشته باشد. بنابراین، این نیایش است که وسیله سودجویی می‌شود. این حج است که چون بقیه دین از خود بیگانه می‌شود. از خود بیگانه می‌شود برای این‌که دو رژیم استبدادی فاسد روابط قوای خود را تنظیم کنند. اما آیا آنها که با وجود چنین وضعیتی تن به رفتن به عربستان می‌دهند، بی‌نقش هستند؟

*** اگر به حج روندگان کرامت و حقوق خویش را به یاد می‌آوردند و غم اکثریت بزرگ فرو رفته و فرومانده در فقر و خشونت را می‌خوردند؟:**

حج تمرین ایمان، اتصال خودانگیختگی انسان با خود انگیختگی مطلق، خدا، است. ایمان‌مند چگونه می‌تواند نسبت به کرامت و حقوق خویش و عزت

انسان‌هایی که هموطنان او هستند لاقید بمانند؟ حج فرصتی برای تمرین استقلال و آزادی است، حاجیانی که تحت امر دو رژیم استبدادی، غیر ارادی اعمالی را انجام می‌دهند، آیا نمی‌دانند که خدای آنها از پندار و کردار آنها آگاه است؟ آیا از مکه، الگوی‌های انسان‌های وارسته و سرفراز باز می‌گردند؟ نزد هموطنان خود انسانهای وارسته و رها از تفاخر و تبعیض‌گرایی، انسان‌های پرهیزکار و کرامتمند شمرده می‌شوند؟ هرگاه این پرسشها را از خود بپرسند و پاسخی که به آنها می‌دهند، حق باشد، تن به حجی که نه عزت که ذلت‌آور است، نمی‌دهند. هر ایرانی و غیر ایرانی که به حج می‌رود خود مسئول رعایت کرامت و حقوق خویش است. خداوند این توجیه را که چون چاره نبود به شرائط تن دادم را نمی‌پذیرد. چرا که چاره هست. چاره تحریم حجی است که با حجی که سنت پیامبر بود، سرسوزنی همخوانی ندارد. در وطن خویش از راه برانگیختن جنبش بیداری، از راه به راه‌انداختن جنبش غفلت زدائی از کرامت و حقوق، از راه شرکت در تصدی فقر و خشونت و تبعیض‌زدائی است که می‌توان نیایش حج را بجا آورد. با همگانی کردن رشد انسان و عمران طبیعت و سرزمین ایران را سبزه‌زار امید و توانائی و شادی کردن است که می‌توان نیایش حج را بجا آورد. با استبداد زدائی و پایان دادن به حاکمیت اقلیت زورمدار بر جامعه و جامعه دو قطبی را به جامعه شهروندان حقوقمند همپراز بدل کردن است که می‌تواند نیایش حج را در وطن خویش بجا آورد. با شرکت در بیابان‌زدائی و سالم کردن محیط زیست است که می‌تواند نیایش حج را در ایران آبادان بجا آورد.

شما که به حج می‌روید بدانید حجی را که می‌توانید بجا نمی‌آورید و وقتی حج در محدوده روابط قوا انجام می‌دهید، حج شما ناقض نیایشی می‌شود که قرآن مقرر می‌کند. و این نقض امر واقع مستمر است و نسبت به آنها از دیرگاه هشدار داده شده است. بنگرید که

• حافظ چه می‌گوید:

جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم.

و

ثواب روزه و حج قبول آن کس بود که خاک میکده عشق را زیارت کرد

• بنا بر قول سعدی، حاجی کسی است که هجرتش به سوی خدا است، نه به سوی تجارت. سبب پذیرش حج، این است که حج رونده، با دل و جان رود و نه با مال و بخاطر افزودن بر جاه و منزلت.
• و مولوی می‌سراید:

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید
معشوق همین جاست بیاید
بیاید

معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار
در بادیه سرگشته شما در چه
هوایید

گر صورت بی‌صورت معشوق ببینید
هم خواجه و هم خانه و هم کعبه
شمایید

ده بار از آن راه بدان خانه برفتید
یک بار از این خانه بر این بام
برآیید

آن خانه لطیفست نشان‌هاش بگفتید
از خواجه آن خانه نشانی بنمایید
یک دسته گل کو اگر آن باغ بدیدید
یک گوهر جان کو اگر از بحر
خدایید

با این همه آن رنج شما گنج شما باد
افسوس که بر گنج شما پرده
شمایید

حج برای آن بود که انسانها خویشتن را از جبر جباران برهانند. برای آن نبود که خود وسیله تحکیم و تشدید جباریت جباران بگردند.

وضعیت سنجی یک صد و شصت و یکم:

از دست دادن خاورمیانه فاجعه استراتژیک بزرگ؟

۱۹ مرداد ۱۳۹۶ برابر ۱۰ اوت ۲۰۱۷

❁ موقعیت امریکا در آسیا و خاورمیانه و

این واقعیت که غرب، بخصوص امریکا، در واپسین منطقه تحت سلطه خویش، یعنی خاورمیانه، در موضع دفاعی است را موضوع بحث قرار داده‌ایم. اینک دو تحلیل‌گر، میلک بار کلوزویتز و بن کورد ناپلئون، در تاریخ ۳ اوت ۲۰۱۷، حاصل کارشان را در باره موقعیت امریکا در نقاط مختلف جهان انتشار داده‌اند. این است چکیده‌ای از آن:

❁ چرا این کوتوله‌های سیاسی در واشنگتن و نیویورک رؤیای نه یک جنگ که جنگها را در سر می‌پروراندند؟ زیرا امپراطوری امریکا در حال از دست دادن موقعیت خویش است. مبلغان جنگ می‌گویند:

● واشنگتن باید با کره شمالی وارد جنگ بگردد. مانور هواپیماها راه بجائی نمی‌برد، سهل است، اعتبار از امریکا می‌ستانند. امریکا باید عمل کند وگرنه امپراطوری اعتبارش را از دست می‌دهد و کره شمالی در این که خط امریکا را نخوانند برای کشورهای دیگر الگو می‌شود.

● ایران تسلیم تهدیدهای امریکا و تحریمهایش نشد و نمی‌شود. یک باخت بزرگ استراتژیک دیگر. این باخت است و جز با جنگ جبران نمی‌شود. ایران می‌خواهد طرف اقتصادی اروپا باشد و اروپا نیز موافق است. بدتر از همه این که به یمن جاده ابریشم، ایران در هدف اقتصادی که چین دارد و آن، ادغام

اقتصادی اروپا و آسیا است، نقشی اساسی پیدا می‌کند. تحقق این امر، برای امپراطوری، مرگ است. از این رو، وحشت زده‌ها می‌گویند پیش از آن‌که کار از کار بگذرد، کاری باید کرد.

● چین هیچ‌گونه علامتی از قصد به بازپس نشستن از دریای چین، نشان نمی‌دهد. از دید واشنگتن، جنگ فوریت دارد. زیرا اگر امروز که احتمال پیروزی را دارد دست به جنگ نزنند، دیگر به این کار توانا نخواهد شد. زیرا بتدریج که چین بزرگ می‌شود، امریکا افول می‌کند.

● روسیه کریمه را بلعید و با خیال راحت بخشی از اوکراین را نیز دارد می‌بلعد. در سوریه نیز دارد پیروز می‌شود. و این سه شکست خفت‌بار برای امپراطوری است. از دست دادن مهار خاورمیانه، برای واشنگتن، یک فاجعه استراتژیک خواهد شد.

● مهار دائمی اروپا مطلقاً اساسی است. دولتهای اروپائی قوت گرفته‌اند. امریکا روسیه را تحریم می‌کند اما کارفرمایان اروپائی می‌خواهند با روسیه و آسیا بیشتر داد و ستد کنند. افزایش بازرگانی اروپا با آسیا، خطر آن را دارد که اروپا از مهار امریکا بدر رود. واشنگتن نباید بگذارد چنین امری روی دهد.

■ سیاستمداران امریکا از جنگ هیچ نمی‌دانند و گوش به دهان ژنرالها می‌سپارند. اینها که باید دائم به این فکر باشند که چسان از شمار جنگها بکاهند و دست زدن به جنگ را بی‌محل کنند، از ژنرالها می‌خواهند طرحهایی برای جنگهای سریع تهیه کنند. طرحهایی که پیروزی‌های آسان بیار آورند. البته ژنرالها هم بندرت نظر می‌دهند که جنگ نباید کرد. تا بحال، طرحهای جنگی که ژنرالهای امریکائی تهیه و به اجرا گذاشته‌اند، آسان نبوده‌اند بلکه سخت بوده‌اند، سریع نبوده‌اند و طولانی شده‌اند. کم هزینه و کم تلفات نبوده‌اند و پرهزینه و پرتلفات شده‌اند.

● آلمانی‌ها فکر می‌کردند جنگ اول جهانی، جنگی سریع خواهد شد و ظرف چند هفته، پیروز می‌شوند. اما جنگ چهار سال بطول انجامید و بسیار پرتلفات شد و به شکست آلمان و تسلیم بلاشرطش انجامید. جنگ دوم نیز جهانی شد و باز با تسلیم بلاشرط آلمان ویران پایان یافت.

● وقتی ارتش ژاپن به بندر پرل هاربور حمله کرد، تصور نمی‌کرد کشور به اشغال قوای امریکا درآید. و... وقتی فرانسوی‌ها ویتنام را اشغال کردند، تصور نمی‌کردند گرفتار شکست دین بین فو بگردند و ناگزیر از ترک ویتنام شوند. به دنبال آنها، امریکائی‌ها به ویتنام قشون کشیدند و شکست خورده آن کشور را ترک کردند. وقتی روسیه شوروی افغانستان را اشغال کرد، براین گمان نبود که شکست خورده خاک آن کشور را ترک خواهد کرد. تجربه روسها برای امریکائی‌ها درس نشد. این بار، قوای امریکا افغانستان را اشغال کرد و هنوز گرفتار جنگ است و ترامپ می‌گوید در این جنگ امریکا پیروز نمی‌شود. امریکا در عراق نیز همچنان گرفتار جنگ است.

✽ آیا الگوی جنگ سریع و بدون پی‌آمد وجود دارد؟:

● جنگهای بالا جملگی می‌گویند که جنگ چنان پیش نمی‌رود که طراحان می‌پندارند. زیرا نه میزان مقاومت کشور اشغال شده در طول زمان قابل محاسبه است و نه عوامل بسیار دیگر، از جمله موافق ماندن مردم کشور مهاجم. دلیل دیگر آن این است که ژنرالها اعتماد نامعقولی نسبت به قوای تحت فرمان خود دارند. این واقعیت را که ممکن است سربازان بدلخواه آنها نجنگند و در بحبوحه جنگ، با آن مخالف شوند، در نظر نمی‌گیرند. به سربازان خود می‌گویند از لحاظ آموزش نظامی و تجهیزات، در جهان، بهترین هستند. به آنها می‌گویند برای هدفی والا می‌جنگند و احتمال نمی‌دهند که سربازان و افسران، هدف واقعی را کشف کنند و وسیله اجرای طرح نظامی آنها نشوند.

● در حال حاضر، کوتوله‌های سیاسی در واشنگتن و نیویورک، در کار بررسی جنگ با روسیه در سوریه و جنگ با چین در دریای چین و جنگ با کره شمالی و جنگ با روسیه در اوکراین و جنگ با ایران هستند. مدعی هستند در همه این جنگها، پیروزی قطعی از آن امریکا می‌شود. حال آنکه این جنگها، اگر روی دهند، نتایج بس ویرانگر بیار می‌آورند که پیش از وقوع، برآورد کردنی نیز نیستند.

● حمله به کره شمالی را، «بخیه جراحی» می‌خوانند. می‌گویند هیچ غیر نظامی کشته نخواهد شد. جنگ سریع و کم هزینه خواهد شد. می‌دانیم در مورد جنگ با عراق نیز همین ادعا را کردند. این ادعا با واقعیت نظامی هیچ خوانائی ندارد. به روشنفکران امریکائی القاء می‌کنند که می‌دانیم تأسیسات اتمی و اسلحه خانه اتمی و تأسیسات موشکی و محل نگهداری موشکهای کره شمالی در کدام محل‌ها هستند. آنها را از میان می‌بریم. همین! پنداری سران کره شمالی ابلهانی هستند که تجهیزات و تسلیحات خود را در معرض دید امریکائیان قرار می‌دهند تا هواپیماها و موشکهای امریکائی، بدون زحمت، آنها را بمب و موشک باران کنند و با خاک یکسان بسازند. و البته کره‌ایها امکان حمله متقابل به امریکا را نیز ندارند و قوای آنها به کره جنوبی نیز حمله و پایتخت این کشور را اشغال نمی‌کنند و امریکا مجبور نمی‌شود سئول را بمباران کند و...

● باز می‌گویند قوای امریکائی می‌توانند ایران را ویران کنند. سران نظامی امریکا تا می‌توانند به نیرومند کردن نیروی هوائی می‌پردازند. قوای زمینی را سرعت نمی‌توان وارد عملیات کرد. این قوا نمی‌توانند شهرها و روستاها را اشغال کنند و در اشغال خود نگاهدارند. وزارت دفاع امریکا قادر نیست افرادی را به استخدام نیروی زمینی در آورد که بلحاظ جسمانی توانائی جنگیدن با اسلحه جدید را داشته باشند و جنگ سبب روان پریشی آنها نگردد. ایرانیان مسلمان هستند و از مرگ، در جنگ با قوای اشغالگر نمی‌ترسند. اگر جنگ در بمباران تأسیسات ایران خلاصه شود، ایران به بستن تنگه هرمز توانا می‌شود. می‌تواند به

پایگاه‌های امریکا حمله موشکی و غیر موشکی کند. بسا می‌تواند به کشورهای همجوار خود حمله نظامی کند. در این صورت، خارج کردن قوای ایران مشکل‌تر از جلوگیری از وارد شدن آنها خواهد شد.

● برغم تجربه‌های عراق و افغانستان و تجربه‌های پیش از آن، تصور مقامات امریکائی، این است که در پی از کار انداختن نیروی هوائی روسیه در سوریه، روسها سر را پائین می‌اندازند و به کشور خود باز می‌گردند و دیگر دست از پا خطا نمی‌کنند! و یا ایرانی‌ها، به ماتم تأسیسات ویران شده خویش می‌نشینند و به منافع امریکا در منطقه، نگاه چپ نیز نمی‌کنند.

مقامات جنگ طلب وقتی می‌شنوند که کشورهای مورد حمله دست روی دست نخواهند گذاشت، می‌گویند: هر واکنشی نشان بدهند، با حمله‌های شدیدتر ما روبرو خواهند شد و بقیه دنیا متقاعد می‌شوند که ارتش امریکا مقاومت ناپذیر است. این است آن هدف مهم که امریکا باید متحقق کند. شگفت این که از تجربه درس نمی‌آموزند. از جنگ دوم بدین سو، امریکا در هیچ جنگ سلطه جویانه‌ای موفق نبوده است. جنگها تنها نفرت از امریکا را برانگیخته‌اند.

● وضعیت نیز همانند ۳۰ سال پیش نیست. امروز اگر در دریای چین، امریکا موشکی بسوی یک کشتی چینی رها کند، چین واکنش نشان می‌دهد. چین تدارکات لازم را برای شکست دادن نیروی دریائی امریکا، در آبهای که آنها را، آبهای متعلق به خود می‌داند، فراهم آورده است. سران نظامی امریکا را زیردریائی چینی سخت بهت زده کرد: بتازگی، امریکا نتوانست وجود زیر دریائی چینی را شناسائی کند چه رسد به ردیابی آن. تازه در نزدیکی کشتی جنگی بزرگ امریکا نیز مانور می‌داده است. بنا بر قول مقامهای ناتو، این حادثه فرماندهان نظامی امریکا را در بهت فرو برده بود.

از ۱۹۴۵ بدین سو، نیروی دریائی امریکا در یک جنگ نیز شرکت نکرده است. بنابراین، برآورد صحیحی از کارآئی تسلیحات خود بر ضد دشمن ندارد.

● زمان تغییر کرده است، نیروی هوایی امریکا تنها کشورهای را می‌تواند بمباران کند که فاقد توان دفاعی در برابر حمله هوایی هستند. پیش‌روی دشمنی جدی، برای مثال، روسیه یا چین، حمله برای امریکا بسیار گران تمام می‌شود. این امر که اینگونه کشورها وارد جنگ با امریکا شوند، بنفسه خطرناک است. اما هنوز نه به اندازه موقعیتی که امریکا در جنگ و بعد از آن پیدا خواهد کرد. برای مثال، چون امریکا شکست در یک جبهه را نمی‌تواند تحمل کند، ناگزیر باید بمباران چین را دو برابر کند. و این کار پی‌آمدهای فاجعه باری می‌آورد. بسا کار را به جنگ اتمی می‌کشاند. طبقه متوسط امریکا که اینک فاقد پس‌انداز است، نمی‌تواند عواقب جنگ با مهم‌ترین طرف معامله با امریکا را تحمل کند. شرکت اپل دیگر سازندگان چینی نخواهد داشت و شرکت بوئینگ از چین سفارش ساخت هواپیما دریافت نخواهد کرد...

✿ اگر سیاست خارجی ایران ترجمان موازنه عدمی می‌شد؟:

این امر که ممکن است امریکا مهار خاورمیانه را از دست بدهد و از دست دادن مهار منطقه‌ای که دارای منابع عظیم نفت و گاز، در شمال و جنوب خویش است، برای «تنها ابر قدرت» فاجعه‌بار است، محل تردید نیست. اما نیک که بنگریم، این نه امریکا است که توانا به مهار این منطقه است، این جامعه‌های دو قطبی کشورهای منطقه هستند که نیاز به سلطه امریکا و دیگران بر منطقه دارند. در حقیقت، قطب‌های مسلط بر آنها، برای حفظ موقعیت خویش، نیازمند سلطه قدرت خارجی هستند. این واقعیت که، در منطقه خاورمیانه، یک کشور نیز نیست که اقلیت صاحب امتیاز و دولت مستبد نداشته باشد و این اقلیت و دولت به قدرت خارجی وابسته نباشد، صریح و روشن می‌گوید سلطه از بیرون بر درون ناممکن است مگر به وجود تضاد در درون میان اقلیت ستمگر و استثمارگر بر اکثریت بزرگ.

در آنچه به ایران مربوط می‌شود، اقلیتی که تکیه‌گاه رژیم جبار است، نیازهای چندگونه و چندگانه‌ای به قدرتهای بیگانه دارد:

● نیاز اقتصادی: هم بلحاظ فروش نفت و گاز و هم بخاطر واردکردن کالاها و خدمت و هم، به سرمایه و تکنولوژی. این نیاز روز افزون است بخاطر بزرگ شدن حجم بودجه، در نتیجه کسر بودجه، در نتیجه، باقی نماندن پول برای سرمایه‌گذاری. از این منظر که بنگری، تحریمها سخت مؤثر می‌شوند زیرا سرمایه‌گذاری در ایران را مخاطره آمیز می‌کنند؛

● نیاز سیاسی: شدت این نیاز را، از جمله، مراسم تحلیف نشان می‌دهند: بلحاظ نمادین، پنداری رئیس جمهوری نماینده انیران در ایران است و نمایندگان کشورهای خارجی به ایران آمده‌اند تا در مراسم آغاز زمامداری نماینده خود بر ایران، شرکت کنند! در حقیقت، بهمان نسبت که دولت نسبت به جامعه، خارجی می‌شود، نیازش به محور کردن قدرت خارجی در سیاست داخلی و خارجیش بیشتر می‌شود. **مراسم تنفیذ و تحلیف واقعیتهای را شفاف در معرض دید مردم کشور و نیز مقامات کشورهای بیگانه قرار داد: در رژیم ولایت مطلقه دو گرایش رویارویند:**

۱. گرایش جانبدار وابستگی به روسیه و چین و استفاده از دشمن (امریکا در درجه اول و اروپا در درجه دوم) در سیاست داخلی و خارجی که خامنه‌ای و سران سپاه و سخت سران رژیم این گرایش را دارند. و

۲. گرایش جانبدار «تعامل با دو طرف» که روحانی و «اعتدالیون» و «اصلاح‌طلبان» در خدمت رژیم، این گرایش را دارند. اما آیا از تعامل، رابطه بر وفق حقوق ملی، بنابراین، بر اصل موازنه عدمی را می‌فهمند؟ روحانی از «منافع کشور» سخن می‌گوید و هرگاه بخواهد سیاست خارجی را بر اصل موازنه عدمی تنظیم کند و به اجرا بگذارد - با این‌که فرصت مطلوب برای اجرای سیاستی از این نوع وجود دارد، البته نمی‌تواند. زیرا هم خطوط سیاست خارجی کشور را

خامنه‌ای تعیین می‌کند و هم چنین سیاست خارجی، نیازمند دولت حقوقمدار متکی به جامعه ملی و تابع سیاست داخلی شدن سیاست خارجی است.

● فقر فزاینده‌ای که مردم کشور بدان گرفتارند و بیابان شدن ایران، که حاصل عملکرد دولت جبار است، دو نیاز برای رژیم بوجود آورده است:

۱. نیاز به ایجاد ترس شدت‌گیر در مردم از دچار شدن به سرنوشت سوریه و عراق و افغانستان و... از دلایل افتادن در گرداب جنگهای هفت‌گانه، یکی این نیاز است. و

۲. بلحاظ افتادن در گرداب جنگهای هفت‌گانه و تهدید شدن به جنگ، هم نیازمند شرکت در دسته‌بندی‌های منطقه است و هم نیازمند وابستگی به روسیه، در درجه اول، و چین در درجه دوم است.

● هم‌اکنون، ایران در حلقه پایگاههای نظامی و اطلاعاتی است. در همان حال، جبهه سازی برضد ایران در منطقه نیز شکل گرفته است. در این وضعیت، رژیم هم نیاز به تسلیحات و هم نیاز به تکنولوژی نظامی دارد. این نیاز، ایجاب می‌کند که تضادها در سطح هریک از ارتش و سپاه از میان برخیزند و تضاد میان این دو نیز. اما این تضادها تشدید می‌شوند و، بنوبه خود، وابستگی کشور را به دولت‌هائی که حاضر می‌شوند این دو نیاز را برآورند، روزافزون می‌کنند.

● جریان نیروهای محرکه به خارج از ایران، نخست استعدادهائی که راهی غرب می‌شوند - بیشتر به امریکا می‌روند - و سپس سرمایه‌هایی که از ایران می‌گیرند و جریان نفت و گاز و مواد دیگر و مصرف محور شدن اقتصاد کشور و پس‌رفت تولید داخلی (تنها ۵ درصد صنایع با ظرفیت کامل کار می‌کنند) و بزرگ شدن میزان بیکاری، کشور را در وضعیت وابستگی چند جانبه قرار می‌دهد. نابرابری رشد علمی و فنی میان ایران و کشورهایائی که نیروهای محرکه ایران را به خود جذب می‌کنند، نیاز به رشد شتاب‌گیر علم و فن را بیشتر می‌کند. اما این رشد سبب گریز بیشتر نیروهای محرکه برخوردار از سطح علمی بالا می‌گردد.

وابستگی از این‌گونه وابستگی جز از راه به حداکثر رساندن میزان خودانگیختگی (استقلال و آزادی جمعی) جمعی و فردی و برخورداری ایرانیان از حقوق انسان و حقوق شهروندی و برخاستن به عمران طبیعت، ممکن نیست. بر ایرانیان که، تحت تهدید مداوم به جنگ و تحریم و گرفتاری کشور در هفت جنگ و وابستگی‌ها، هستند، لازم است که در این وضعیت، تأمل کنند. این تأمل، آنها را به این نتیجه خواهد رساند: مشکل نه در بیرون است بلکه، راهکار پایان دادن به سلطه ویران‌گر قدرتهای بیگانه بر کشور، نه در بیرون که در درون کشور و با تغییر جامعه دو قطبی به نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر است. در درون، ولایت مطلقه فقیه است که هم نماد جامعه دو قطبی است و هم پاسدار این نظام ویران‌گر و به جبر وابسته به قدرتهای بیگانه است. اقلیت کوچک که قطب مسلط را تشکیل می‌دهد، عامل بیگانه در سلطه‌اش بر کشور و دچارکننده کشور به بحران جنگ و تحریم و گرفتارکننده کشور به انواع وابستگی‌ها است. ایران گیتیا (از حلقه اولی‌ها، خامنه‌ای هنوز زنده است اما هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی و... مرده‌اند) براین باور بودند و هستند که هر اندازه وابستگی‌ها به قدرتهای خارجی بیشتر، ثبات و دوام رژیم بیشتر. الا این که بهای بسیار سنگین این وابستگی‌ها و تهدیدها را مردم ایران همچنان می‌پردازند.

وضعیت سنجی یکصد و شصت و دوم:

ایران چرا کره شمالی نباشد؟

۲۶ مرداد ۱۳۹۶ برابر ۱۷ اوت ۲۰۱۷

🌸 هشدار و تهدید مبهم روحانی و نوشته کیهان چه می گویند:

● در ۲۴ مرداد ۱۳۹۴، کیهان تحت اداره حسین شریعتمداری می پرسد: ایران چرا کره شمالی نباشد؟ بزعم این نشریه، کره شمالی از قرارداد وین که فاجعه بار است، درس گرفته و به جای نشستن بر سر میز مذاکره با امریکا، تهدید نظامی امریکا را با تهدید نظامی پاسخ می دهد.

● در همین روز، در مجلس، روحانی در باره قرارداد وین گفت: «دولتمردان جدید آمریکا بدانند که تجربه شکست خورده تهدید و تحریم، دولت های گذشته شان را در نهایت به پای میز مذاکره کشاند و اگر مایل باشند به آن دوران ها برگردند یقیناً ایران در مدت زمانی کوتاه نه در مقیاس هفته و ماه، بلکه در مقیاس ساعت و روز به شرایط بسیار پیشرفته تر از زمان شروع مذاکرات باز خواهد گشت».

لوموند همین روز، قول روحانی را این طور نقل کرده است: «ایران توافق اتمی را فوراً ترک خواهد کرد اگر امریکا به سیاست «تحریم و تهدید» ادامه بدهد».

و

خبرگزاری تسنیم همین روز جمله روحانی را این سان نقل می کند: «اگر آمریکا خلف وعده کند، در مقیاس ساعت به شرایط پیش از مذاکرات بازمی گردیم».

سه نقل قول از روحانی که یکسان نیستند: «امریکا خلف عهد کند» یعنی این که اگر امریکا عهد خود را بشکنند و از توافق وین خارج شود. اما قولی که لوموند و دیگر مطبوعات فرانسه از او نقل کرده اند، نمی گوید اگر امریکا خلف وعده کند، می گوید اگر امریکا به رویه کنونی ادامه دهد، یعنی بطور رسمی قرارداد

وین را ترک نگوید اما هر روز به بهانه‌ای تحریمی را وضع کند و ایران را به جنگ تهدید کند (آخرین بار، تهدید کره شمالی و ایران). سخنی که «انتخاب» نقل کرده است، مبهم است. در آغاز، هشدار است به دولتمردان جدید امریکا که تجربه شکست خورده تهدید و تحریم دولتهای گذشته‌شان را پی‌نگیرند. سپس تهدید می‌کند: «اگر مایل باشند به آن دوران‌ها بازگردند»، اما بیرون رفتن از قرارداد وین، امریکا را در وضعیت آن دوران‌ها قرار نمی‌دهد زیرا، آن زمان، به قول ظریف، «وزیر» خارجه او، امریکا موفق شده بود اجماع جهانی برضد ایران پدید آورد. بیرون رفتن از توافق وین، نه تنها امریکا را از بازسازی اجماع جهانی ناتوان می‌کند، بلکه سبب انزوایش نیز می‌شود. جمله مبهم به برداشت لوموند از سخنان روحانی نزدیک‌تر است. زیرا امریکا می‌تواند تحریمها را تشدید و بر تهدیدها بیفزاید بی‌آنکه بطور رسمی از توافق وین خارج شود.

اما وقتی زبان هشدار و تهدید تا این اندازه مبهم است، برداشت طرف امریکائی از آن، جز این نمی‌شود که رژیم ولایت مطلقه فقیه از توافق وین بیرون نمی‌رود. با توجه به موضعی که جناح دیگر رژیم، بر قلم شریعتمداری جاری می‌کند (چرا کره شمالی نشویم؟)، درخواست روحانی از امریکا این است: سلاح تحریم و تهدید را زمین بگذارید. وگرنه، دولت (سه قوه) تحت امر سپاه قرار می‌گیرد که «مؤلفه دوم قدرت بعد از «رهبری» است». تصویب طرح افزایش بودجه سپاه قدس و موشک‌سازی و ایجاد گردانهای عملیات سریع و گشت‌زنی‌های قایق‌های سریع‌السیر سپاه در خلیج فارس و مهم‌تر از همه ترکیب وزیران، پیام روحانی به امریکا را از ابهام خارج می‌کنند:

✿ وزیران و تعریف وزیر در استبداد ولایت مطلقه فقیه:

و نیز، در ۲۴ مرداد ۹۶، مجلس دست نشاندۀ خامنه‌ای، رسیدگی به صلاحیت «وزیران» را آغاز کرد. روحانی مدعی شد که شایعه به تصویب «رهبر» رساندن وزیران راست نیست. درجا، خود دروغ خویش را تکذیب کرد:

● سه وزیر زن انتخاب کرده بودم و بعللی نشد. کدام علل؟ سلسله علل به خامنه‌ای ختم می‌شوند. پس یا او مخالف بوده است و یا قم مخالف بوده و او تاب ایستادگی در برابر فشار قم را نداشته است. فرض دوم گویای انحطاط ولایت فقیه و بی‌وزن شدن خامنه‌ای است. هرگاه این فرض صحیح باشد - احمدی نژاد خبر از اتفاق‌های مهم می‌دهد که قرار است روی دهند -، کاهش اعتبار خامنه‌ای با بیماری او ربط مستقیم پیدا می‌کند. در نتیجه، از دو مؤلفه قدرت، مؤلفه اول که خامنه‌ای است ضعیف‌تر و مؤلفه دوم قوی‌تر می‌شود. روحانی دو راه‌کار بیشتر ندارد: یکی معامله با مؤلفه دوم - خود او می‌گوید روابط ما با قوه قضائیه خوب است چشم نزنید - و دیگر مقابله با آن. تا روزی که او از «دولت با تفنگ» و «دولت بی‌تفنگ» سخن گفت، به اتخاذ راه‌کار دوم، تظاهر می‌کرد. اما بعد «سرداران» سپاه نزد او رفتند. از آن پس، روحانی و ارگانهای تبلیغاتی اصلاح طلب و «اعتدالی‌ها» نسبت به سپاه نه گفتند و نه نوشتند. در مجلس هم به طرح مقابله با امریکا و تروریسم هم رأی دادند. در عوض، ارگانهای تبلیغاتی «بیت رهبری» و سپاه، حمله به روحانی و حامیان او را ترک نگفته‌اند. ترکیب هیأت وزیران نیز گویای راه‌کار مقابله با «بیت» و سپاه نیست. همزمان با ادعای او در مجلس، از ایران این اطلاع رسید:

● «بیت»، پنجمین وزیر پیشنهادی علوم و آموزش عالی را رد کرد. حالا دیگر، خواسته است که فهرست معاونان نیز تسلیم بیت شود. هیچ دوره‌ای، دخالت «بیت» در گزینش وزیران این اندازه گسترده نبوده است.

روحانی خود نیز می‌گوید: به رهبر ارادت دارم و با ایشان مشورت می‌کنم. سیاست‌ها را که «رهبر» تعیین می‌کند. چه امر دیگری مهم‌تر از وزیران مجری سیاست‌ها، می‌تواند موضوع مشورت بگردد؟

● در دوران استبداد، شاه اگر آلت باز بود، وزیر آلت فعل می‌خواست. زاهدی در باره شاه سابق گفته بود: اگر چشمان او را ببندند و از او بخواهند از جمع شخصیت‌های لایق و یکی دو نالایق، یک تن را انتخاب کند، کورمال کورمال، نالایق‌ترین را می‌یابد و می‌گوید: انتخاب من این است! پدر او نیز، تحمل وزیران با شخصیت را نمی‌آورد. اما اگر شاه صدر اعظم و وزیران را برای آن می‌خواست که کشور را اداره کنند، شخصیت‌های لایق را بر می‌گزید.

در حال حاضر، در کشورهای مختلف، در دموکراسی‌های غرب نیز، دو دست زمامدار وجود دارند: آنها که می‌پذیرند وزیر همکار است و باید صلاحیت و لیاقت کاری را که به او سپرده می‌شود داشته باشد و زمامداری که او را بر می‌گزیند، کار خود را هم‌آهنگ کننده کارهای وزیران بداند و بکند. و آنها که تحمل شخصیت‌های لایق و صاحب صلاحیت را ندارند و وزیر را کسی می‌دانند که بفرمان باشد و سیاستی را که او تعیین می‌کند و به ترتیبی که او مقرر می‌کند، اجرا کند.

در ایران، هاشمی رفسنجانی گفته بود سیاستمدار و سیاست ساز خود او است. وزیر باید مجری باشد. او، همانند خمینی، از دسته دوم بود و این است وضعیت کشور. خامنه‌ای همانند آن دو و از آن دو ضعیف‌تر است. در دستگاه خود، نه آدم با شخصیت دارد و نه به رئیس جمهوری با شخصیت و لایق تن می‌دهد. رفتار او با رؤسای جمهور و وزیرانی که به آنها تحمیل کرده است و می‌کند، می‌گوید چرا کشور در این وضعیت است. برای این‌که زمامدار بتواند وزیر با تدبیر بجوید، خود می‌باید صاحب صلاحیت و لیاقت و توانا به همکاری باشد. «نماینده‌ای»، در توجیه، ترکیبی که هیأت وزیران یافته، گفته است: ما

محدودیت‌های آقای روحانی را می‌شناسیم. بنابراین، محدود کننده او در انتخاب وزیران با تدبیر، مقامی است که از وزیر، آلت فعل می‌فهمد. شناسائی هویت وزیران در همان حال که گویای تعادل قوا در درون رژیم است، بیانگر اندازه کارآئی حکومت روحانی نیز هست:

🌸 پیشینه «وزیران» معرفی شده به مجلس:

● محمدجواد آذری جهرمی ۳۶ ساله، وزیر ارتباطات و فن‌آوری ارتباطات، واواکی و مسئول شنود بوده است. او عامل شنود و بازداشت شرکت کنندگان در جنبش سال ۱۳۸۸ است. بکاربردن روشهای جنایتکارانه در باره زندانیان نیز به او نسبت داده شده است.

● علی رضا آوائی، دادستان عمومی و انقلاب دزفول و مسئول زندان مخوف دزفول معروف به زندان یونسکو بوده است، دادستان عمومی و انقلاب اهواز، رئیس کل دادگستری استان لرستان، رئیس کل دادگستری استان مرکزی، رئیس کل دادگستری استان اصفهان، رئیس کل دادگستری استان تهران. در جنبش همگانی سال ۱۳۸۸، او از سازمان دهندگان سرکوب بوده است.

● عبدالرضا رحمانی فضل‌ی، «وزیر» کشور روحانی در چهار سال اول بود و بسیاری از «اصلاح طلبان» خواهان جانشین کردن او با دیگری بودند. او در حکومت احمدی نژاد نیز معاون وزارت کشور بوده و پیش از آن نیز معاون علی لاریجانی در صدا و سیما بوده است. او را آلت فعل خوبی تعریف می‌کنند. از ویژگی‌های او یکی این است که مقامهای وزارت کشور را به خویشاوندان خود سپرده است.

● مسعود کرباسیان، وزیر پیشنهادی امور اقتصاد و دارائی، که در لحظه آخر جانشین نهاوندیان شد، در دوره احمدی نژاد، در چند وزارت خانه، معاون وزیر بوده است. رشته تحصیلی اش مدیریت بازرگانی است. وی درحکومت یازدهم معاون طیب نیا نیز بوده است. طیب نیا، وزیر پیشین، خواستار آن بود که وزیرانی

که اقتصاد کشور را تصدی می‌کنند، یک تیم را تشکیل دهند. با نظر او موافقت نشد. جانشین او که در حکومت احمدی نژاد خدمت کرده است اینک باید اقتصاد ایران را اداره کند. روحانی که می‌گوید احمدی نژاد اقتصاد ایران را ویران کرد، از چهره‌بو به سراغ کسانی می‌رود که در آن حکومت، از جمله در اداره اقتصاد کشور تصدی داشته‌اند؟

● محمد شریعتمداری، وزیر صنعت و معدن و تجارت، در دولت اول و دوم خاتمی وزیر بازرگانی بوده است. از آن نوع اصلاح طلبانی است که «رهبر» قبولش دارد. در بیت او نیز کار کرده است.

● علی ربیعی، وزیر کار و امور اجتماعی، نیز وزیری است که اصلاح طلبان خواستار تغییرش بودند. او با نام مستعار «عباد» در واواک بکار تجاوز به حقوق شهروندان مشغول بود. او «متخصص عملیات روانی است». او بازجو و شکنجه‌گر نیز بوده است.

● سید عباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، پرورش یافته حوزه‌های قم و مشهد و به قول خودش، زمانی هم شاگرد علم الهدی، امام جمعه مشهد بوده است. وقتی علی جنتی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود، بخاطر آنکه قم نسبت به ممیزی (سانسور) کتابها حساس بود، او معاون این وزارتخانه شد تا خیال قم را از سانسور کتب راحت کند!

● حبیب‌الله بی‌طرف، وزیر نیرو، از اعضای «دانشجویان خط امام» بود که پوشش سپاه شدند در اشغال سفارت و به گروگان گرفتن اعضای آن. او همواره از حمایت سپاه برخوردار بوده و او را مسئولی از مسئولان بیابان شدن ایران می‌دانند. بخاطر ۸ سال وزارت بر آب و نیرو در دوره خاتمی.

● سید محمد بطحائی، وزیر آموزش و پرورش، بنابر بیانیه شماری بزرگ (۲۰۰ امضاء) کسی است که مسؤول اختلاس بزرگ از صندوق ذخیره ی فرهنگیان است. امضاء کنندگان خاطر نشان کرده‌اند: معتقدیم تا مادامی که سیاست‌های کلی دولت مبنی بر تجاری و پولی سازی آموزش و عدم توجه به معیشت

فرهنگیان تغییر نکند، با تغییر وزیر، تغییری در وضعیت موجود رخ نخواهد داد. این شخص چقدر باید مطیع باشد که خامنه‌ای موافق وزارت او بر آموزش و پرورش باشد.

● سید محمود علوی، وزیر واک بود و در این مقام می‌ماند، خود را شاگرد خامنه‌ای توصیف کرده است.

● مسعود سلطانی فر، وزیر ورزش و جوانان، در دوره اول حکومت روحانی، از سوی او، به مجلس معرفی شد. با آنکه از «فتنه ۸۸» تبری جست، رأی نیامد.

● سرتیپ امیر حاتمی، وزیر دفاع، معاون «سردار» شریر سپاه، باقری بوده است. بگاه تشکیل بسیج، ارتشی بسیجی شده و از خامنه‌ای دو درجه ستانده و معاون اطلاعاتی کل سپاه شده است.

● محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه، یکی از ۵ وزیری است که خامنه‌ای باید آنها را تصویب کند. وزیر علوم و آموزش عالی نیز هنوز برگزیده نشده است. محمود حجتی و عباس آخوندی و بیژن زنگنه که اداره صنعت نفت را در نفت فروشی ناچیز کرده است و قاضی زاده هاشمی در چهار سال اول ریاست جمهوری روحانی، وزیر بوده‌اند.

روشن است که با این وزیران، حقوق شهروندی بکنار، کاری از پیش نخواهد رفت. زیرا ملاک گزینش، اندازه اطاعت بوده است. بدانند که روزنامه جمهوری اسلامی که یکی از بانیان آن خامنه‌ای بود، می‌نویسد: مگر قحط الرجال بود؟!

دانستی است که در دوران قاجار که امتیاز فروشی به روسها و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها (بیشتر کشف آثار باستانی) از اندازه گذشت و وضعیت کشور خراب و خراب‌تر شد، هم آنها که جانبدار سلطنت استبدادی بودند و هم معتقدان به تغییر، در «سیاست نامه» های خود (سیاست نامه‌های قاجاری در چهار جلد، گرد آورنده دکتر غلامحسین زرگری نژاد) اهمیت صلاحیت و کاردانی وزیران

را مورد تأکید قرار دادند. در این که شاه باید ده معیار را در رفتار با وزیران رعایت کند. و باید کسانی را وزیر کند که واجد چهارده شرط باشند، (از ظلم احتراز کند، میان شاه و مردم، جانب یکی را به زیان دیگری نگیرد، اندیشمند باشد، اهل خدمت و برآوردن نیازهای مردم باشد، کار امروز را به فردا وانگذارد، امکان تجاوز به جان و ناموس و مال مردم را به هیچ متجاوزی ندهد، وزارت را مقام خدمت به خلق بشناسد و نه کسب موقعیت و مال، در بروی مراجعه کنندگان نبندد، صدیق و نیکوکار و ذیصلاحیت و ذی لیاقت باشد، با اهل خصومت، رویه مدارا در پیش گیرد، اگر شاه خطا کرد، جبران خطای او را تصدی کند، همواره در کار پیشگیری باشد تا که مسئله‌ای ایجاد نشود، همواره در جستجوی مسائل ایجاد شده و حل نشده و حل کردن آنها باشد، ظاهر و باطن او یکی باشد، کشور را به تیول منسوبان خود در نیورد - امری که در رژیم ولایت مطلقه فقیه بس رایج است -) اجماع وجود داشته است. اینک بعد از چهار جنبش همگانی (جنبش تحریم تنباکو و جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن نفت و انقلاب ۵۷)، ضابطه‌هایی که در گزینش وزیران بکار می‌رود، عضویت در شبکه روابط شخصی قدرت، اطاعت و قابلیت انطباق با حاصل روابط قوا در سطح رژیم است.

با این هیأت وزیران، کشوری باید اداره شود که گرفتار هفت جنگ است و قوه مجریه فاقد قلمرو است و در سیاست داخلی و خارجی، باید در قلمرو «رهبر» عمل کند. آنهم باوجود سپاه و ابواب جمعی آن که خود را مؤلفه دوم قدرت تعریف می‌کند و دستگاه تبلیغاتی‌ش می‌گوید چرا به راه کره شمالی نرویم!

وضعیت سنجی یک صد و شصت و سوم:

تعادل ضعف آور؟

۰۲ شهریور ۱۳۹۶ برابر ۲۴ اوت ۲۰۱۷

- «وزیران» پیشنهادی روحانی، به استثنای یک تن، بی طرف، رأی اعتماد گرفتند. رأی اعتمادهای داده شده به وزیران تا بخواهی شفاف هستند:
- «وزیرانی» که خامنه‌ای تعیین کرده است، مجلس دست نشانده، با نزدیک به اتفاق آراء، به آنها رأی اعتماد داده است؛
- «وزیرانی» که گویای تعادل قوا میان «دولت بی تفنگ» با «دولت با تفنگ» (سپاه) بودند رأی آوردند اما بخشی از «نمایندگان» به آنها رأی ندادند.
- «وزیری» که تعادل بسود او نبود، رأی نیاورد. بی طرف اصلاح طلب بود و رأی نیاورد. هم بدین خاطر که در مجلس «اصلاح طلبان»، دست بالا را ندارند و خود نیز یکپارچه نیستند و هم بدین جهت که او چوب بلائی را خورد که بر سر منابع آبی کشور آمده است. او را مسئول بی آبی و بنای سد گتوند و شور شدن آب بیشتر از شوری آب خلیج فارس می دانند.
- روحانی در دفاع از «وزیران» خود گفت: من ۱۷ قهرمان که با یکدیگر سازگاری و همکاری نکنند، نیافته و معرفی نکرده‌ام، من وزیرانی را معرفی کرده‌ام که می‌توانند با هم کار کنند. سخن او اعتراف است به استعداد طراز اول نبودن «وزیران» و مهم‌تر از آن، اینکه در تعادل ضعف‌ها، استعدادهای طراز اول برگزیده نمی‌شوند، کم استعدادهای کم مایه‌ها برگزیده می‌شوند. چرا که در تعادل قوا، آلت فعل‌ها به مقامها گمارده می‌شوند و وقتی در تعادل قوا، یا دو طرف

ضعیف باشند و یا یک طرف ضعیف باشد و او باشد که نیازمند همکار است، آلت فعل‌های ضعیف صاحب مقام می‌شوند. ترکیب حکومت‌ها، از حکومت رجائی بدین سو، می‌گوید که حکومتها بطور مستمر گرفتار همین مشکل هستند. یادآور می‌شود که بهشتی گفته بود متصدیان، از رئیس جمهور به پائین باید اطاعت کنند اگر حاضر به این کار نیستند، کنار بروند. و باز یادآور می‌شود که اطاعت نکردن از امر «ولی‌امر»، ولو خلاف قانون اساسی، در این رژیم جرم است.

پس اگر حجاریان می‌گویند کفگیر (نظام) به تک دیگ خورده است و دیگران می‌گویند هیأت وزیران دور دوم ریاست جمهوری روحانی ضعیف‌تر از هیأت وزیران دور اول است، آگاه یا نا آگاه، از تعادل قوا میان ضعیفی که روحانی است با قوی‌ای که خامنه‌ای و سپاه هستند، خبر می‌دهند. آیا می‌دانند که خامنه‌ای و سپاه نیز در موضع ضعف هستند؟ پاسخ این است که اگر هم بدانند، نمی‌توانند بر زبان و قلم بیاورند.

● این ضعف درونی است (از بیماری خامنه که برابر اطلاع، بسیاری کارها را بنام او انجام می‌دهند و او از آنها بی اطلاع است، تا غرق در فسادهای گسترده بودن دستگاهش و از آن، تا تضادهای درونی سپاه و از آن، تا مسائل کشور که برهم افزوده شده‌اند که فقر و آسیب‌های اجتماعی که بخشی از خشونت هستی سوز هستند و...).

و ضعف ناشی از نقش رژیم در سست کردن رشته‌های همبستگی ملی است: برای نمونه، سفر باقری به ترکیه و همصدائی با ترکیه برضد همه پرسى در کردستان عراق، نه تنها خارجی شناختن و گرداندن کردها، (یکی از هفت قوم بانی ایران) که دشمن انگاری آنها است. فرستنده این شخص به ترکیه، یعنی خامنه‌ای این اندازه نمی‌داند که رابطه قوم کرد با ایران، همان نیست که با عراق و ترکیه و سوریه. طرفه اینکه در ۳۰ مرداد ۹۶، از قول اردوغان، خبر قصد دو دولت بر حمله نظامی به کردها پخش شد اما یک روز پس از انتشار این خبر

روابط عمومی قرارگاه حمزه (نیروی زمینی سپاه) هر گونه عملیات نظامی برون مرزی مشترک با ترکیه علیه شبه نظامیان کرد را تکذیب کرد. راه جلوگیری از نفوذ اسرائیل در کردستان عراق، رفتار بیگانه و دشمنی کردن با آنها نیست. بعد از خیانت رژیم به ایران، با جانب ارمنستان را بخاطر روسها بر ضد آذربایجان «شمالی» گرفتن، این خیانت می تواند دومین خیانت بر ضد همبستگی ملی و امکان همگرایی ها است.

هرگاه مسئله خالی کردن دین، حتی فقه از محتوی را هم بر مسئله بیفزائیم، مجموعه مسائل ناتوان ساز، مجموعه بغرنجی می گردند. خالی کردن دین از محتوایش و پرکردن آن از توجیه گرهای اعمال زور، خامنه ای را در محل خائن به دین نیز نشانده است. این مسائل بغرنج رژیم ولایت مطلقه فقیه را در برابر مردم کشور قرار داده است.

● ضعف بیرونی نیز هست. به مناسبت تغییرها در قوایی که در سطح جهان و در سطح منطقه در رابطه ستیز و سازش با یکدیگرند، به عوامل بیرونی ضعف ها نیز باید پردازیم:

❁ ضامن تعادل قوا خود متزلزل است؟:

● ترامپ، رئیس جمهوری امریکا، نخست به عربستان رفت و امریکا را حامی اتحاد سعودیها و اسرائیل خواند. اما اینک هم ترامپ گرفتار ضعف روزافزون است و هم سیاست حکومت او گیج است و هم سیاست او با «منافع امریکا» سازگار نیست. این ضعف در منطقه بازتاب دارد:

● به قول پیلار، تحلیل گر امریکائی، ائتلاف سعودی - اسرائیل اغلب راهبر سیاست امریکا در خاورمیانه بوده است. حکومت ترامپ نیز تابع سیاست سعودیها در قبال ایران است. الا این که ضعف حکومت ترامپ از سوئی و موقعیتی که سعودیها در آن قرار گرفته اند، از سوی دیگر، آنها را بر آن می دارد

که به دیپلماسی روی آورند. در حقیقت، سعودیها گرفتار تناقض شده‌اند: از سوئی، دشمنی با ایران برای حفظ حمایت امریکا ضرور است و از سوی دیگر، سعودیها سود خود را در این نمی‌بینند که خصومت کنونی، که فرساینده نیز هست، کار را به جنگ در خلیج فارس بکشاند. خصومت بی‌پایان نیز سعودیها را قدرت منطقه‌ای نمی‌گرداند. بنابراین، نوعی تعادل ضرور است تا که ایران را فرسایش از پا درآورد. هفت جنگی که ایران در آن است، هرگاه به جنگ هشتم، جنگ مستقیم نیانجامد، ایران را فرسایش قوا از پا در می‌آورد. بنابراین، از دید سعودیها و اسرائیلی‌ها، تحریمها از سوئی و تهدید به جنگ بقصد کاستن هرچه بیشتر میل به سرمایه‌گذاری در ایران از سوی دیگر، بشرط اینکه ایران در گیر جنگهای فرسایشی بماند، سبب از پا درآمدن آن می‌شود. از جمله بدین‌خاطر است که سعودیها می‌خواهند به ترتیبی از جنگ جنگ مستقیم با یمن رها شوند. گرفتار جنگ فرسایشی نگاه داشتن یمن کارآئی بیشتر دارد. زیرا

● جنگ سرد پیشین، میان دو ابر قدرت، یکی امریکائی و دیگری روسی (شوروی سابق) در میان نیست. حضور روسها در سوریه، محرک امریکائی‌ها به حضور است. اما آنها با مشکل دیگری رویارویند: به قول کیسینجر، اگر داعش از میان برداشته شود، دامنه نفوذ ایران گسترده‌تر می‌شود. معنی سخن او این است که باید جنگ فرسایشی با داعش، هرچه طولانی‌تر شود. الا این که افراطگرایی سنی هم برای جامعه‌های منطقه و هم برای غرب، مشکل حادثری است. از دید افکار عمومی غرب، سعودیها حامی این افراطگرایی هستند. همین امر، حمایت از دولت سعودی را مشکل می‌کند. مقامات اسرائیل می‌گویند خطر اصلی نه داعش که ایران است. آنها و لابی‌هایشان و نیز لابی‌های سعودیها مرتب تبلیغ می‌کنند که خطر داعش، ثانوی است. خطر اصلی ایران است. اما واقعیت‌های عیان مانع از پذیرفته شدن این ادعای سعودیها و اسرائیلی‌ها است. سعودیها در موقعیت متناقضی قرار گرفته‌اند: از سوئی حامی افراطگرایی هستند و از سوی دیگر از غرب می‌خواهند از آنها حمایت کنند. هرگاه بخواهند تناقض

را از راه قطع هرگونه کمک به قوای مسلحی حل کنند که در سوریه و عراق با رژیم‌های این دو کشور می‌جنگند، ناگزیر باید از تلاش برای قدرت منطقه شدن دست بردارند.

پرسش مهم که سعودیها باید بدان پاسخ دهند، این است: آیا کمک به پایان جنگ در عراق و سوریه و افغانستان و بسا یمن بهترین راهکار برای بی‌نیاز کردن این کشورها از ایران و برجیدن دامنه نفوذ ایران نیست؟ چرا اما اتخاذ این سیاست، ایجاب می‌کند که به جنگهای هفتگانه و بس فرسایشی پایان داده شود. پایان یافتن این جنگها، در همان حال که دولت سعودی را از حمایت غرب و نیز اتحاد با اسرائیل بی‌نیاز می‌کند، آنها و شیوخ متحدشان را در برابر خواستهای مردم این سرزمین‌ها قرار می‌دهد. با توجه با سستی پیوندها در خاندان آل سعود، سعودیها را از استقرار صلح در منطقه می‌ترساند. و اینها هستند ضعف‌های دولت سعودیها.

● در اسرائیل، نتان یاهو، هم بخاطر پرونده فساد و هم بخاطر فرسایش حکومتش، در ضعف است. این واقعیت که او جرأت آن را نیافت که گردن‌کشی نئونازیهای امریکائی را محکوم کند. چرا که نمی‌خواست ترامپ را بیازارد، اعتباری برای او و دعاویش باقی نگذاشته است. بطور روز افزون، درون خود را آشکار می‌کند: اسرائیل از میان برخاستن داعش و القاعده و دیگر سازمانهای مشغول به جنگ در سوریه و عراق را، بسود خود نمی‌داند و تا می‌تواند مانع از آن می‌شود. بدین خاطر، کشورهای اروپائی که صحنه ترورها هستند، نتان یاهو و حکومت را نامطلوب می‌دانند. در منطقه نیز، سیاست اسرائیل که هدفش تجزیه کشورها است، سبب بیزاری مردم کشورهای منطقه از اسرائیل است.

بدین قرار، ائتلاف دولتهای امریکا و اسرائیل و عربستان، ائتلاف سه ضعف است. در آنچه به دو کشور امریکا و عربستان مربوط می‌شود، این ائتلاف با «منافع» ادعائی آنها ناسازگار است. از این‌رو، روشهایی را اختیار می‌کنند که فرساینده باشند. یک عضو این ائتلاف، یعنی اسرائیل،

آشکارا حامی تجزیه کشورها است و از گروههای تجزیه طلب حمایت می‌کند. ترکیه نیز از این روش زیان می‌بیند اما زیانش هیچ قابل مقایسه با زیان ایران نیست.

❁ اثر ائتلاف ضعفها بر تعادل قوا در رژیم ولایت مطلقه فقیه:

۱. ترکیب هیأت «وزیران»، حاصل تعادل قوا، میان دو دسته از ضعفها است: تعادل قوا با ائتلاف ضعفها در بیرون و تعادل قوا میان ضعفها در درون رژیم و میان رژیم و مردم. همین تعادل ضعفها توضیح می‌دهد چرا نمی‌تواند روحانی روزهای پیش از رأی‌گیری را از روحانی معرفی‌کننده این «وزیران» بازشناخت. سخن حجاریان گویای فقر کامل رژیم است. او می‌گوید: «روحانی نیروئی بهتر از این وزرای پیشنهادی نداشت. کفگیر به ته دیگ خورده است. نه کسی را باقی گذاشته‌ایم و نه نیروئی تربیت کرده‌ایم». در حقیقت، رژیم ولایت مطلقه فقیه یک رشته خلاءها ایجاد کرده است: خلاء استعدادها همراه است با خالی شدن فقه تکلیف‌مدار از محتوای خود و پرشدنش از توجیه‌کننده‌های ولایت مطلقه فقیه که جز در خشونت کاربرد ندارد. این دو خلاء، همراه است با خلاء اقتصادی هم بخاطر مصرف و رانت محور شدن اقتصاد و هم بخاطر خارجی شدن بودجه (بودجه برداشتی از تولید ملی نیست، مجموعه‌ای از درآمدهای مستقیم و غیر مستقیم نفت و گاز و کسر بودجه و وام‌ها و کسری‌ها) و این سه خلاء همراه است با خلاء تکیه‌گاه اجتماعی بخاطر فقدان اعتماد و... و عوامل حیاتی را از دست داده است.

۲. از هم اکنون برهمگان واضح است که از وفای به عهد و عمل به وعده‌ها خبری نخواهد شد. ضعف‌های حکومت مرتب خود را نشان می‌دهند: اثرهای

خارج کردن مأموران از خانه کروی را دروغ بزرگ خواند. درجا، جهانگیری او را تکذیب کرد و گفت مأموران دیگر در درون خانه کروی نیستند. حمله شاخه تبلیغاتی متعلق به دستگاه خامنه‌ای و سپاه به روحانی و دستیاران او مداوم است. سفر «رئیس» ستاد کل نیروهای مسلح به ترکیه، با توجه به این‌که تابع حکومت نیست و موضع سیاسی که او در ترکیه اتخاذ کرد، بازگشت به وضعیت پیشین است: چند وزارت خارجه و چند سیاست خارجی. وجود وزیرانی از نوع «وزیر» دادگستری و «وزیر» ارتباطات، به فریاد می‌گوید وعده برخوردار شدن ایرانیان از حقوق شهروندی، برآورده نمی‌شود. اما گویاترین شاخص‌ها، شاخص تمایل به سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران است: باگذشت مدتی از «انتخابات»، آن باور به توانمند شدن روحانی بر اثر «انتخاب» مجدد و شکست رئیسی، زود از دست رفت. سکوت سنگین غرب نسبت به ایران گویای ناپاوری به وجود امنیت داخلی و خارجی لازم برای سرمایه‌گذاری است. بیهوده نیست که در نخستین جلسه هیأت وزیران، روحانی این دستور کار را ابلاغ می‌کند:

«هم از وزارت اقتصاد هم وزارت خارجه و هم بانک مرکزی درخواست کردند که در راستای تامین منابع مالی خارجی و داخلی و به صحنه آوردن بخش خصوصی به عرصه عمل حرکت کنند»

الا اینکه جلب سرمایه‌ها نیازمند تغییر ساختار اقتصاد از مصرف محور به تولید محور و رها کردن اقتصاد از چنگ مافیاهای نظامی - مالی است.

۳. این تعادل می‌گوید چرا این خطر که ایران نتواند خود را از جنگهای فرساینده رها کند، بسیار جدی است. در حقیقت، رها شدن از جنگهای هفتگانه، نیازمند دولتی حقوقمدار و بکار برنده دو اصل استقلال و آزادی در درون کشور و در رابطه با بیرون از کشور است. افزون بر این که رژیم ولایت فقیه می‌پندارد هرگاه خود را از جنگها خارج کند، خلاء را سعودیها و اسرائیل و تاحدودی ترکیه پر خواهند کرد. غافل از اینکه ماندن در این جنگها (نظامی، ترور، دیپلماتیک،

اقتصادی، تبلیغاتی، مذهبی و قراردادان کشور در حالت جنگی با امریکا با تصویب طرح برای رویارویی با «شرارتهای» امریکا (، فرسایش روزافزون می‌کند و در هریک از کشورهای منطقه، گرایشهای ضد ایران را قوت می‌بخشد.

۴. در آنچه به وزنه‌ای مربوط می‌شود که مردم هستند، در تعادل قوا به سود روحانی، کارساز نشد. علتها عبارتند از:

۴/۱. وقتی «انتخابات» در زندانی کردن مردم در مدار بسته بد و بدتر ناچیز می‌شود، جامعه می‌داند از حق حاکمیت برخوردار نیست. به تجربه (دوره‌های خاتمی و دوره اول روحانی) می‌داند که «منتخب» توانائی مراجعه به مردم و دعوت از مردم برای حضور در صحنه را ندارد. اخطار خامنه‌ای به روحانی که مبادا کار بنی‌صدر را تکرار کند، از هر جهت گویا است: روحانی نه تنها نمی‌تواند و نمی‌خواهد بنی‌صدر بگردد، بلکه نمی‌خواهد خاتمی و حتی احمدی نژاد بگردد. بنابراین، هرگاه مردم بخواهند عمل کنند، باید خود انگيخته وارد صحنه شوند. اما این جنبش بسود کسی که می‌خواهد در درون «نظام ولایت مطلقه فقیه» عمل کند، ناشدنی است. نتیجه این است که طرف مقابل، دست خود را برای اعمال فشار به روحانی باز می‌بیند. باوجود این،

۴/۲. تغییری در رابطه جامعه مدنی بمثابه جمهور مردم با رژیم روی داده است: این جامعه می‌باید ابتکار تغییر را بدست بگیرد، یعنی بداند که تا تغییر نکند تغییر نمی‌دهد و درکار تغییر یافتن و تغییر دادن بشود. تغییر از شهروندان غافل از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی در جامعه جهانی، به شهروندان آگاه به این حقوق و عامل به این حقوق و قیام کننده به خشونت‌زدائی‌ها - که مبارزه با اعتیادها و آسیب‌های اجتماعی یکی از آنها است -، این تغییری است که با انجامش، نظام اجتماعی باز می‌شود و نظام سیاسی تغییر می‌کند.

آیا این تغییر حاصل شده است؟ نه. سخنی که می‌توان گفت و از صحتش تا اندازه‌ای مطمئن بود، این است که وجدان به این حقوق پیدا شده است اما هنوز نه در وجدان اخلاقی، این حقوق وزنه‌هایی شده‌اند که پندارها و گفتارها و کردارها بدانها سنجیده شوند و نه وجدان همگانی از آنها سرشار گشته است تا رابطه‌ها رابطه‌های حق با حق بگردند و خشونت‌ها بی‌محل شوند و همکاری‌های در سطح جامعه مدنی، سرمایه اجتماعی عظیمی را پدید آورند توانا به باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی. بدین‌قرار، بر کوشش‌ها برای آنکه این تغییر شتاب بگیرد، و بر تلاش‌ها برای این‌که بدیل هرچه کارآمدتر بگردد و ترسها را بزدايد و ایران را سرای شادی و امید بگرداند، باید هرچه بیشتر شوند.

وضعیت سنجی یک صد و شصت چهارم:

حالت تعلیق؟

۰۹ شهریور ۱۳۹۶ برابر ۳۱ اوت ۲۰۱۷

☆ چند اطلاع مهم:

● در امریکه تا این هنگام دادگاه‌ها احکامی بر ضد ایران به مبلغ ۵۳ میلیارد دلار صادر کرده‌اند. احکام دادگاه‌ها در مورد حدود ۹۰ پرونده از پرونده‌هایی است که برضد ایران تشکیل شده‌اند. کسانی که احکام بسود آنها صادر شده‌اند، بنابر رأی دیوان عالی امریکه می‌توانند دارائی‌های ایران در امریکا را مصادره کنند. بیشترین احکام را قاضی دادگاه واشنگتن صادر کرده که از قرار صهیونیست است. مستندهای احکام اغلب ترور حتی ترورهای ۱۱ سپتامبر هستند! در نتیجه

● مبلغ ۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار اوراق قرضه که در حکومت خاتمی خریداری شده و در دوره احمدی نژاد پیش از آن که تحریمها وضع شوند فروخته نشده‌اند در دوره روحانی مصادره شده است. «رعایت حال» امریکا سابقه دارد: در آغاز انقلاب، بنی‌صدر دو نوبت هشدار داد که وقتی انقلاب از جمله برضد سلطه امریکه روی داده است چرا باید سرمایه‌های ایران در بانکهای امریکه در معرض خطر بمانند؟ آنها را به بانکهای باید منتقل کرد که از خطر توقیف توسط حکومت امریکا مصون باشند. طرفه این که بعد از گروگانگیری دونوبت، سفارت ایران در امریکا به وزیر خارجه وقت گزارش کرده بود که قرار است کارتر رئیس جمهوری آن روز امریکه ظرف یک هفته دستور توقیف پولهای

ایران را صادر کند. این دو گزارش، بی‌آنکه اقدامی بعمل آید، به بایگانی سپرده شده بودند.

● آثار باستانی ایران، از جمله آثاری که ایران برای مدت معینی در اختیار دانشگاه‌های امریکا قرار داده بود، نیز مصادره شده‌اند. برخی از این آثار متعلق به ۵۰۰۰ سال پیش هستند:

دیوان عالی ایالات متحده آمریکا روز ششم تیرماه موافقت کرد آثار باستانی ایران در ۲ موزه شیکاگو مصادره و به عنوان غرامت به خانواده‌های قربانیان حمله تروریستی سال ۱۹۹۷ در اسرائیل پرداخت گردد. ۹ شاکی آمریکایی که بستگانشان در اثر بمب‌گذاری انتحاری در شهر بیت‌المقدس آسیب دیدند، برضد ایران در دادگاه‌های آمریکا شکایت کردند. آنها مدعی شدند که ایران با حمایت از جنبش حماس که مسئولیت این عملیات را بر عهده گرفت، در آن ترور نقش داشت و به عنوان غرامت ۷۱/۵ میلیون دلار مطالبه کردند. شاکیان خواهان مصادره و فروش آثار باستانی متعلق به ایران شدند. دانشگاه شیکاگو مدعی است که این آثار متعلق به این دانشگاه است!

● پولهای ایران که در دوران شاه سابق، در حساب تنخواه‌گردان و دیگر حسابهای ایران سپرده‌اند، همچنان در توقیف امریکا هستند.

● برج سی و شش طبقه متعلق به ایران در نیویورک نیز مصادره شده است.
● بهنگام گفتگو بر سر «پرونده اتمی ایران» میزان پولهای بلوکه شده ایران را تا ۱۵۰ میلیارد دلار نیز می‌گفتند. از امضای قرارداد وین تا امروز، حکومت زحمت انتشار صورت پولهای ایران و اینکه چه مبلغ بوده و به چه ترتیب از توقیف خارج شده و چگونه مصرف شده است را به خود نداده است.

● در ۲۹ اوت ۲۰۱۷، برابر ۷ شهریور ۱۳۹۶، گزارش کمیسیون مجلس در باره چگونگی اجرای توافق نامه وین که برجام نام گرفته است، در مجلس خوانده شد. بنابر آن، حکومت روحانی در قبال تخطی‌های امریکا، فعل‌پذیر بوده است. از اتفاق، در ۲۳ اوت ۲۰۱۷، ریچارد نفیو که اینک در دانشگاه کلمبیا، در

مرکز سیاست کلی انرژی، محقق است و در حکومت اوپامای معاون وزارت خارجه مسئول هم‌آهنگ کردن تدابیر پیرامون مجازاتها بوده. مقاله‌ای در باره رفتاری که ترامپ ممکن است در مورد قرارداد وین، در پیش بگیرد نوشته است:

☆ **محتمل است که ترامپ حالت تعلیق را برگزیند؟!:**

● دوماه دیگر دونالد ترامپ مهم‌ترین تصمیم دوران ریاست جمهوری خود را اتخاذ خواهد کرد. غیر از خارج شدن از قرار داد وین، رئیس جمهوری امریکا یکی از سه کار را می‌تواند بکند. در حقیقت، برابر قانون مصوب کنگره، رئیس جمهوری هر سه ماه یکبار باید به کنگره گزارش کند که آیا ایران به تعهدهای خود عمل کرده است یا خیر. در مقام عمل به این قانون، ترامپ با یکی از سه راه‌کار روبرو است: تصدیق کند ایران به تعهدات خود عمل کرده است و یا متنی را امضاء کند که بنا بر آن، ایران به تعهدهای خود عمل نکرده است و **یا متنی را امضاء کند حاکی از این که رئیس جمهوری قادر به تصدیق اجرای تعهدها توسط ایران نیست.** نویسنده احتمال می‌دهد ترامپ راه‌کار سوم را برگزیند:

۱. از قرارداد وین که او را بدترین قراردادها می‌خوانند، اگر خارج بگردد، این امریکا است که به انزوا در می‌آید. زیرا اروپا و ۵ کشور امضاءکننده قرارداد، حاضر به خارج شدن از قرارداد نمی‌شوند.

یادآور می‌شود که در ۲۹ اوت ۲۰۱۷، مکرون، رئیس جمهوری فرانسه، در اجتماع سفیران این کشور و کشورهای دیگر، قرارداد وین را قراردادی خوب خواند. با وجود این، سخنی دیگری نیز گفت که خلاف انتظار نویسنده و روحانی و موافق انتظار ترامپ است. دورتر آن را می‌آوریم.

۲. هرگاه گزینه اول را برگزیند و برای سومین بار تصدیق کند ایران به تعهدهای خود عمل کرده است، قرارداد وین (برجام) را پذیرفته است.

۳. هرگاه راهکار دوم را برگزیند (ایران به تعهدهای خود عمل نکرده است)، عمل او در تناقض قرار می‌گیرد با گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی. نماینده آمریکا در سازمان ملل به وین رفت و با آمانو رئیس آژانس گفتگو کرد. یعنی این‌که آمریکا در تلاش برای یافتن تخلفی از سوی ایران است. گزیدن این راهکار، ترامپ را هم با کشورهایی مقابل می‌کند که توافق را امضاء کرده‌اند و هم با کشورهای دیگر دنیا. آمریکا باید مدعای خود را ثابت کند و با وجود این که آژانس مأمور نظارت بر اجرای تعهدات و تفتیش‌ها است و تصدیق می‌کند ایران به تعهد خود عمل می‌کند حکومت ترامپ را در موقعیت دشمنی که منطق سرش نمی‌شود قرار می‌دهد. علاوه بر انزوای آمریکا، موجب تشدید آشفتگی‌های خونین منطقه نیز می‌گردد.

۴. راهکار سوم که احتمال می‌رود ترامپ برگزیند این است: نه تصدیق و نه تکذیب، بلکه ادعای ناممکن بودن تصدیق انجام تعهدها توسط ایران است. اما این تصمیم مبهم است. درک مقصود از آن بستگی دارد به هدفی که ترامپ و حکومت او در سر دارند. بلحاظ اهمیت چنین تصمیمی، نیازمند سنجیدنش به محک منافع ملی آمریکا است. زیرا اگر مدرک قطعی بر نقض تعهد از سوی ایران در اختیار نباشد، آمریکا چاره‌ای جز تصدیق انجام تعهدات توسط ایران را ندارد. در غیر این صورت، قرارداد منع گسترش سلاح هسته‌ای و قرارداد وین، بی‌آینده می‌شوند و انتشار سلاح هسته‌ای در منطقه بلا مانع می‌گردد.

● گزارش ترامپ به کنگره باید این نکات را در بر داشته باشد:

الف. شفاف بودن عمل ایران به قرارداد. تصدیق عمل ایران به تعهدها نیز باید نتیجه بازرسی مداوم باشد و

ب. ایران هیچ تخطی از قرارداد نکرده باشد و اگر مرتکب تخطی شده باشد درجاء آن را رفع کرده باشد. و

ج. ایران دست به هیچ اقدامی در راستای تولید بمب اتمی نزند. و

د. الغای مجازاتهای امریکا متناسب باشد با اقدامات ایران در پایان بخشیدن به فعالیتهایش در تولید غیر قانونی سلاح هسته‌ای.

اما در ماه ژوئیه روشن شد که ترامپ در پی ایجاد زمینه برای خودداری از دادن چنین گزارشی به کنگره است.

● هرگاه ترامپ نتواند تصدیق کند که اجرای توافق وین از سوی ایران با چهار شرط کنگره نمی‌خواند خودداری او از امضای تصدیق نامه با منافع امریکا سازگار نخواهد بود.

بدیهی است که رئیس جمهوری، یک‌جانبه می‌تواند تصدیق نامه را امضاء کند و یا نکند. هیچ مقامی تصمیم او را موضوع بررسی و نقد نمی‌کند. اما این بدان معنی نیست که او هرکار خواست می‌تواند بکند. زیرا تصمیم او بلحاظ توافقی‌های اتمی و سیاست بین‌المللی امریکا عواقب ببار می‌آورد. برای مثال اگر ترامپ بگوید ایران تعهدی را نقض کرده است، امریکا باید به این پرسش که ایران کدام تعهد را نقض کرده است پاسخ گوید. ناگزیر ترامپ تصمیم خود را باید مستند کند به گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و یا سیا. باوجود استناد بوش به گزارش سیا برای حمله به عراق - که معلوم شد گزارش ساختگی و به دستور بوش بوده است - ترامپ در موقعیتی نیست که به استناد گزارش سیا بگوید. مثال ایران محرمانه در کار ساختن بمب اتمی است. زیرا هم کنگره و هم مردم امریکا و هم جامعه بین‌المللی از او خواهند خواست بگوید. کار محرمانه ایران چیست و مدرک او بر انجام این کار کدام است؟ هرگاه مدرک قطعی در کار نباشد این ترامپ و حکومت او است که اعتبار از دست می‌دهند.

● بسیار غیر محتمل است که حکومت ترامپ بگوید به حال تعلیق نگاه داشتن تحریمها بابت عمل ایران به تعهدهایش دیگر با منافع ملی امریکا سازگار نیست. این حکومت می‌گوید که برخلاف حکومت اوباما، توافق وین را کافی به مقصود امریکا نمی‌داند. در ماه آوریل، رکس تیلرسون، وزیر خارجه امریکا گفت: حکومت ترامپ در حال بررسی سیاستی است که باید در قبال ایران در پیش گرفت. هدف از این بررسی این است: آیا باید توافق وین را نارسا به مقصود بخوانیم و به خود حق بدهیم مجازاتها برضد ایران و طرفهای معامله با ایران را به اجرا بگذاریم و یا خیر؟ و نیز حکومت و اطاقهای فکر که در خدمت آن هستند مشغول بررسی هستند تا که برآورد صحیحی از اثر بیرون رفتن امریکا از توافق وین را در توانا تر شدن ایران بر معامله با اروپا و آسیا بعمل آورند. و اینان اثر خارج شدن امریکا از قرارداد وین را بر انتشار اسلحه اتمی نیز باید ارزیابی کنند.

● بدین دلایل است که به احتمال زیاد، ترامپ ایران را به تقض توافق وین متهم نخواهد کرد. بسیار محتمل است که بگوید نمی‌تواند اجرای تعهدات توسط ایران را تصدیق کند. و مدعی بشود چون بازرسی از مؤسسات اتمی ایران کامل نیست - شامل تأسیسات نظامی نیست - تصدیق انطباق رفتار ایران با توافق وین ممکن نیست. نیاز به تجدید گفتگوها با هدف فراگیر کردن بازرسی‌ها است. نیاز به محدود کردن بازهم بیشتر فعالیتهای اتمی و طولانی کردن زمان توافق است. زمان بخشی از توافق در سال ۲۰۲۳ به سر می‌رسد. و تهدید ایران به اینکه هرگاه به خواستهای حکومت ترامپ تن در ندهد، تحریمها برقرار خواهند شد.

● اگر هم رئیس جمهوری امریکا همچون اوباما اظهار دشمنی با ایران نکرده بود، قبولاندن نظرش به طرفهای دیگر قرارداد وین بسی مشکل بود. اما ترامپ دشمنی خویش را مرتب اظهار کرده است. مخالفت خود با قرارداد وین را نیز در دوران انتخابات ریاست جمهوری و بعد از آن ابراز کرده است. در این

تابستان نیز قصد خود را آشکار کرده است که دیگر مایل نیست تصدیق نامه حسن رفتار ایران را امضاء کند. بدین سان، ترامپ کار ایران را در اثبات این امر که امضاء نکردن تصدیق نامه نه به جهات فنی که بلحاظ سیاسی و کینه شخصی ترامپ است آسان کرده است. با توجه به روابط شکننده ترامپ با طرفهای امریکا - بیرون آمدن از توافق پاریس بر سر محیط زیست و رفتار حکومت او با اعضای پیمان ناتو - بسا ایران موفق می شود حقانیت خود را نزد آنها به کرسی قبول بنشانند. بدتر اینکه او کاری کرده است که اگر هم حق به جانب امریکا باشد، قول او را نخواهند پذیرفت.

● محتمل است که امضا نکردن تصدیق نامه سبب شود که بخاطر نامعلوم شدن سرنوشت توافق وین، شرکتهای خارجی حاضر به سرمایه گذاری در ایران نشوند. اما شرکت هواپیما سازی ایرباس و شرکت نفتی توتال به عملی کردن توافقی که خود با ایران ادامه خواهند داد. ایران می تواند به اجرای توافق وین ادامه دهد و یا از آن خارج شود. هم اکنون می گوید: در صورت بیرون رفتن امریکا از توافق، ظرف چند روز می تواند غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درجه را در تأسیسات فوردو از سر بگیرد. بدین سان، امضاء نکردن رضایت نامه بحرانی وخیم بار می آورد. ما نمی دانیم در ماه اکتبر ترامپ چه خواهد کرد. اما می دانیم که گزینش راهکار غلط عواقب بین المللی جدی دارد. اگر ترامپ مدرک واقعی دال بر سوء عمل ایران دارد بر او است که رو کند. اگر نه او باید به امضای تصدیق نامه ادامه دهد و به آنچه طبق قرارداد اتمی با ایران برعهده گرفته است عمل کند.

☆ تحریمها روی کاغذ لغو شده اند و رویه ترامپ سبب خودداری

از سرمایه گذاری در اقتصاد ایران می شود:

۱. بنابر کمیسیون مأمور نظارت بر اجرای «برجام» تحریمها روی کاغذ و نه در عمل، لغو شده اند. راستی این است که قرارداد وین ایران را محکوم به عملی

کردن ۱۰۵ تعهد کرده است بی آنکه دستش از زیر سنگ تحریمها رها شده باشد.

۲. حالت نه لغو و نه تصدیق، حالتی است که هماکنون رویه ترامپ است. بسا نیاز نداشته باشد بگوید نمی‌تواند تصدیق نامه را امضاء کند مگر اینکه حالت کنونی را کافی نداند و سیاست او در خاورمیانه تشدید هرچه بیشتر فشار بر ایران را ایجاد کند. در حقیقت در حالت تعلیق نگاه داشتن قرارداد وین مانع از سرمایه‌گذاری در ایران بخصوص در صنعت نفت است که سخت بدان نیاز دارد. انتخاب گزینه سوم از سوی ترامپ دست امریکا را برای افزودن بر تحریمها باز می‌کند و ایران نمی‌تواند مطمئن باشد که اروپا و آسیا از ترامپ پیروی نخواهند کرد. زیرا رئیس‌جمهوری فرانسه در همان حال که می‌گوید قرارداد وین قرارداد خوبی است، می‌افزاید موافق گفتگو برای تکمیل آن قرارداد است. به ترتیبی که شامل برنامه موشکی ایران نیز بگردد و زمان قرارداد وین را طولانی کند.

۳. دلیل دشمنی ترامپ با «ایران» را چند اطلاع که در قسمت اول این وضعیت سنجی از نظر خوانندگان گذشت بدست می‌دهند: وقتی امریکا اینهمه سود از دشمنی با ایران می‌برد که سودهای دیگر را هم باید بر آن افزود (فروش اسلحه و سپرده شدن درآمدهای نفتی در بانکهای امریکا و تابعیت سیاست نفتی از توقعات سیاست امریکا و ...) و سیاست حکومت ترامپ را که حمایت از جبهه اسرائیل - سعودیها در خاورمیانه است را نیز باید افزود.

۴. رژیم ولایت مطلقه فقیه بنابر خصلت استبداد با تمایل به فراگیری نیاز به امریکا به مثابه دشمن دارد. این نیاز از نفس وابستگی مایه می‌گیرد. توضیح اینکه استبداد بدون وابستگی استقرار یافتنی نیست. اما

وابستگی یا در دست نشانندگی آشکار و پنهان اظهار می‌شود و یا در دشمنی آشکار و بنابر مورد سازش پنهان.

بهای بسیار سنگین این وابستگی

۴/۱. استبدادی است که جنایت و خیانت و فساد را روش کرده است و

۴/۲. تخریب اقتصاد کشور و ثروتهای ملی است که چند مورد آنها در قسمت اول به قلم آمدند.

هیچ راهکار دیگری جز استقلال و آزادی و دولت حقوقمدار متکی به شهروندان برخوردار از حقوق وجود ندارد. تا وقتی آن راهکار به عمل در نیاید در، بر همین پاشنه می‌چرخد. از جمله

۵. نه تنها قرارداد وین در حال تعلیق می‌ماند در حالی که رژیم به تعهدهای خود عمل می‌کند بلکه اقتصاد ایران نیز در حالت تعلیق اقتصاد رانت و مصرف محور می‌ماند.

وضعیت سنجی یک صد و شصت و پنجم: نظام، اسلامی گشته اما دولت و جامعه نه؟!*

۱۶ شهریور ۱۳۹۶ برابر ۷ سپتامبر ۲۰۱۷

* متن سخن خامنه‌ای این است:

در ۶ شهریور ۱۳۹۶، خامنه‌ای، در دیدار با طلاب حوزه‌های دینی استان تهران، حفظ و تداوم هنجارهای انقلابی را دشوار و نیازمند مبارزه دانسته و توضیح داده است: «دست‌هایی که با اصل انقلاب مخالفت و کارشکنی می‌کردند، در مقابل تداوم هنجارهای انقلابی نیز همین‌گونه عمل می‌کنند. اما همچنان که پیروزی انقلاب نیازمند مبارزه بود، تثبیت هنجارهای انقلاب و ایجاد جامعه اسلامی همچنان نیازمند مبارزه است».

با استناد به مراحل تمدن‌سازی، گفته است: «بر اساس حرکت انقلابی، نظام اسلامی بوجود آمد و این توفیقات بسیار مهم حاصل شد اما تا رسیدن به نقطه مطلوب و تشکیل دولت اسلامی و جامعه اسلامی فاصله زیادی وجود دارد و ما بدون شک در این راه در حال حرکت و پیشرفت هستیم. ما جامعه اسلامی نداریم؛ ما دولت اسلامی هم نداریم. ما توانستیم یک انقلاب اسلامی یعنی یک حرکت انقلابی به وجود بیاوریم؛ توانستیم براساس آن یک نظام اسلامی به وجود بیاوریم. تا اینجاها توفیق حاصل شده است و خیلی هم مهم است لکن بعد از این، ایجاد یک دولت اسلامی و ایجاد تشکیلات مدیریتی اسلامی برای یک کشور است. ما در این قضیه هنوز خیلی فاصله داریم تا به مقصود برسیم».

* نقد سخن این است:

۱. نظام چیست؟ بنابر تعریف معمول، نظام مجموعه‌ای از عناصر است که بایکدیگر، بر وفق قواعدی، تعامل دارند. اما اگر بخواهیم تعریف را دقیق‌تر کنیم، گوئیم: هر نظام، رهبری دارد و نیروهای محرکه تولید می‌کند. هرگاه نظام باز باشد، رهبری آن، بر خط عدالت، یعنی به حقوقی عمل می‌کند که عمل به آنها سبب زیست پایدار نظام می‌شود. بنابراین که نظام نیروهای محرکه تولید می‌کند، برای این که این نیروها در آن بکار افتند، نظام باز، برخوردار از رهبری که بر خط عدالت است، لاجرم هدفمند می‌شود. از این رو، علامت بارز باز بودن یک نظام این است که عناصر نظام بایکدیگر رابطه قوا برقرار نمی‌کنند. هرگاه میزان تخریب صفر بگردد، حیات نظام دائمی می‌شود. بدین سان، نظام باز، نظامی است که عناصر آن در رهبری شرکت می‌کنند و خط عمل آن، خط عدالت است و هدف آن، رشد دائمی در حیات دائمی است. قواعدی که عناصر نظام بر وفق آنها نسبت به یکدیگر فعال می‌شوند، حقوق هستند. هر اندازه مشارکت عناصر یک نظام در رهبری آن کم‌تر، آن نظام بسته‌تر، مرگ‌آورتر و ویران‌گرتر می‌شود:

در جهان امروز، نظام اجتماعی باز وجود ندارد. نظام‌های اجتماعی کم و بیش باز وجود دارند. تعریف از نظام باز به ما می‌آموزد که هر اندازه نظامی بسته‌تر، روابط قوا میان عناصر (شهروندان و گروه‌بندی‌ها که تشکیل می‌دهند) بیشتر و مشارکت شهروندان در رهبری کم‌تر و تشکل عناصر در دو قطب، یکی اقلیت و قدرتمدار و دیگری اکثریت بزرگ و «فاقد زور» قطعی‌تر و سلطه اقلیت بر اکثریت بزرگ بیشتر و تولید نیروهای محرکه کم‌تر و تخریب نیروهای محرکه تولید شده بیشتر و عمر نظام اجتماعی و بسا جامعه کوتاه‌تر است.

اینک پرسش اول و مهم این است: آیا جبار و دستیاران او می‌دانند نظام چیست؟ اگر فرض کنیم که می‌دانند، بنابر اینکه اختیارات رهبر تنها در خشونت کاربرد دارند، لاجرم می‌دانند که نظام ولایت مطلقه فقیه بسته است و خود خویشتن را تخریب می‌کند. هرگاه جامعه بر آن شود که نظام اجتماعی خویش را باز کند و نیروهای محرکه را که خود تولید می‌کند در رشد بکار اندازد، عمر ولایت مطلقه فقیه کوتاه‌تر نیز می‌گردد.

۲. پرسش دوم این است: اگر جبار و دستیاران او می‌دانند نظام چیست، از چه رو خامنه‌ای می‌گوید نظام، اسلامی شده و دولت و جامعه نشده‌اند؟ آیا او نمی‌داند نظام ولایت مطلقه فقیه، «رهبری» و دولت بمثابة سه قوه مجریه (حکومت) و مقننه و قضائیه را در بر می‌گیرد؟ اگر فرض کنیم می‌داند و بنابر اینکه قدرت تمایل به فراگیر شدن دارد، دولت و جامعه را هم وارد در تعریف خود از نظام می‌شمارد، پس، قصد خود را آشکار می‌کند: ایجاد استبداد فراگیر کامل!

۲/۱. تناقضی خود را آشکار می‌کند: اگر قصد از نظام «رهبری» و دولت و جامعه باشد، «نظام اسلامی شده است»، تناقض گوئی می‌شود. مگر اینکه مراد این باشد که محور نظام که «رهبری» است، «اسلامی» شده است (= ولایت مطلقه فقیه) اما دولت و جامعه نشده‌اند. هرگاه قصد این باشد، اسلامی شدن دولت و جامعه یک تعریف بیشتر نمی‌تواند پیدا کند: دولت و جامعه باید مطیع محض «رهبر» بگردند. اما این اندازه از ولایت مطلقه فقیه که بعمل درآمده، سبب تخریب کنونی نیروهای محرکه گشته و این تخریب وضعیت کنونی کشور را بار آورده است، هرگاه تخریب صد در صد بگردد، حیات ملی ایرانیان، درجا، در آتش خشونت می‌سوزد. برای این که از میزان تخریب برآوردی بدست بیاوریم،

۲/۲. یادآور شویم که یک قوه از سه قوه دولت، قوه قضائیه تحت اداره «رهبر» است. کار اصلی این قوه، «حفظ نظام» است. یعنی حفظ سلطه اقلیت صاحب

زور و ویران کن و ببر است. تعمیم روابط قوا در سطح جامعه را از جمله این قوه تصدی می‌کند. سخن گفتن از حقوق انسان و حقوق شهروندی را جرم می‌داند. از عوارض همگانی شدن روابط قوا، یکی آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و دیگری اقتصاد مصرف محور و سومی بیابان شدن کشور و چهارمی خالی شدن دین از حقوق و پرشدنش از توجیه‌گرهای قدرت و خرافه‌ها، هم، بمثابة رابطه قوا، و هم، بمنزله ترکیبی است که در این رابطه بکار می‌رود.

۲۳. از قوه مجریه - اگر مراد گوینده از دولت این قوه باشد -، بخش بزرگی (ارتش و سپاه و قوای انتظامی و صدا و سیما و حتی واواک) تحت امر رهبر هستند. نقش ویران‌گر این بخش تنها تحمیل اقتصاد مصرف و رانت محور به کشور نیست، سمت دادن به نیروهای محرکه در ویران‌گریها و ناگزیر کردن استعدادها و همراه آنها، سرمایه‌ها به خارج از ایران است.

باوجود این، بلائی که «نظام اسلامی شده» بر سر دین و حقوق، بنابراین ارزشها، بنابراین، اخلاق آورده است، ویران‌گرترین نظام موجود است. بدیهی است که همگانی شدن روابط قوا، بنابراین، فراگیر شدن انواع فسادها، تخریب دین و حقوق و ارزشها و اخلاق را اجتناب ناپذیر می‌کند. باوجود این، نقش «ولایت مطلقه فقیه»، در از خود بیگانه و تباه کردن دین، را ریشه یابی می‌کنیم:

ل‌خدواند به پیامبر حکومتی ابدی بر خلق خود بخشیده و او نیز احکام حکومتی جعل کرده است!؟

«حجة الاسلام» مسیح بروجردی، مقاله‌ای زیر عنوان «علت فاعلی حکم شرعی با توجه به آرای امام خمینی (ره)» انتشار داده است. بر هر ایرانی است که این مقاله را با دقت بخواند. زیرا رابطه قدرت فاسد کننده با دین فاسد شونده توسط قدرت را نیک در می‌یابد. در می‌یابد که بدون اصالت و تقدم بخشیدن به قدرت، دخل و تصرف در دین ممکن نمی‌شود. در حقیقت، برای اینکه امکان دخل و تصرف، در واقع از خود بیگانه کردن دین، پدید آید، ناگزیر باید به قدرت اصالت و تقدم بخشید. تقدم حکومت بر احکام دین و حاکمیتش بر احکام

دین که خمینی در پاسخ به خامنه‌ای بدان تصریح کرد، ناشی از تابع قدرت فساد گستر کردن دین است. اما منشاء تقدم حکومت بر دین چیست؟ پاسخ به این پرسش را در نوشته مسیح بروجردی می‌یابیم:

«حضرت امام معتقد است که خداوند تشریح را به حضرت رسول (ص) واگذار ننموده، بلکه حکومت بر مردم را به پیامبر اکرم (ص) تفویض فرموده است و ایشان بر اساس سلطنتی که نسبت به جمیع خلائق تا ابد دارند، احکامی را بعنوان احکام حکومتی یا سلطانی جعل کرده‌اند.»

اما خمینی مدعی است ولایت فقیه همان ولایت پیامبر (ص) است (کتاب ولایت فقیه). جعل اول. این جعل کافی نیست. زیرا «ولایت فقیه اجرای قانون اسلام است» (کتاب ولایت فقیه) حال آنکه قدرت نیازهای روزمره به توجیه دارد و نیازهایش یکسان نیستند. بسا متناقض یکدیگر هستند. «قانون اسلام» نمی‌تواند هم این نیاز قدرت را توجیه کند و هم نیاز نقیض آنرا. از این رو، جعل دوم لازم می‌شود: حکومت ابدی پیامبر بر جمیع خلائق، جعل دوم است. این دو جعل، جعل سوم را به دنبال می‌آورد: اختیار صدور احکام حکومتی. این اندازه هنوز کافی نیست. زیرا نیاز بدان است که حکم حکومتی قابلیت جانشین احکام خداوند - که قرآن آنها را دربردارد - شدن را داشته باشد: حکم حکومتی مقدم و حاکم بر احکام دین است. جعل چهارم. درجا، جعل پنجمی لازم می‌شود و آن اختیار تعطیل احکام دین و «حتی توحید» است. به دنبال این پنج جعل، نوبت به جعل ششم می‌رسد: فقیه باید اختیار صدور حکم حکومتی را هم داشته باشد: فقیه را جانشین پیامبر (ص) در حکومت بر جمیع خلائق و صاحب ولایت مطلقه می‌کند! اما این شش جعل، ممکن نمی‌شود مگر به جعل هفتم: حکومت صاحب ولایت مطلقه! و این هفت جعل را هر عقلی نمی‌تواند بکند. عقل قدرتمداری می‌تواند این جعل‌ها را بکند که اصل راهنمایش ثنویت تک محوری باشد. محور فعال مایشاء، لاجرم قدرت می‌شود و دین محور فعل‌پذیر

تابع محور فعالی می‌گردد که قدرت است. بدین‌سان، آگاه یا ناخودآگاه، او قدرت فعال مایشاء را جانشین خدا می‌کند. از خود بیگانگی وقتی کامل می‌شود که عقل خدا را قدرت بپندارد و پیامبر(ص) را قدرت مجسم و فقیه را خلیفه پیامبر بگرداند. چرا دین نمی‌تواند محور فعال و قدرت محور فعل‌پذیر باشد؟ زیرا هرگاه دین مجموعه حقوق باشد، عمل به آن، نبودن قدرت را ایجاب می‌کند و اگر در بیان قدرت از خودبیگانه شده باشد، جز در توجیه قدرت کاربرد پیدا نمی‌کند.

بدین‌قرار، برای آنکه دین وسیله توجیه قدرت بگردد، نخست باید به حکومت صاحب اختیار مطلق، یعنی قدرت، اصالت و تقدم و سلطنت بخشید و سپس دین را تابع آن کرد. خمینی نیز، با اصل راهنمای عقل گرداندن ثنویت تک محوری و هفت جعل همین کار را کرده است. آیا در قرآن، اثری از حکومت هست؟ نه. اثری از حکومت بخشیدن به پیامبر (ص) هست؟ نه. سلب هر صفت و اختیاری که میان پیامبر (ص) با قدرت رابطه برقرار کند، هست: پدر و وصی و وکیل و نصیر و ... نیستی. اگر بخواهی نمی‌توانی کسی را هدایت کنی و... حق حلال را حرام کردن و حرام را حلال کردن نداری و... حق جعل قانون نداری. بنا بر آیه ۱۸ سوره فتح، پیامبر منتخب مردم بود و خداوند نیز این انتخاب را تصویب کرد. در این مقام، مجری تصمیم‌های شوری بود. در قرآن، نظام شورائی هست.

و پیامبر (ص) خواسته بود گفته‌هایش نمانند و تنها قرآن بماند. او می‌دانست که قدرتمداران، از راه جعل، به قدرت صفت صالح و بیشتر از آن، «دینی»، می‌دهند و دین را وسیله توجیه آن می‌کنند. بدین‌خاطر خواست گفته‌هایش ثبت نشوند و نمانند. اگر حق جعل حکم داشت و این احکام را جعل کرده بود، چرا باید چنین دستوری می‌داد؟ مجموعه ای از گفتار پیامبر (ص) با عنوان «نهج‌الفصاحه» انتشار یافته است. گرچه بسیاری از گفته‌ها از پیامبر (ص) نیستند زیرا ناقض قرآن هستند، در آنها یک حکم حکومتی قابل اجرا در

دوره پیامبر، نیز یافت نمی‌شود، چه رسد به اینکه حکمی باشد که تا ابد قابل اجرا باشد. ممکن نیز نیست. زیرا حکومت قدرت است و حکم حکومتی قابل اجرا تا ابد، با وجود حکومت در تناقض است.

در این جا، پرسش بسیار مهمی که مطرح می‌شود این است: رابطه اسلامی شدن نظام با حقوقی که انسان دارد، رابطه تضاد است و یا رابطه توحید؟

*** رابطه حقوقی که انسان دارد با «اسلامی شدن نظام» رابطه تضاد است زیرا:**

با توجه به هفت جعلی که خمینی بر اصل فعال مایشاء خواندن حکومت کرده است و به آنچه خامنه‌ای، بعد از پاسخ به خمینی (ولایت مطلقه فقیه را قبول دارم)، گفته و رویه کرده است («رهبر» نظام)، نیاز نداریم بگوئیم فرض می‌کنیم منظور او از نظام و دولت این یا آن باشد: مراد او از حکومت اسلامی، به عمل درآمدن کامل ولایت مطلقه فقیه است. از منظر او، دولت بمثابة سه قوه مزاحم است. قانون‌گذار خود او است و قاضی اول و اصلی خود او است. قاضیان منصوب او و مأموران هم مجری اوامر و نواهی او هستند. جامعه هم کاری جز اطاعت ندارد. بنابراین، از دید او، نظام یک طرح است که قسمتی به اجرا درآمده و بقیه باید به اجرا درآید. اما این طرح، بی‌کم و کاست، طرح استبداد فراگیر یا، همان فرعونیت است. پس از ۳۹ سال، حاصل اجرای این طرح، هم وضعیت امروز کشور و هم دین‌گریزی و هم دین‌هراسی و هم دین‌ستیزی است. طرح، ویرانی‌های عظیم بار آورده بی‌آنکه به اجرا درآید. به اجرا درنیامده، هم به این دلیل که طرح‌هایی از این نوع، ویرانی‌های عظیم بار آورده و در مرحله‌ای از اجرا، به شکست انجامیده‌اند و هم بدین علت که طرح، کم‌ترین سازگاری را با وضعیت امروز کشور و جهان ندارد. یعنی فاقد سازگاری‌هایی است که طرح‌هایی از نوع استبداد فراگیر کلیسا در قرون وسطی و استبدادهای فراگیر نازیها و استالینیستها در قرن بیستم با وضعیت داخلی و بین‌المللی زمان خود داشتند.

اما بخصوص این با حقوق ذاتی حیات انسان و با حقوق او بمثابه شهروند و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق ایران بمثابه عضو جامعه جهانی است که تضاد دارد. نه تنها این حقوق را انسان‌ها بمثابه فرد و بمثابه عضو جامعه و بمثابه جامعه دارند و خود باید به آنها عمل کنند و اختیار یک تن بر جان و مال و ناموس آنها، مزاحم عمل به حقوق است، بلکه اختیار مطلق که قدرت مطلق یک تن بر «جمع خلاق»، تعریف می‌شود - تعریف دیگری از آن ممکن نیست - ، با حق، نه تضاد نسبی که تضاد مطلق دارد. توضیح اینکه

● در رابطه قوا هرگاه یک طرف فعال مایشاء باشد (ولایت مطلقه) و طرف دیگر فعل‌پذیر کامل، رابطه قوایی که برقرار می‌شود، رابطه بازور مطلق با بی‌زور مطلق است. این رابطه ضد مطلق حق است. زیرا، در این رابطه، ترکیب پول و علم و فن و... و زور، کاربرد دارد. حق مطلقا کاربرد ندارد. زیرا این ترکیب بر ضد حق بوجود می‌آید. لذا، حق نمی‌تواند در ترکیب محل پیدا کند. حال اگر در ترکیب، حق جای زور را بگیرد، ترکیب پول و علم و فن و حق در ساختن و رشد، بنابراین، در رابطه حق با حق، کاربرد پیدا می‌کند. هم ولایت فقیه بی‌محل می‌شود و هم رابطه قوا برقرارکردنی نمی‌شود و هم شرکت همگان در رهبری میسر می‌گردد.

● بدین‌سان، هر انسان که به حقوق خود عمل کند و هر جامعه‌ای که به حقوق خود عمل کند، قدرت را بی‌محل می‌کند. بنابراین، اگر ولایت مطلقه فقیه کامل به عمل در نیامده است، بخاطر آشنائی ایرانیان به حقوق خود و تا اندازه‌ای عمل به این حقوق است. آن مانعی که قدرت نمی‌تواند از سر راه بردارد، حق است. حقوق بدین خاطر که ذاتی حیات هستند، بازداشتن انسان‌ها از عمل به حقوق، مرگ‌آور می‌شود و استبداد فراگیر، پیش از آنکه کشور را به گورستان بدل کند، از میان بر می‌خیزد. بدین خاطر است که استبدادها، بخصوص استبدادهای فراگیر، با انبوه مرگ و ویرانی که بیار می‌آورند و در میان انبوه مرگ و ویرانی، از میان بر می‌خیزند. و

● بدین خاطر است که، بنابر تجربه‌های تاریخی، اقلیت کوچکی که بر حق می‌ایستد، بر اقلیت صاحب ترکیب علم و پول و فن و زور و اکثریت بزرگ مطیع، پیروز می‌شود. پیروز می‌شود زیرا هم خود به حقوق عمل می‌کند و قواعد خشونت‌زدایی را بکار می‌برد و هم اکثریت بزرگ را از غفلت، غفلت از حقوق ذاتی خویش، بدر می‌آورد. انقلاب ایران این سان ممکن گشت. کاستی‌های آن انقلاب، از جمله، اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت، سبب شد حاکمیت استبدادی اقلیت صاحب امتیاز بر اکثریت بزرگ، بازسازی گردد. این بازسازی ممکن نمی‌شد اگر اکثریت بزرگ به خشونت تن نمی‌داد و وجدان همگانی به حقوق پدید می‌آمد و اگر نه همگان، بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم، به حقوق خود عمل می‌کردند.

بدین قرار، هرکس که رابطه حق با قدرت را بشناسد، درجا، راه کار را شناسایی می‌کند: وجدان مداوم به حقوق و عمل به حقوق و زور زدائی به یمن خشونت‌زدائی از راه بکار بستن قواعد آن.

وضعیت سنجی یک صد و شصت و ششم:

آنگ سان سوچی و قدرت؟

۲۳ شهریور ۱۳۹۶ برابر ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۷

*** وضعیت روهینگایی‌ها در ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۷، روزی که آنگ سان سوچی از شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل منصرف شد:**

روزنامه لوموند (۱۳ نوامبر)، در خبر انصراف آنگ سان سوچی از شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، وضعیت روهینگایها را، از زبان مقامات سازمان ملل متحد، این‌سان گزارش کرده است:

● نخست وزیر برمه (نام پیشین که اینک میانمار خوانده می‌شود)، خانم آنگ سان سوچی، برنده جایزه نوبل صلح، در اجلاس ۲۰۱۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قول داد از حقوق روهینگاییها (منطقه زیست دوزخیان روی زمین در استان راخین) حمایت کند. قول داد قویاً با پیشداوریها و نارواداری مقابله کند. در همان حال که می‌گفت دولت حقوق انسان را رعایت خواهد کرد، از جامعه جهانی می‌خواست، تفاهم و بردباری نشان دهد. اینک، روزی پیش از تشکیل شورای امنیت برای رسیدگی به وضعیت مردمی که گرفتار «پاک سازی قومی» شده‌اند، سخنگویش اعلان می‌کند او، رئیس حکومت بیرمانی (میانمار)، در اجلاس این مجمع شرکت نمی‌کند.

● از ۲۵ اوت که ارتش میانمار، به قول زید رعد الحسین، کمیسر عالی سازمان ملل متحد در امر حقوق انسان، پاکسازی قومی را تصدی می‌کند تا ۱۳ سپتامبر،

۳۷۰ هزارتن به بنگلادش پناهنده شده‌اند. در مرز بنگلادش با بیرمانی، سازمانهای بین‌المللی که بکار امداد مشغولند، دیگر یارای امداد را ندارند. ۶۰ درصد پناهندگان را کودکان تشکیل می‌دهند و در میان آنان، صدها زخمی و بیمار وجود دارند. همه آنها گرسنه و تشنه‌اند. چادرها بهیچ‌رو کفایت نمی‌کنند.

● با آنکه روهینگائیها ده‌ها سال پیش در بیرمانی سکنی گزیده‌اند، از سال ۱۹۸۲، گرفتار تبعیض قومی و نژادی هستند. از آن تاریخ، آنها در کشوری که ۹۰ درصد ساکنانش بودائی هستند، خارجی تلقی می‌شوند و مهاجران غیر قانونی بشمارند.

● بر اطلاعاتی که لوموند انتشار داده است باید افزود که این مردم زمانی به این منطقه از بیرمانی مهاجرت کردند که هند مستعمره انگلستان بود و این مهاجرت، تغییر محل سکنی در درون هند تلقی می‌شد. مهاجران بخاطر یافتن کار مهاجرت می‌کردند. بنابراین، دولت میمانمار حق ندارد آنها را خارجی بداند.

● با توجه به این امر که جمع مهاجران پیش از این تاریخ و مهاجران کنونی افزون بر ۶۰۰ هزار تن است و شماری هم به هند و هر جای دیگر که توانسته‌اند، پناهنده شده‌اند، از جمعیت ۱/۱ میلیون روهینگائیها، شماری اندک در روهینگیا باقی نمانده‌اند و قول کمیسر حقوق بشر سازمان ملل متحد، در باره پاکسازی قومی توسط ارتش میانمار صحیح است. باوجوداین،

● روابط قوا در سطح جهان و در سطح منطقه، بدین‌خاطر که این پاک‌سازی را ممکن کرده‌اند، بسود روهینگائیها نیست. و از شورای امنیت نیز کاری ساخته نمی‌شود.

● امثال خامنه‌ای و آل سعود و... و نیز، اردوغان و روحانیان این و آن دین که توجیه‌گر خشونت‌گری هستند، بدین‌خاطر که چون خامنه‌ای، «النصر بالرعب» را روش و اسلام را وسیله توجیه قدرت خویش کرده‌اند، در شمار مسئولان طراز اول اسلام ستیزی و اسلام‌هراسی هستند که اینک وسیله توجیه پاکسازی قومی شده است. مسئولان ردیف اول این جنایت و جنایتهای بسیار دیگر نیز هستند.

* آنگ سان سوچی چرا زبان امثال ترامپ و خامنه‌ای و نتان یاهو و... را پیدا کرده است؟:

۱. آنگ سان سوچی، برنده جایزه نوبل صلح است. این جایزه را بخاطر دفاع از حقوق انسان و مبارزه برای استقرار دموکراسی در میانمار، دریافت کرده است. او سالهای دراز را در زندان و حصر خانگی گذرانده است، در تمامی آن سالها افکار عمومی جهان از او حمایت کرده است. اگر امروز او «مبارزه با تروریسم» را وسیله توجیه پاکسازی قومی می‌کند، آیا تقصیر حقوق انسان و دموکراسی است؟ نه. کسی هم تقصیر را به گردن حقوق انسان و دموکراسی نیانداخته است. آیا تقصیر شخص آنگ سان سوچی است؟ خامنه‌ای هم او را مقصر می‌شناسد و هم کمیته نوبل را و می‌گوید: فاتحه جایزه نوبل صلح خوانده شد. طرفه اینکه در همان ماهی اینگونه سخن می‌گوید که، در سال ۶۷، خود او «رئیس جمهوری» بود و چند هزار (بنا بر خاطرات منتظری، ۲۷۰۰ تا ۳۷۰۰ و بنا بر فهرست اسامی قربانیان جنایت، قریب ۶۰۰۰)، تن اعدام شدند. در همان زمان و پس از آن، زمانی که او «رهبر» و هاشمی رفسنجانی «رئیس جمهوری» بودند، قیام مردم چند شهر ایران را به خاک و خون کشیدند. بدستور او، قتل‌های سیاسی انجام گرفتند (فروهرها و نویسندگان و روشنفکران و نزدیک به ۴۵۰ تن دیگر که فهرستی از اسامی آنها ترتیب داده شده است). باز به دستور او، در سال ۱۳۸۸، مردم در جنبش همگانی را به رگبارهای مسلسلها سپردند و زندان کهریزک او نماد جنایت پیشگی در مقیاس جهان شد. در دولت ولایت مطلقه فقیه، شمار مهاجران از ایران، دست‌کم سه برابر کل جمعیت روهینگای‌ها است. آیا خمینی و خامنه‌ای این جنایت‌ها را «مبارزه با تروریسم» نمی‌خواندند و همچنان نمی‌خوانند؟

۲. تقصیر نه با حقوق انسان است و نه با دین بودائی و نه با جایزه نوبل صلح و جایزه دهندگان. راستی این است که در دادن جایزه، متأسفانه، ملاحظات سیاسی و غیر آن، رعایت می‌شوند. اما در مواردی از این نوع، جایزه بخاطر تعمیم دموکراسی و ایجاد وجدان همگانی به حقوق انسان و برانگیختن به عمل به حقوق و رعایت حقوق، داده شده است. تقصیر با تغییر رابطه است: رابطه با حقوق وقتی جای به رابطه با قدرت داد و انسان‌ها آلت فعل قدرت شدند، اگر عامل جنایت نشوند، توجیه‌گر آن می‌شوند. نخست چند واقعیت که حقیقت نیز هستند را شناسائی کنیم:

۲/۱. زور را همگان نمی‌توانند بکاربرند بی‌آنکه گرفتار مرگ و ویرانی همگانی شوند. حقوق را همگان می‌توانند بکار برند و گرفتار مرگ و ویرانی نشوند. و نیز، اگر همگان به حقوق عمل کنند، پای زور بمیان نمی‌آید و رشد می‌کنند. هر شهروند و جامعه شهروندان نظام اجتماعی باز و فضای بی‌کران معنویت را باز می‌یابند.

۲/۲. هر وضعیت و موقعیتی اندیشه راهنمای خود را می‌طلبد: آنگ سان سوچی، در وضعیت و موقعیت استقامت، اگر بیان قدرت در سر داشت، به استقامت توانا نمی‌شد. فکر راهنمای او، حقوق انسان و دموکراسی را در برداشت. حال آنکه، در وضعیت و موقعیت، نخست وزیر کشوری که، در آن، ارتش کودتاچی هنوز «قدرت اول» است، اگر بخواهد به اندیشه راهنمای دوران استقامت عمل کند، یا باید توانائی تغییر ساختار دولت را داشته باشد و یا توسط قدرت حذف می‌شود. این همان مشکلی است که خمینی نیز با آن روبرو شد. او بیراهه تسلیم شدن را در پیش گرفت و زندانی ساختار قدرت و آلت فعل آن شد. این شد که اندیشه راهنمای انقلاب ایران را با اسلام من درآوردی ولایت مطلقه فقیه جانشین کرد.

برای آنکه رابطه مرام با قدرت را باز هم ملموس‌تر کنیم، این قسمت از خاطرات غلامحسین بیگدلی را نقل می‌کنیم: او افسر ارتش و زمانی آجودان

اشرف پهلوی بود. سپس کمونیست شد و به فرقه دموکرات پیوست. پس از شکست فرقه، به قلمرو امپراطوری روسیه گریخت. در آن قلمرو، آنچه دید را ضد باورهای خود یافت و زبان به انتقاد گشود. هم‌مراهایش او را به ک.گ.ب. (سازمان اطلاعات و امنیت مخوف استالین) لو دادند. «دادگاه» استالینی، او را محکوم به کار اجباری در سبیری بمدت ۲۵ سال کرد.

بنابر خاطرات او، در ایران، کشور مسلمان، کمونیست می‌شود. پس از محکومیت، در طول راه به سبیری که فقر غذائی یکی از سختی‌های هستی‌ستان آن بوده است، اسلام را باز می‌یابد و ده تنی را می‌یابد که مسلمان بوده‌اند. با یکدیگر هم‌پیمان می‌شوند که به اتفاق در برابر مرگ بر اثر سرما و فقر غذائی و بیگاری و تحقیر و محرومیت از مداوا و...، مقاومت کنند. در سبیری شمار آنها افزون بر ۲۰۰ تن می‌شود. جامعه برخوردار از نظام شورائی و تعاونی تشکیل می‌دهند و بر ایستادگی، در برابر سختی‌های هستی‌ستان، توانا می‌شوند. در پایان ۷ سال از زندانی آزاد می‌شود که هیچ محکومی نباید از آن زنده بیرون می‌آمد. علت رهائی، مرگ استالین. او به باکو باز می‌گردد. یکبار دیگر دانشجوی می‌شود و از دانشجویی به استادی می‌رسد و در پی انقلاب ایران، به وطن باز می‌گردد. تا این هنگام، او ۴۰ کتاب تألیف کرده است.

در مقام توضیح، آسان این است که بگوئیم: او نه درک درستی از اسلام داشت و نه درک صحیحی از کمونیسم. نسبت به فقر و تیره‌بختی اکثریت مردم کشور حساس شد و چاره‌کار را کمونیسم دانست و کمونیست شد. در مهاجرت به باکو، سرخورده شد و استقامت در برابر مرگ محتوم، اندیشه راهنما می‌خواست و او جز اسلام، فکر راهنمای دیگری، در دسترس نیافت.

اما در ساختن این توجیه، از دو عامل مهم غفلت شده است: یکی قدرت و دیگری استخدام مرام توسط قدرت. او به فرقه دموکرات پیوست زیرا برای باور بود که قدرت وسیله است و اگر این وسیله برای به اجرا گذاشتن کمونیسم بکار رود، رنجبران، از رنج فقر و تیره‌بختی رها می‌شوند. استالین هم همین باور را

داشت. همه آنها که درک صحیحی از قدرت ندارند، نیز همین باور را داشتند (خمینی و...) و دارند. آیا بیگدلی استاد دانشگاه دریافته است که نسبت مرام با قدرت نسبت پنبه و آتش است و قدرت مرام را با از خود بیگانه و میان تهی کردن می‌سوزاند؟ پاسخ این پرسش نیازمند مطالعه کارها و زندگی او از زمان بازگشت از سفر مرگ است.

۳. بدین سان، در وضعیت و موقعیت ایستادگی در برابر قدرتی که انسان را فاقد حقوق می‌داند و محکوم به فجیع‌ترین مرگ‌ها می‌کند، اسلامی از نوع اسلام خمینی و خامنه‌ای و کمونیسمی از نوع کمونیسم لنین و استالین، بکار نمی‌آیند. اندیشه راهنمایی بکار می‌آید که افق معنویت را که بدون گشوده شدنش، استقامتی از این نوع ممکن نیست، بروی انسان بگشاید و دموکراسی شورائی و تعاون به یمن عمل به حقوق و رعایت حقوق یکدیگر را راه و روش بشناسد. چنانکه اسلام ولایت مطلقه فقیه مطلقا بکار انقلاب نمی‌آمد و هرگاه بر زبان می‌آمد، جنبش همگانی را فرو می‌خواباند، بکار آن استقامت هم نمی‌آمد. مارکسیسم از خود بیگانه شده توسط لنین و بسیار بیشتر از او استالین نیز، بکار تسلیم محض شدن می‌آمد و نه استقامت.

آنگ سان سوچی هم با آن فکر راهنما که در برابر استبداد ارتشیان مقاومت می‌کرد، نمی‌تواند همکار ارتشیان در دولت بگردد. پس، یا باید ساختار دولت و فکر راهنمای ارتشیان تغییر کنند و یا طرز فکر و رویه خانم نخست وزیر. در سال پیش، او از جهانیان خواسته بود، تفاهم و بردباری شیوه کنند. اما برای اینکه جهانیان تفاهم و بردباری شیوه کنند، او باید همان آنگ سان سوچی دوران مقاومت بماند. او باید بر حق بایستد و بداند که بر فرض وجود سازمان تروری که گویا ارتش با آن می‌جنگد، ترور فرآورده رابطه مسلط - زیر سلطه است. راهکار پاکسازی قومی و نژادی نیست، راهکار بازکردن مدار بسته مسلط - زیر سلطه، مبارزه با تبعیض‌ها، شناختن

حقوق روهینگیائی‌ها بمثابه انسان و حقوق آنها بمثابه شهروند و عضو جامعه شناختن و شریک کردن آنها در برخورداری از حقوق ملی و همگانی کردن امکانات رشد انسان و عمران طبیعت است.

او می‌تواند - همچنان که خمینی و... نیز می‌توانستند - پیش‌روی آتش خشونت‌تی که جنگل زندگی را در تمامی روی زمین می‌سوزاند، در بکاربردن این راهکار، الگو بگردد، راهکاری که نظام جهانی سلطه‌گر- زیر سلطه، بر آن پرده کشیده است تا دیده نشود.

۴. از آنگ سان سوچی، «نمی‌توانم و فاقد امکان هستم»، پذیرفته نیست. چرا که ساختار قدرتی که پاکسازی قومی و نژادی و سازماندهی جنایت را ممکن می‌کند، ساختاری نیست که بتوان از راه عمل در درون آن و همکاری با متصدیان جنایت و یا رویه کردن مماشات، اصلاحش کرد. تغییرش باید داد. این تغییر نیازمند وارد شدن جامعه مدنی به صحنه و برخورداری شهروندان از حقوق شهروندی است. چاره کار گفتن حقیقت و تمام حقیقت به مردم و شرکت دادن مردم در تغییرکردن و تغییر دادن است. این رویه بسا سبب کودتا بگردد. در این صورت، آنگ سان سوچی به انسان‌های گرانقدری می‌پیوندد که در کشورهای مختلف جهان، از جمله در کشورهای آسیائی، از مهره‌ای در ساختار قدرت گشتن سرباز زدند و نمادهای ایستادگی بر حق شدند. آنها تردید نداشتند و ندارند که آن راه که به آشتی انسان‌ها در حقوقمندی می‌انجامد، این راه است. با وجود این،

۴/۱. این واقعیت را فاش باید گفت که دین یا مرام، هرچه باشد، در زمان تجویزکردن و مشروعیت بخشیدن به خشونت، از خود بیگانه می‌شود. اگر نشود، با آنچه هست، توانا به تجویز خشونت نمی‌شود. اگر این مرام حقوق انسان باشد، از آنجا که بکاربردن زور مانع از آن می‌شود که انسان به این حقوق عمل کند، ممکن نیست بتواند اعمال خشونت را تجویز کند. لاجرم، پای

مصلحت بمیان می‌آید و بنام مصلحت - که در این مورد مبارزه با تروریسم است! - خشونت توجیه می‌شود. مورد پاکسازی قومی و نژادی، با شفافیت تمام، براهل خرد معلوم می‌کند که مصلحت بیرون از حق، عین مفسدت است. مصلحت‌هایی از این نوع، سرانجام سبب از خود بیگانه شدن فکر راهنمای جانبدار حقوق انسان می‌گردد. همگانی‌ترین نوع این از خود بیگانگی، نوع تبعیض نژادی و قومی و جنسی و ملی است: انسان‌هایی هستند که برخوردار از حقوق هستند و دون انسان‌هایی هستند که برخوردار از این حقوق نیستند. قول هگل. و یا انسان‌هایی شعور و توانائی برخوردار از حقوق خود را دارند و انسان‌هایی این شعور و توانائی را ندارند و مانع برخورداری باشعورها نیز می‌شوند. این ممانعت است که باید از میان برداشت. حقوق انسان را اگر با «ارزشهای غرب» و یا اسلام توجیه‌گر ولایت فقیه و یا دین بودائی توجیه‌کننده خشونت، جان‌نشین کنیم، در می‌یابیم چرا زبان ترامپ و نتان یا هو و خامنه‌ای یکی است. و چرا آنگ سان سوچی، در مقام توجیه، همان زبان را بکار می‌برد؛

۴/۲. روشن است که قدرت نیاز به توجیه دارد. بسیاریند که می‌گویند اگر دین یا مرام بیان قدرت نباشد چگونه قدرت می‌تواند آن را در توجیه خود بکار برد؟ مثال بالا، (حقوق انسان بمثابة مرام) روشن می‌کند که وقتی هم فکر راهنمائی بیان قدرت نیست، با پا درمیانی مصلحت، می‌تواند در بیان قدرت از خود بیگانه شود. امر مهمی که همگان باید بدان توجه کنند این است:

دین یا مرامی که بیان استقلال و آزادی باشد و انسان‌هایی آنرا اندیشه راهنمای خود کنند، بنابراین که راهبر به عمل به حقوق است، نه تنها آنها را به برقرار کردن رابطه قوا بر نمی‌انگیزد، بلکه از برقرار کردن چنین رابطه‌ای منع نیز می‌کند. از این رو، ممکن نیست نخست فکرراهنما از خود بیگانه بگردد. نخست انسان‌ها هستند که با غفلت از حقوق خویش، با غفلت از استقلال و آزادی خویش، رابطه قوا برقرار می‌کنند و در این رابطه، طرف مسلط دین یا مرام را در بیان قدرت تجویز کننده بکار بردن

ترکیبی از زور و پول و علم و فن و... بر ضد زیر سلطه‌ها از خود بیگانه می‌کند. و طرف زیر سلطه آنرا، در توجیه تسلیم‌پذیری از خود بیگانه می‌کند.

۴/۳. وقتی زیر سلطه زندگی در وضعیت و موقعیت زیر سلطه را غیر قابل تحمل می‌یابد و سلطه‌گر بطور روز افزون غیر قابل تحمل‌ترش می‌کند، ناگزیر، یکی از سه راهکار در پیش می‌گیرد:

● بازجستن اندیشه راهنما بمثابة بیان استقلال و آزادی (مورفولوژی انقلاب ایران بنابر تحقیق پل ویی و خسرو خاور و مواردی از نوع مورد بیگدلی) و بکاربردن آن در عمل به حقوق و در برقرار کردن رابطه حق با حق و به جنبش و استقامت در جنبش روی آوردن و یا

● همچنان در اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت ماندن (اکثریت بزرگ مردم جهان، از جمله مردم ساکن روهینگیا) و یا

● غافل از این واقعیت که ناتوانی حاصل غفلت از حقوق و عمل به حقوق و تن دادن به حکم زور است، به زور ناتوان گردان پناه می‌برند و به خشونت می‌گروند. آنها که شکار مسلط‌ها و آلت فعل آنها در توجیه خشونت‌گستری می‌شوند، اینان هستند.

۴/۴. بدین سان، همانطور که عذر آنگ سان سوچی پذیرفته نیست، عذر مردم روهینگیا و مردم فلسطین و مردم ایران و مردم یمن و مردم عراق و مردم سوریه و مردم افغانستان و مردم پاکستان و مردم عربستان و مردم مصر و مردم... نیز پذیرفته نیست. تا زمانی که راهکار اول را بر نگزینند، در دوزخی که خود نیز هیزم‌کش آن هستند، زندگی می‌کنند، زندگی در دوزخ.

و کار آنها که نقش بدیل را بر عهده دارند، «محکوم می‌کنم» و یا «معلوم نیست تقصیر کیست» و... نیست. بلکه شناسائی امر واقع است انسان که هست تا که خود به زبان درآید و رابطه‌ها را بازشناساند. افزون بر چونی، بدیل را از چرائی نیز آگاه کند و او در همان حال که به

مسلط‌ها هشدار می‌دهد که تا ویران نشوند ویران نمی‌کنند، مدار بسته
رابطه مسلط - زیر سلطه را بروی زیر سلطه‌ها بگشاید.

وضعیت سنجی یک صد و شصت و هفتم:

همه پرسى در كردستان عراق و وضعيتى كه رژيم

ايران را در آن قرار داده است؟:

۳۰ شهریور ۱۳۹۶ برابر ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۷

* وضعیتی که همه‌پرسی در کردستان عراق در عراق و کشورهای همسایه پدید می‌آورد:

● کردستان عراق هم مرز است با ایران و ترکیه و سوریه. بنابراین، هیچ معبر زمینی و هوایی و دریائی به بیرون خود ندارد. با وجود این، با کردنشین‌های این کشورها همسایه است. غیر از عراق که عرب نشین است؛

● هرگاه این کشورها مرزها را ببندند، کردستان عراق از لحاظ اقتصادی وضعیت سختی پیدا می‌کند. از قرار دادهای نفت و گاز با روسیه و ترکیه، سخن بمیان است. روسیه راهی جز ترکیه و ایران، برای جریان دادن گاز و یا نفت این منطقه ندارد. هرگاه قراردادهای واقیعت داشته باشند و به بهره برداری بیانجامند و به خارج از کردستان عراق جریان پیدا کند، بدان معنی است که مخالفت ترکیه و ایران (اگر از طریق ایران جریان پیدا کند)، مخالفت زبانی بوده است.

● در حال حاضر، در منطقه، تنها اسرائیل است که حامی همه پرسى برای استقلال کردستان عراق است. طرفه این‌که اسرائیل این حق را نه تنها برای ساکنان اصلی فلسطین قائل نیست که هم اکنون «شهروند اسرائیل» بشمارند،

بلکه حاضر نیست بگذارد فلسطینی‌ها در آنچه از فلسطین برای آنها مانده است، یک کشور پیدا کنند.

کشورهای منطقه و کشورهای بیرون از منطقه، با همه پرس‌های بارزانی مخالفت می‌کنند. خود او هم می‌گوید اگر پیشنهاد جای‌گزین به او نشود، همه پرس‌ها را انجام خواهد داد:

☉ رژیم‌های ترکیه و ایران تهدید می‌کنند که مرزها را خواهند بست. اردوغان تهدید به وضع تحریم‌ها نیز می‌کند. اما این دو تهدید به حمله نظامی نکرده‌اند؛
☉ در عراق، مجلس و دیوان عالی کشور، همه پرس‌ها در کردستان را غیر قانونی خوانده‌اند؛

☉ در عراق، کسانی چون نوری‌المالکی، نخست وزیر پیشین عراق می‌گویند: اجازه نمی‌دهیم اسرائیل دومی پدید آید؛

☉ عراق بمثابه کشور، بعد از جنگ جهانی اول و شکست امپراطوری عثمانی، توسط انگلستان ایجاد شد. آیا از مردمی که اتباع کشور عراق خوانده شدند، پرسیده شد حاضرند با یکدیگر در یک کشور زندگی کنند؟ نه. آن‌ها تمایل به الحاق به ایران نیز ابراز شد. بنابراین که پیدایش عراق نتیجه توافق اقوام ساکن آن نبوده است، هر یک از آنان حق دارد نخواهد عضوی از جامعه عراق بماند.
الا این‌که

☉ قانون اساسی جدید عراق، با مشارکت متصدیان کردستان عراق تهیه شده و در همه پرس‌ها، کردها نیز به آن رأی داده‌اند. رئیس جمهوری عراق کرد است. کردها در مجلس عراق عضویت دارند. در حکومت عراق، وزیران کرد شرکت دارند. بنابراین، شکستن تعهد وقتی پای کشوری با موجودیتی که دارد، در میان است، به استناد همه پرس‌ها، تعهدی نه برای دولت عراق و نه برای کشورهای دیگر، ایجاد نمی‌کند. آنها متعهد به رعایت نتایج همه پرس‌ها نیستند. مگر این‌که حکومت خودمختار کردستان، دلایل قطعی در اختیار داشته باشد برای اثبات اجرا نشدن قانون اساسی توسط دولت عراق. هرگاه این دلایل وجود داشته باشند،

قدم نخست، مراجعه به مرجع ذیصلاحیت، با هدف ناگزیر کردن دولت عراق به اجرای بی‌کم و کاست قانون اساسی است. وگرنه، نه در عراق و نه در منطقه، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود؛

● استقلال و آزادی دو حق از حقوق ذاتی حیات هر انسان هستند. علی‌الاصول، هر انسان و هر جامعه‌ای حق برخورداری از این دو حق را دارند. باوجود این، برخورداری از این دو حق باید واقعی باشد. در منطقه‌ای که مجلس آن تعطیل است و پس از دو سال، تنها برای رأی دادن به همه پرس‌و‌پرسی تشکیل جلسه می‌دهد، آزادی‌ها رعایت نمی‌شوند و برابر گزارش‌های سازمان‌های مدافع حقوق بشر، حکومت خودمختار این حقوق را رعایت نمی‌کند و فساد، با فساد در قسمت عرب نشین عراق، برابری می‌کند، آزادی که از استقلال جدائی ناپذیر است، وجود ندارد. بدون آزادی، استقلال نیز وجود پیدا نمی‌کند. به سخن دقیق، هرگاه در کردستان عراق شهروندان از حقوق انسانی و شهروندی خویش برخوردار بودند و بخصوص دو آزادی (اجتماعات و مطبوعات = جریان آزاد اندیشه‌ها و داده‌ها و اطلاعات) وجود می‌داشتند، بدون نیاز به همه پرس‌و‌پرسی، مردم این منطقه از استقلال هم برخوردار بودند. و نیز،

● استقلال و آزادی وضعیت سازگار با خود را طلب می‌کنند: ترتیب اجتماع در حمایت از همه پرس‌و‌پرسی، با وجود پرچم اسرائیل، گویای استقلال طلبی نیست. افزون بر این، استقلال توانمندی است، ناتوان‌تر شدن و کردن نیست. با تجزیه عراق، عراق بمثابه یک کشور ضعیف می‌شود. هر دو قسمت ضعیف می‌شوند. هرگاه پویائی تجزیه سبب تجزیه منطقه شیعه نشین از منطقه سنی نشین نیز بگردد، یک کشور به سه واحد ناتوان تجزیه شده است. این سه واحد، حتی برای زندگی روزمره خود، چه رسد به فروش نفت و گاز و بکاربردن درآمد آن، نیازمند وابستگی به قدرتی می‌شوند که موجودیت آنها را حفظ کند.

آیا کسی هست که نمی‌داند اسرائیل طرح تجزیه کشورهای منطقه را در سال ۱۹۸۰ تهیه کرده و ۳۷ سال است که در کار اجرای این طرح است؟ حمایتش از همه پرسی در کردستان عراق، دلیلی جز اجرای این طرح دارد؟

• این سخن که کردها بزرگ‌ترین قوم در جهانند که کشوری از خود ندارد، حذف کردن تاریخ از وضعیت سنجی با هدف راست را دروغ کردن است. در حقیقت، اگر عراق با توافق ساکنان آن بوجود نیامده است. زندگی مشترک اقوام ایرانی، افزون بر ۳ هزار سال تاریخ دارد. ایران با توافق هفت قوم بوجود آمد و نخست قوم کرد بر این کشور حکومت کرد. پس از مادها، نوبت به پارس‌ها و بعد از آنها به پارتها و سپس به اقوام دیگر رسید که جانشین مادها شوند. بنابراین، کردها بانیان ایرانند.

هرگاه مردم ایران از پنج دسته حقوق خویش برخوردار بودند و همبستگی کامل بود، وضعیت دیگر می‌شد. در حقیقت، مرزهای کشورهای منطقه، از جمله ایران را تعادل قوا پدید آورده‌اند و نه حقوق. هرگاه بنا بر آن می‌شد که اقوام تشکیل دهنده هریک از کشورها، برپایه حقوق، کشور پیدا کنند، در منطقه اتحادیه‌ها پدید می‌آمدند سازگار با رشد انسان و عمران طبیعت. از جمله هم اتحادیه ایران و کردهای جدا افتاده از وطن میسر می‌شد و هم اتحادیه بزرگ‌تر که، در آن، کردها نقش ملاط را پیدا می‌کردند و عامل صلح و ثبات و رشد همه مردم منطقه می‌شدند شکل می‌گرفت. در وضعیت کنونی نیز، سیاست ایران، اگر برخوردار از استقلال و آزادی بود، حمایت از کردها و همه دیگر اقوامی می‌شد که در بنای ایران شرکت داشته‌اند و در بیرون از مرزهای زور فرموده زندگی می‌کنند.

• حاصل سخن این‌که وضعیت در خاورمیانه، با وضعیت در اتحادیه اروپا فرق می‌کند. در این اتحادیه، هر قوم که خود را ثروتمند می‌یابد، مایل به جدائی است. زیرا نمی‌خواهد مالیاتی که می‌دهد خرج مناطق فقیر نشین شود (مورد اسپانیا و ایتالیا). جدائی طلبان مطمئن هستند که در اتحادیه

اروپا می‌مانند و محاسبه کرده‌اند که وضعیت اقتصادی بهتری نیز پیدا می‌کنند. با وجود این، در انگلستان و اسپانیا و در ایتالیا، مخالفان تجزیه هشدار می‌دهند که هر اندازه این کشورها ضعیف‌تر بگردند، سلطه آلمان و فرانسه (بسیاری می‌گویند فرانسه نیز موقعیت فرودست آلمان را پیدا می‌کند) بر اروپا قطعی‌تر می‌شود. تا این هنگام، این واقعیت تنها عامل بازدارنده تجزیه این کشورها بوده است.

در عراق جنگ زده و در ایران ملاتاریا زده و در ترکیه که خطر تجزیه یکی از عوامل گرایش دولت به استبداد است و در سوریه و مصر، تجزیه، ضعف را تشدید می‌کند. حال این که اتحاد ملی و اتحاد منطقه‌ای وسیله مؤثر برای رها کردن منطقه از سلطه قدرتهای فرامنطقه‌ای و رها شدن از استبدادهای حاکم بر این کشورها است.

* موقعیت رژیم ولایت مطلقه فقیه در منطقه در صورت تجزیه عراق:

☉ از نظر داخلی، با توجه به این واقعیت که وضعیت امروز عراق فرآورده استبداد بعضی‌ها بر این کشور است، باید مطمئن شد که تشدید سرکوب را رویه کردن، رشته‌های همبستگی را که هم اکنون سست شده‌اند، می‌برد و ایران را گرفتار وضعیت عراق می‌کند. واقعیتی که از انقلاب بدین سو، مرتب بازگو می‌کنیم اینک در عراق قابل مشاهده است: رژیم ولایت مطلقه فقیه ایران را به لبه پرتگاه تجزیه می‌برد.

راهکاری که می‌تواند ایران و منطقه را از جنگ مرگ و ویرانی آور برهد، برخوردار شدن ایرانیان از همه حقوق خویش، بنابراین، استقرار مردم سالاری واقعی و از میان برخاستن تبعیض‌ها است. کشورهای با این نظام اجتماعی - سیاسی باز، در منطقه، می‌تواند نقش حامی هر جماعتی را برعهده بگیرد که به

حقوقش تجاوز می‌شود و می‌تواند عامل تحول به استقلال و آزادی در کل منطقه بگردد.

در حال حاضر، رژیم ولایت مطلقه فقیه، هم در موقعیت ضعف قرار می‌گیرد و هم خود عامل توجیه تمایل به تجزیه است؛
● در آنچه به عراق مربوط می‌شود، تا این هنگام، رژیم ولایت فقیه می‌توانست نقش خود را برای دو طرف، ضرور بنمایاند. با هر دو طرف رابطه داشته باشد، بی‌آنکه مغضوب یکی از دو طرف بگردد. اما از این پس، موقعیت سختی پیدا می‌کند. زیرا اگر جانب بخش عرب نشین عراق را بگیرد، ناگزیر باید رویه خصمانه با کردستان بعد از همه پرسی را اتخاذ کند، با پی‌آمدها که خواهد داشت. اما اگر جانب کردها را بگیرد، افزون بر سنی‌ها، مغضوب شیعه‌های عراق نیز می‌شود.

● هرگاه دولت مرکزی عراق مناطق نفت خیز را خود تصرف کند و منطقه کرد نشین از آن محروم بماند، بسا منطقه عرب نشین همان رویه را درپیش بگیرد که مناطق ثروتمند کشورهای اروپائی. در اینصورت، انگیزه‌ای هم برای جنگ با کردها پیدا نمی‌کند. این مناطق سنی نشین هستند و با تقسیم ثروت دو بخش شیعه و سنی نشین می‌توانند به تفاهم برسند. این عراق سودی در عضویت در «هلال شیعه» پیدا نمی‌کند. راه زمینی اتصال به سوریه و لبنان نیز بسته می‌شود. فرض دیگر این است که بر سر منابع نفت و گاز کار به جنگ بکشد. ورود رژیم ولایت فقیه، در این جنگ، سبب تشدید مغضوبیت ایرانیان در منطقه می‌شود. وضع بغایت وخیم‌تر می‌شود هرگاه اسرائیل در کردستان حضور مداومی پیدا کند. با توجه به این امر که ایران هم اکنون در محاصره پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی امریکا و اسرائیل است، رژیم ولایت فقیه که مدعی است کردستان عراق را از چنگ داعش بدر آورده است، با کردستانی روبرو می‌شود که به اسرائیل امکان حضور در مرزهای ایران را داده است. از اینرو، در نامه اسد به

خامنه‌ای، از منظر وضعیتی باید نگرست که ایران در عراق و منطقه پیدا کرده است:

☺ نامه بشار اسد به خامنه‌ای که شاخه تبلیغاتی خامنه‌ای انتشار داده است، چند وظیفه‌ای است:

۱. نفرت از ایران - که ایرانیان از قیافه و زبان بازیکنان فوتبال و تماشاگران سوری شنیدند و دیدند - واقعیت ندارد. محبوبیت ایران واقعیت دارد. اما نامه کسی که خود مغضوب مردم سوریه و کشورهای عرب است و نمایندگی از مردم سوریه ندارد، گویای محبوبیت ایران در سوریه نمی‌شود؛

۲. پیش از تشکیل مجمع عمومی سازمان ملل متحد، وسائل ارتباط جمعی به اطلاع جهانیان رساندند که ایران و کره شمالی، موضوع‌های محوری این اجلاس خواهند بود. پس، رژیم می‌دانست که «برجام» و نقشش در منطقه، از موضوع‌های اصلی سخنان ترامپ خواهد بود. در حقیقت، در جلسه عمومی سازمان ملل متحد، ترامپ رژیم ایران را استبدادی و مردم ایران را مخالف آن توصیف کرد و گفت: این رژیم، بعد از ارتش امریکا، بیشترین ترس را از مردم خود دارد. این رژیم حامی تروریسم است و در امور کشورهای منطقه دخالت نظامی می‌کند و او از اینکه امریکا برجام را امضاء کرده است، شرمگین است و در این توافق نمی‌ماند (وزیر خارجه‌اش توضیح داد: مگر اینکه اصلاح شود، یعنی تعهدهای دیگری به ایران تحمل شود: کامل شدن بازرسی‌ها و دائمی شدن توافق وین و خودداری از ساخت موشک‌های دوربرد). پس دستگاه ولایت فقیه لازم دید پیشاپیش، مدرک ارائه کند که داعش را نه امریکا و متحدانش که ایران و متحدانش در حال از میان برداشتن هستند. و

۳. هزینه‌های سنگینی که رژیم سوریه و جنگ داخلی آن به پای ایران گذاشته است، بیهوده نبوده است: در سوریه، ایران و روسیه بر امریکا و متحدانش در منطقه غلبه کرده‌اند. و

۴. پیروزی ارتش عراق بر داعش در واپسین مناطق واقع در مرز عراق و سوریه، به «هلال شیعه» واقعیت می‌بخشد. زیرا ارتش سوریه نیز دارد به مرز سوریه با عراق می‌رسد. الا این‌که

☉ حتی اگر کردستان بعد از همه پرسی راه عبور باشد، «هلال شیعه» دیگر نه کمربند قدرت که کمربند ضعف و ناتوانی است. توضیح این‌که

۱. بر فرض که منابع نفت و گاز شمال و جنوب عراق در اختیار دولت عراق قرار بگیرد و سنی‌های عراق نیز سود خود را در این ببینند که با سیاست رژیم ایران، برای مدتی طولانی همداستان شوند، جدائی کردستان از عراق، سبب تضعیف عراق نمی‌شود و بر فرض که دولت بشار اسد بر سوریه حاکم بگردد، «هلال شیعه»، نه کمربند ضعف که کمربند قوت می‌شود.

۲. اما احتمال تحقق این فرض، ناچیز است. نه تنها سنی‌های عراق که شیعه‌های عراق نیز حاضر نمی‌شوند از دنیای عرب و نیز از اکثریت بزرگ سنی در جهان جدا شوند و وسیله رژیم ایران در کشور خود و منطقه بگردند. علت شکست مأموریت شاهرودی هم همین است:

☉ شاهرودی، «رئیس مجمع تشخیص مصلحت» مأمور شد به نجف برود هم برای گفتگو در باره انتخابات سال آینده عراق و هم برای گفتگو در باره جانشین خامنه‌ای. به قرار اطلاع واصل از عراق، او موفق به انجام مأموریت خویش نشده است. در حقیقت، در حال حاضر، شیعه‌های عراق نیز همداستان نیستند. نجف نیز قویاً خواستار آن شده است که جانشین خامنه‌ای با موافقت مراجع دو حوزه نجف و قم تعیین بگردد. خامنه‌ای و «مجلس خبرگان» که اینک تشکیل است نسبت به خواست نجف که نه تنها نزد شیعه بیرون از ایران، بلکه در شیعه ایران نیز مقام اول را جسته است، نمی‌توانند لاقید بمانند. در این وضعیت، هرگاه رژیم نخواهد شیعه‌های عراق را با سنی‌ها در مخالفت با خود همداستان کند، ناگزیر است از مداخله‌های خود بکاهد. وگرنه، به دنبال کاهش صادرات ایران به عراق، نوبت به افزایش بیزاری از ایران خواهد رسید.

بدین‌قرار، رژیم‌های حاکم بر کشورهای منطقه، بجای آن‌که اسباب اتحادیه بزرگی را فراهم کنند که توانا به دفاع از استقلال و آزادی کشورها و رشد آنها در استقلال و آزادی باشد، وسیله قوت گرفتن تمایلهای جدائی‌طلبانه شده‌اند. اما مردم این کشورها چرا اندر نیابند که استقلال و آزادی از یکدیگر و از حقوق دیگر جدائی ناپذیر هستند و نشانه برخورداری از حقوق، توانائی ناشی از اتحاد و دوستی بر میزان حقوق و افزایش سرمایه اجتماعی و دیگر سرمایه‌ها و نیروهای محرکه و بکارگرفتن آنها در رشد انسان و عمران طبیعت است؟

وضعیت سنجی یک صد و شصت و هشتم:

زور بر ضد حق کار

۰۶ مهر ۱۳۹۶ برابر ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۷

*** چند امر واقع مستمر گویای از یاد رفتن حقی از حقوق که حق تولید است و بی قدر شدن تولید و تولیدکننده:**

☉ در ایران، میزان بیکاری دائم در افزایش است. هم بخاطر افزایش جمعیت و هم بخاطر مصرف محور بودن اقتصاد و گریز سرمایه از تولید. تحریم‌ها و جنگ‌های هفتگانه که رژیم، ایران را بدانها مبتلا کرده است و تهدید که مرتب تشدید می‌شوند، نا امنی و بی‌اعتمادی بی‌ار آورده است که عامل سوم بیکاری شده اند و هستند. این سه عامل، سبب شدند که بیکاری بحران بگردد. هم اکنون، «وزیر» کار و امور اجتماعی به صراحت می‌گوید اقتصاد ایران توانا به جذب بی‌کاران نیست؛

☉ هم‌زمان، بار تکفل سنگین‌تر و فقر گسترده‌تر می‌شود. گرفتاران فقر مطلق را که حکومت روحانی وعده می‌دهد آنها را از آن برهد، خود، ۱۱ میلیون نفر می‌انگارد. اما اگر بنا بر این باشد که برخورداری از نیازهای اولیه، یعنی غذا و مسکن و پوشاک و بهداشت را ملاک قرار دهیم، تنها، اقلیت جمعیت ایران بالای خط فقر قرار نمی‌گیرد؛

☉ آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی یا انواع خشونت‌ها که آتشی هستند افتاده بر هستی ایران، نیز در گسترش مداوم هستند. هرگاه کارهای کاذب را هم لحاظ

کنیم که آسیب اقتصادی و نیز اجتماعی هستند، اما در آمار آسیبها گنجانده نمی‌شوند، جامعه ایران را جامعه‌ای می‌یابیم که در جهنم زندگی می‌کند؛

☉ رهاکردن روستاها هم یک امر واقع مستمر از دوران پهلویها بدین سو است. در استبداد ولایت مطلقه فقیه، مهاجرت از روستاها وسعت و شدت گرفته است. در واقع، در ترکیب کار که بطور مستمر در تغییر است، از کار صنعتی و کشاورزی کاسته و برکارهای کاذب افزوده می‌شود؛

☉ بخش صنعت با ظرفیت کامل کار نمی‌کند. کارخانه‌های بسیاری تعطیل می‌شوند و وابستگی آنها به واردات از تجهیزات تا کالاهای واسط و از آنها تا مواد اولیه، دائم در افزایش است؛

☉ توانائی دولت بر سرمایه‌گذاری، بطور مستمر در کاهش است. حکومت روحانی هم پنهان نمی‌کند که پولی برای سرمایه‌گذاری در اختیار ندارد. بودجه تمام درآمد نفت را می‌بلعد و کسری آن همچنان افزایش می‌یابد. «بخش خصوصی» نیز تن به سرمایه‌گذاری نمی‌دهد. زیرا هم امنیت‌ها و منزلتها وجود ندارند و هم در اقتصاد مصرف محور، سرمایه تنها در کوتاه مدت و در جایی می‌تواند بکار افتد که میزان رانت حداکثر است. از این رو،

☉ استعدادها و سرمایه‌ها همچنان از کشور می‌گریزند. بنابراین ترکیب درخور نیروهای محرکه میسر نمی‌شود. عوامل تولید نیز از دسترس اقتصاد ایران خارج می‌شوند؛

☉ این ذهنیت که مردم فقیر بکار سرباز گشتن و به جنگ فرستاده شدن می‌آیند (با استناد به قوایی که در کشورهای عراق و سوریه و یمن و افغانستان می‌جنگند)، ذهنیت گردانندگان رژیم ولایت مطلقه فقیه است. بزرگ کردن مداوم سپاه و گسترش بسیج و گسیل مزدوران به جبهه‌های جنگ ترجمان این ذهنیت است؛

☉ از عواملی که ایران را بطور مداوم در بحران نگاه داشته‌اند، یکی این عامل ایجاد فرصت و دست‌آویز برای مداخله‌های قدرتهای انیرانی در ایران است. این

دخالت تنها از راه تحریمها اعمال نمی‌شود، از راه گرفتار کردن ایران در جنگهای منطقه و تشدید محرومیت مردم کشور نیز انجام می‌گیرد. و

☉ فقر و بیکاری یا برانگیزنده به مهاجرت نیروی محرکه‌ای که جوانان کشور و سرمایه‌ها هستند و یا در ناگزیر کردن دولت و جامعه مدنی به تخریب‌ها در درون و بیرون از مرزها، کاربرد پیدا می‌کنند. اما وقتی از اندازه گذشت، طبیعت ایران و جامعه ایران گرفتار پویائی تخریب می‌شوند. امری که واقع شده است. بدین خاطر است که در ایران امروز، هر تخریبی مجاز است غیر از تخریبی که به «اوجب واجبات، یعنی رژیم ولایت مطلقه فقیه» صدمه وارد کند. هر کوششی برای تغییر ساختار سامانه دولت و دیگر بنیادهای جامعه به قصد باز و تحول‌پذیر کردن نظام اجتماعی، نیز، ممنوع است:

* در ایران امروز تنها یک تخریب مجاز نیست!؟:

☉ فراوانی و تنوع آسیبها و نابسامانی‌های اجتماعی تنها گزارشگر ناتوانی دولت از پیشگیری از آنها و رویارویی با آنها نیست، گویای آن نیز هست که ساختار نظام اجتماعی که در بعد اقتصادی با مصرف (= تخریب) دمساز شده است، در بعدهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نیز زمینه‌ساز تخریب گشته است. دولت از رویارویی با اقلیت صاحب امتیاز که موقعیت خویش را از رانت‌خواری و دیگر فسادها دارد، ناتوان است. دستگاه‌های سرکوب هم که گستردگی بی‌سابقه‌ای پیدا کرده‌اند، محصول یک از خود بیگانگی شگرف هستند. توضیح اینکه سپاه و بسیج و... نخست به بهانه مقابله با اقلیت حاکمی پدید آمدند که انقلاب از آنها خلع ید کرده بود و امروز، در خدمت همان اقلیت، در سرکوب اکثریت بزرگی بکار می‌روند که اقلیت صاحب امتیاز به خاک سیاهش نشانده است. الا اینکه انبوه مأموران سرکوب که کار اصلی

آنها تخریب است، در ساختارهای سازگار با تخریب عمل می‌کنند. بنابراین، با آنها انطباق می‌جویند. نتیجه این است که

● قلمرو سرکوب‌ها بطور مستمر محدود شده‌اند:

۱. در آنچه به طبیعت ایران، منابع آب و غنای خاک مربوط می‌شود، سرکوب به کنار، توان مهار مصرف هم از دست رفته است. درست است که بیابان کردن ایران را رژیم بطور مستقیم تصدی نکرده است، اما این کار را از راه سازگار کردن ساختارهای جامعه با تخریب و ناتوان شدن از مهار فعالیتهای تخریبی، انجام داده است؛

۲. قاچاق پدیده‌ای اقتصادی تنها نیست و، در آن، تنها گروه‌های قاچاقچی شرکت ندارند. سازمانهای سرکوب نیز شرکت دارند. از این رو، قاچاق که در گذشته، قلمروهای معینی (بیشتر مواد مخدر) می‌داشت و به تولید صدمه جدی نمی‌زد، امروز ویرانگر اقتصاد گشته است و حکومت توانا به مهار آن نیز نیست؛

۳. بخش صنعت نفت که درآمدها که عاید می‌کند، مایه بقای دولت است، نه تنها به این دلیل که از حکومت هاشمی رفسنجانی بدین سو، دست کم در طول ۲۵ سال، همچنان سرمایه برای تجدید تجهیزات مستهلک ندارد و بخشی از این تجهیزات را هم امریکا دارد و فروش آن را به ایران ممنوع کرده است، بلکه بخاطر ساختاری که این بخش پیدا کرده است، جز تخریب منابع بخاطر برداشت غیر علمی از آنها، بکاری توانا نیست؛

۴. صنایع کشور که یا با کم‌تر از نصف ظرفیت کار می‌کنند و یا در شرف تعطیل هستند، سامانه‌هایی دارند که مساعد حیات پایدار آنها نیستند. توضیح این که ساختار بمعنای سازمانی که، در آن، عناصر مختلف (کارکنان و تجهیزات صنعتی و موادی که در تولید بکار می‌روند و سرمایه در گردش و تولید و عرضه و

نیز رابطه با دولت و نظام بانکی و محیط اجتماعی و طبیعی و اندازه برخورداری (از منزلت) نسبت به یکدیگر فعال می‌شوند، تولید محور، بنابراین، قائم به خود و توانا به ادامه حیات نیست. یک قلم، از دوران شاه سابق، صنایعی ایجاد می‌شدند برای بیشترین سهم را از درآمد نفت بدست آوردن و اعتبارات بانکی را از آن خود کردن. این رابطه با دولت و نظام بانکی، تعیین کننده‌تر شده است:

۴/۱. در آغاز انقلاب، صنایعی که بیشتر از دارائی‌های خود بدهکار بودند و نیز بانکها ملی شدند. آنها که کارشان خورد و برد بود مدعی می‌شوند بخاطر تفوق ایدئولوژی چپ، این کار انجام شد. اما در واقع، بانکهایی که دیگر پولی در آنها نبود و کاری جز انتقال سرمایه‌ها به خارج از ایران نداشتند و صنایعی که زیر بار قرض درمانده شده بودند، بخاطر نجات اقتصاد کشور، ملی شدند. بدنبال بازسازی استبداد تک پایه، کار وارونه شد. آن صنایع، از دولت گرفته و به «دولت با اسلحه» داده شدند و کارشان همچنان مکیدن است. و

۴/۲. احمدی نژاد می‌گفت ۳۰۰ نفر ۶۰ درصد سرمایه‌های کشور را در دست دارند و اسحاق جهانگیری می‌گفت: ۵۷۵ نفر ۸۲ هزار میلیارد تومان بیت‌المال کشور را در جیب دارند. بنابراین، پولی برای تبدیل شدن به سرمایه، وجود نداشت و ندارد. و

۴/۳. نظام بانکی که پس از ملی شدن، تغییر ساختار جست تا که به خدمت اقتصاد تولید محور درآید، از نوع، همان ساختار را پیدا کرد که کارش مکیدن سرمایه‌ها و انتقال آنها به خارج است. امروز نیز، در واقع، بانکها ورشکسته‌اند. و

۴/۴. ساختار بودجه و نیز ساختار واردات و صادرات با تخریب سازگاری کامل دارند: دولت نیازمند بودجه است و منبع درآمد ندارد، پس به درآمد نفت دو نقش مهم می‌دهد: واردکردن کالا و افزایش بهای ارز برای تأمین بخشی از کسر بودجه. هر دو نقش ویرانگر و مانع از تغییر ساختار اقتصاد و بیشتر از آن، مانع تغییر ساختار نظام اجتماعی، هستند.

۵. ساختار نظام اجتماعی مساعد با ویران‌گری، وضعیت متناقضی را در آنچه به مالکیت خصوصی مربوط می‌شود، بوجود آورده است: رژیم ولایت فقیه برخلاف نص قرآن، مالکیت شخصی را بر مالکیت خصوصی حاکم نمی‌داند. مالکیت خصوصی را بر مالکیت شخصی حاکم می‌داند. در همان حال که مالکیت خصوصی را «مقدس» نیز می‌شمارد، به حکم ساختارهای سازگار با تخریب، مالکیت خصوصی را تابع مالکیت زور کرده است. نه تنها خانه و زمین متعلق به بی‌زور را با زورها تصرف می‌کنند و دست بی‌زورها بجائی بند نمی‌شود، بلکه در تمامی رابطه‌ها، مالکیت زور بر مالکیت خصوصی، به جای خود، بر مالکیت حقوق ذاتی حیات نیز حاکم است:

۵/۱. دولت، حقوق انسان و حقوق شهروندی را انکار می‌کند. روحانی در سازمان ملل مدعی شده است که حقوق شهروندی را تدوین و برای اجرا ابلاغ کرده است. دروغی بزرگ گفته است نه تنها بدین خاطر که متن تهیه شده - پیش از این، نقد کرده‌ایم- حقوق شهروندی را در بر ندارد، بلکه ابلاغ آن به قوه مجریه هم گویای بی‌اطلاعی او از این حقوق است. چرا که حقوق را شهروندان دارند و آنها باید بتوانند بکار برند. پس دولت یعنی سه قوه باید خود را از قید استبدادی ضد حقوق برهد و سامانه اجتماعی ساختار سازگار با رشد را پیدا کند تا که شهروندان بتوانند حقوق شهروندی خود را بکار برند.

۵/۲. قوه قضائی که کار خود را «حفظ نظام» می‌داند، از اصل تقدم و تسلط مالکیت زور بر حق پیروی می‌کند. در تجاوزهای مستمر به مالکیت خصوصی نیز که به گستردگی ایران گسترده‌اند، از این اصل پیروی می‌کند. نتیجه اول آن این است که شهروندان فاقد منزلتها و امنیت‌ها هستند. از این رو،

۵/۳. دستگاه قضائی و سازمانهای سرکوب، در نزاع میان حق و قدرت، از جمله، در آنچه به مطالبات کارگران مربوط می‌شود، زور را روش گردانده‌اند که در همه جا و همه وقت بکار می‌برند:

* روش عمومی دستگاه قضائی و دستگاههای سرکوب استفاده از زور برضد کارگران و هر صاحب حقی است:

☉ کارگران آذر آب ماهها مزد نگرفته و برای مطالبه مزدهای معوقه خود، اجتماع کرده‌اند. واکنش اول مأموران رژیم، حمله به آنها با گاز اشک‌آور و باتوم و اسلحه گرم است. سرکوب موفق نمی‌شود، مدیر عامل حقوق معوقه را پرداخت می‌کند. این یک نمونه از صدها رویداد در طی سالها است: از کارفرما که بررسی چرا مزد کارگران را بموقع نمی‌دهد؟ پاسخ می‌دهد: زیرا کارخانه با ظرفیت کامل کار نمی‌کند. واردات هم مزاحم است و درآمد نیست تا مزدها را بموقع بپردازم. بعد از اعتصاب و زد و خورد پول را از کجا آوردی مزدهای معوقه را پرداختی؟ آسان‌ترین پاسخ می‌تواند این باشد: قرض کردم!

اما در واقع، ساختار کارفرمائی، همانند ساختار کشور است: اساس بر ولایت مطلقه قدرت است. این اساس است که سبب می‌شود قدرت بر حق، مسلط و حاکم باشد. بروفق این سلطه، کارفرما عمل می‌کند. با خود او نیز، برابر همین سلطه رفتار می‌شود. یعنی در صورت لزوم دستگیر و محکوم می‌شود. آن ساختار که تا تغییر نکند، تخریب همواره دامن می‌گسترده، این ساختار است؛

☉ گزارش در باره سازمان‌های سرکوب که در انقلاب اسلامی انتشار می‌یابند، گستره این سازمان‌ها را در شهرهای بزرگ و کوچک کشور، پیشاروی عقول عبرت بین، می‌نهد. آن از خود بیگانگی که در قسمت اول این وضعیت سنجی، خاطر نشان شد را این گزارش، شفاف، در برابر عقول سبب جوی قرار می‌دهد: تأسیسی که قرار بود از مستضعفان در برابر مستکبران حمایت کند، اینک مأمور شبانه روزی سرکوب جمهور مردم است.

وقتی در نظر آوریم که ایران در محاصره پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی و گرفتار هفت جنگ و تحریمها و تهدیدها است، نخستین پرسشی که خود را به عقول عبرت بین و سبب‌جوی می‌نمایاند، این پرسش است: در شبکه داخلی و خارجی تهدید و خشونت، آیا اقتصاد تولید محور امکان وجود دارد؟ برخورداری از حق کار وقتی این کار تولید در ساختار اقتصاد تولید محور است، ممکن است؟ وضعیت امروز کشور می‌گوید پاسخ این پرسش منفی و چرا است. اما نیروئی که در ساختن و رشد بکار نمی‌رود، لاجرم در تخریبها بکار می‌رود. نتیجه این است که

۱. تمامی تخریبها که به ساختار نظام اجتماعی و ساختار سیاسی لطمه وارد نکنند، انجام دادنی هستند؛

۲. تا وقتی که ساختار ذهنی شهروندان با تخریب جور است، به سخن دیگر، عقول قدرت محور هستند، وجدان بر حقوق پیدا نمی‌شود و به حقوق عمل نمی‌شود؛

۳. تولیدی هم که در ساختار اقتصاد مصرف محور، بنابراین در ساختار اجتماعی - اقتصادی سازگار با تخریب انجام می‌گیرد، به نسبت بیشتری ویرانی ببار می‌آورد (نمونه بارز آن تولید نفت). بنابراین، همواره میزان تخریب از میزان تولید بیشتر و بطور مستمر بیشتر می‌شود. فاجعه بزرگ این فاجعه است.

خوانندگان این وضعیت سنجی، سالها است در باره نیاز جامعه ایرانی به «تغییرهای ساختاری» می‌خوانند و می‌شنوند. امید ما این است که این تشریح از ساختار سازگار با تخریب را روشن و قابل فهم می‌یابند و اینک آن ساختار پایه را که باید تغییر کند می‌شناسند. امید ما این است که اینک می‌دانند چرا وقتی محور سامانه‌ای قدرت می‌شود، ساختار آن سامانه با رشد ناسازگار و با ویرانگری سازگار می‌شود. بنابراین، نه تنها ساختار پایه دولت اصلاح‌پذیر نیست

و باید با ساختار حقوق محور جانشین شود، بلکه در همه بنیادهای جامعه ساختار قدرت محور باید تغییر کند.

بدین قرار، در سطح جامعه مدنی، تغییر پایه، ذهنیت قدرت محور شهروندان است. بازیافتن خود انگیختگی یا استقلال و آزادی است. رهاکردن عقل از ساختار ذهنی است که با تخریب خوانائی دارد. تغییر رابطه انسان با قدرت بمعنای رهاشدن از پرستش اسطوره قدرت است. فعال شدن انسان بمثابه مجموعه‌ای از استعدادها، به یمن وجدان بر حقوق و عمل به حقوق، است.

و در سطح دولت، سامانه‌ای که در ساختار آن، محور ولایت مطلقه فقیه است و این محور ساختار دولت را با ویران‌گری سازگار کرده است، اصلاح‌ناپذیر است. چرا که محور قدرتی است که خود را برخوردار از کاربرد مطلق تعریف می‌کند، بنابراین، تنها در تخریب کاربرد پیدا می‌کند. تغییر با رهاکردن دولت از ولایت مطلقه قدرت، بنابراین، تغییر سامانه سازگار با ویرانی، از راه جانشین کردن آن با سامانه باز و سازگار با قرار گرفتنش در خدمت رشد بر میزان استقلال و آزادی است.

بدون این دو تغییر، نیروهای محرکه تخریب می‌شوند و تخریب می‌کنند و ایران سرائی می‌ماند که ساکنانش به ویران کردن پایه‌های موجودیتش مشغولند و بیگانگان را هم به شرکت در تخریب فرا می‌خوانند.

وضعیت سنجی یک صد و شصت و نهم:

بن بست‌ها انفجار بار می‌آورند و یا حل می‌شوند؟

۱۳ مهر ۱۳۹۶ برابر ۵ اکتبر ۲۰۱۷

* یک چند از بن بست‌ها که موضوع روز شده‌اند:

۱- ظریف می‌گوید شانس بقای قرارداد وین (برجام) ۵۰ درصد است. در واقع، قرارداد وین ایران را به ۱۰۵ تعهد متعهد کرده است اما ترامپ و حکومت او، در عمل بنا به قانون قدرت که زیادت طلبی است، بیشتر می‌خواهند. به احتمال قریب به یقین، مسئله دیگر نه برنامه اتمی ایران و نه حتی بود و نبود رژیم ولایت مطلقه فقیه که موقعیت امریکا در جهان است. این موقعیت دارد از دست می‌رود. بدین خاطر است که امریکا در همه جا، جانبدار تجزیه است. در اروپا، ترامپ از برکزیت استقبال کرد و پنهان نکرد و نمی‌کند که اتحادیه اروپا را بر نمی‌تابد.

پیشروی قدرت در حال انحطاط، نیاز به همبستگی ملی به حداکثر است تا بتوان نه تنها مانع تجزیه کشور شد، بلکه فرصت را برای رویش و توانمند شدن مغتنم شمرد. وگرنه، بن بست با انفجار باز می‌شود؛

۲- خبرها و شایعه‌ها که در باره لاریجانی‌ها انتشار می‌یابند (دختر شیخ صادق جاسوس انگلستان بوده و اینک زندانی است. این دختر نوه آیه‌الله وحید خراسانی هم هست که با مشی خامنه‌ای موافق نیست. حسابهای شیخ صادق لاریجانی نیز همچنان مسئله روز است. علی لاریجانی تابعیت کانادا را دارد و دو تابعیتی است. محمد جواد لاریجانی کسی است که در انتخابات ریاست

جمهوری سال ۱۳۷۶، با انگلیس‌ها تماس گرفت بخاطر جلب حمایت آنها از نامزدی ریاست جمهوری که ناطق نوری بود. برادر دیگر که پزشک است، متهم به رشوه ستانی است و احمدی‌نژاد نوار مطالبه رشوه او را در مجلس پخش کرد. صحت و سقم این خبرها و شایعه‌ها یک سخن است و گویائی آنها سخنی دیگر است: به دنبال، بی اعتبار شدن رئیسی و سید محمود شاهرودی، اینک نوبت بی اعتبار شدن به برادران لاریجانی، بخصوص شیخ صادق لاریجانی رسیده است. به سخن دیگر، مسئله جانشینی خامنه‌ای هنوز حل نشده است. این مشکل همراه است با مشکل دیگری:

■ این روزها، شماری از «نمایندگان» اصول‌گرای مجلس به فکر صحبت دو سال پیش خامنه‌ای در کرمانشاه افتاده و گفته‌اند: نمایندگان بنا دارند به «مقام معظم رهبری» عریضه بنویسند و از او بخواهند دستور بازنگری قانون اساسی را برای «پارلمانی شدن» نظام، بنابر این، حذف رئیس جمهوری که صفت منتخب مردم را دارد را بدهد.

بحث میان موافق و مخالف داغ است. مخالفان یادآور می‌شوند که مطرح کنندگان چون دیگر امیدی به موفقیت در انتخابات ریاست جمهوری، ندارند، ساز «نظام پارلمانی» را کوک کرده‌اند. اما اگر خامنه‌ای مسئله را دو سال پیش طرح کرد و امروز مسئله روز می‌شود، یعنی این‌که بن‌بستی که «رهبر» و رئیس جمهوری در آن گرفتارند، مفر نمی‌یابد. از آنجا که اصلاح نظام در جهتی مخالف محور اصلی که «ولایت مطلقه فقیه» است، ممکن نیست، پس باید بن‌بست را با حذف ریاست جمهوری گشود.

■ حمیدرضا تاجیک، از «نظریه پردازان اصلاح طلبی»، در گفتگو با روزنامه اعتماد (۱۰ مهر ۱۳۹۶)، می‌گوید: «پاشنه آشیل اصلاح طلبی را اصلاح‌طلبان کاذب و دروغینی میدانم که همچون موریانه از درون در حال استحاله و پوک کردن جریان و گفتمان اصلاح طلبی هستند؛ همان کسانی که به‌نام و به دست جریان اصلاح طلبی پشت ویتربین قدرت و

سیاست یا جریان اصلاح طلبی قرار گرفته‌اند، اما با نمایش تصویر کژ و کدر و نازیبای خود و جامه گفتمانی و اجرایی که بر تن دارند، هر خریداری را از توقف در پشت ویتترین واژه و دلزده و منصرف می‌کنند.»

او اصلاح طلبان را سه دسته می‌داند: «نخست آنان که بعد از تمهیدات و تدبیرهای فراوان، باز قدرت را تهییج و تحریک کردند تا دمی بر دوش آنان بنشینند و حالی هم به آنان بدهد. از حال و هوای اینان اگر پرسید، الحمدلله چپ‌شان چاق است و کبک‌شان خروس میخواند و قند تو دل شان آب میشود و بیخیال اصلاحات و اصلاح طلبی، سخت به اصلاح و تدبیر منزل شخصی و نزدیکان سببی و نسبی خود مشغولند و تقویت بیضه اصلاح طلبی را در گرو تقویت بیضه خود قرار داده و شتابان پله‌های نردبان برج بابل قدرت را بالا می‌روند. دوم، اصلاح طلبانی هستند که دویدند و دویدند تا سر کوه قدرت برسند. در این مسیر، به هر کسی که سر راهشان بود هم نان دادند و هم آب (چک سفید). اکنون که در دامنه کوه قدرت هم جایشان ندادند و نان و آب را هم از دست رفته می‌بینند، حال و احوال خوشی ندارند و به زمین و زمان ناسزا می‌گویند و از بی وفاییها و بد عهدیها و نارفتیها و بی‌مهریها در آه و فغانند. گروه دیگر، اصلاح طلبانی هستند که به تماشای بازی این دو گروه نشسته‌اند. اینان خود دو دسته‌اند: نخست، تماشاگران منفعل و دوم، تماشاگران فعال. گروه نخست، اساساً فاقد حال است، اما گروه دوم نیز از دیدن حال و احوال سه گروه دیگر، حال و هوایی برایشان باقی نمانده و تمامی تلاش خود را معطوف زیر سایه پاک‌کن قرار دادن نام و نشان این نوع اصلاح طلبان از در و دیوار جریان و گفتمان اصلاح طلبی است.»

☺ پیشاروی این بن‌بست، صادق زیبا کلام چاره را در جانشین کردن اصلاح طلبی با دموکراسی طلبی می‌بیند و می‌گوید:

«من ترجیح می‌دهم در باره ماهیت این طیف گسترده صحبت نکنم. در حال حاضر این طیف دارای نقاط خصوصیات و ضعف و قوت هایی است. از

یکطرف عده ای ذوب در دولت روحانی شده اند، برخی رانده شده از دولتند. معتقدم به جای اینکه وارد این جنگل انبوه شویم و همچون آقای تاجیک در این جنگل غرق و گم شویم باید بیرون از جنگل اصلاح طلبی بایستیم و به آن نگاه کنیم. این سوال مهم را مطرح کنیم که ما اصلاح طلبان را برای چه خصوصیت آنها اصلاح طلب می دانیم؟»

من مدتی است سعی می کنم به جای «اصلاح طلبی» از «دموکراسی خواهی» استفاده کنم. این تغییر لفظ باید صورت گیرد. باید ببینیم افراد دموکراسی خواه هستند یا نه. اینگونه باید دموکراسی خواهی را معیار قرار دهیم، بگوییم اعتدال و توسعه، کارگزاران، مجمع روحانیون و... چقدر دموکراسی خواه هستند؟ دموکراسی خواهی معنا و مفهوم مشخص تری دارد باید آنرا جایگزین اصلاح طلبی کنیم.»

بدین سان، هم «نظریه پرداز» منتقد و هم مدافع اصلاح طلبان ناگزیر از اعتراف به افتادن «اصلاح طلبان» در بن بست نظری و عملی هستند. دموکراسی خواهی مفر است اگر اصلاح طلبان آنرا در پیش نگیرند، گرفتار انفجار می شوند و سه دسته هم برجا نمی مانند.

*** انفجار یا تن دادن به گشودن راه؟**

بن بست های اصلی تنها چهار بن بست بالا نیستند. بن بست فکر راهنما که ولایت مطلقه فقیه است، نیز هست. بن بست ناشی از شکست اعمال «قدرت» بمثابة تنها راه حل در اداره جامعه ای چند قومی نیز هست. بن بست مدیریت اقتصاد و طبیعت کشور که ناشی می شود از شش بن بست که حالا دیگر پنهان کردنی نیستند، نیز هست. با توجه به بن بست های پدید آمده، مداومت در بکار بردن قدرت (بمطابق ترکیبی از زور و پول و فن و...) بن بست ها را نمی گشاید، انفجار را ناگزیر می کند. آیا می توان از خامنه ای و دستیاران او و حزب سیاسی مسلح و... انتظار داشت که آنها از انفجار بپرهیزند و به گشودن راه تن در دهند؟ بدیهی است نباید از اسلحه بدستان ناامید شد و گمان کرد که چون اسلحه بدست

دارند، راهکاری جز بکار بردن آن نمی‌شناسند. آنها، هم سرنوشت رژیم شاه را دیده‌اند و هم می‌دانند وضعیت عراق و سوریه و لیبی و حتی مصر چگونه است. نمونه ترکیه را هم در برابر چشمان خود دارند. افراد تحت امر آنها نیز جدا از مردم زندگی نمی‌کنند. پس می‌توان انتظار داشت حرف حساب را بشنوند و از بندگی رأس هرم قدرت و سازمانی که حزب سیاسی مسلح است، رها شوند و مانع از گشوده شدن راه نگردند. عمل‌کننده اصلی مردم ایرانند. لذا، باید راه‌هایی که باید گشود را خاطر نشان کرد:

۱. بن‌بست اندیشه راهنما جز با رها کردن ولایت مطلقه فقیه، بیشتر از آن، جز با نشانیدن حق به جای قدرت، باز نمیشود. دولت برپایه قانون اساسی که مجموعه‌ای از حق باشد، باید تجدید سازمان بجوید و وظیفه خود را عمل به حقوق بشناسد و بکند. اصلاح‌طلبی فاقد اندیشه راهنما و مدعی اصلاح رژیم در جهتی مخالف محوری که ولایت مطلقه فقیه است، در بن‌بست، سرنوشتی جز تلاشی ندارد. راهی جز راهی که دموکراسی است، وجود ندارد. اصلاح‌طلبان امروز آنها هستند که در خرداد ۶۰ برضد جانبداران دموکراسی و حقوق انسان و حقوق شهروندی کودتا کردند. ایستادگان بر اصول استقلال و آزادی، از پیش از انقلاب تا امروز، همچنان در این راه هستند و مردم را بدان می‌خوانند. اصلاح‌طلبان را نیز به این راه می‌خوانند. آنها باید بدانند مشکل با بر زبان آوردن «دموکراسی‌خواهی» بجای «اصلاح‌طلبی»، حل نمی‌شود. باید شهروند حقوق مند شد و در سطح جامعه مدنی، از راه عمل به حقوق، فرهنگ دموکراسی را پدید آورد.

اما وجدان بر حقوق و عمل به آنها و ایجاد فرهنگ دموکراسی نیازمند نشانیدن حق بر جای قدرت در اندیشه‌های راهنما است. هرگاه جامعه امروز ایران از تجربه درس آموخته باشد و بر آن باشد که خشونت زدائی را روش کند، اعلان پایان دشمنی با دین‌ها و مراسم‌ها قدمی اساسی است

که باید برداشت. قدم بعدی، آزادی نقد با هدف رها کردن دین‌ها و مرام‌ها از قید از خود بیگانگی، به یمن نشانیدن حق برجای قدرت باهدف بازیافتن بیان استقلال و آزادی است. هرگاه این روش در باره همه طرز فکرها بکار رود، نه تنها ایران که جهان از بن‌بست فکری می‌تواند برهد.

۲. قرارداد وین را «برجام» خواندن دروغ بود. روحانی، به دروغ گرداندن راست، در سازمان ملل، اعتراف کرد وقتی گفت این یک قرارداد بین‌المللی است و ضامن آن قطعنامه شورای امنیت است. اما اگر قرارداد است، چرا برابر قانون اساسی، لایحه نشد و به مجلس نرفت و مراحل قانونی خود را طی نکرد؟ به یاد می‌آورد که هم او بود که قرارداد را به مجلس تسلیم نکرد به این عذر که ما قراردادی را امضاء نکرده‌ایم تا به مجلس ببریم. آن زمان، قرارداد را «برجام» نام نهادند زیرا هیچکس حاضر نبود مسئولیت امضاء و تحمیل آنرا به مردم کشور بپذیرد.

امر مهمی که هنوز مردم کشور برآن وجدان شفافی پیدا نکرده‌اند، این است که قرارداد بر پایه «محور شدن قدرتهای خارجی در سیاست داخلی» پذیرفته شده است. این محور، یعنی قدرتهای خارجی، هیچگاه فعل‌پذیر نبوده است تا که خمینی و خامنه‌ای آن را بکار بردند. این محور بوده است که طرح گروگانگیری را ریخته و قدرت‌طلبان در ایران اجرا کرده‌اند. جنگ را این محور برانگیخته و رژیم‌های استبدادی ایران و عراق را به ادامه دادن به آن ناگزیر کرده است. حالا هم دارد طرح تجزیه کشورهای منطقه را اجرا می‌کند. با جعل معنی برای استقلال، یعنی آنرا جدائی تعریف کردن و با استفاده از بن‌بست‌ها که استبدادها پدید آورده‌اند، انجام این کار بس آسان شده است. در حقیقت، این خامنه‌ای است که خود و کشور را در بن‌بست انداخته است. چرا که او نمی‌خواست بحران بر وفق استقلال و آزادی حل شود و امریکا و قدرتهای خارجی دیگر، در سیاست داخلی و خارجی ایران، بی‌نقش شوند. او همچنان به

امریکا بمثابه محور نیاز دارد. بنابراین، بن بست برجا است و انفجارها را ببار می آورد: جنگهای هفتگانه که اینک ترامپ جنگ اقتصادی آن را روز به روز شدیدتر می کند، تنها انفجارها نیستند، «برجام» را هم دارند بلای جان ایران می کنند.

راهی که وجود دارد و سر راست نیز هست، این است: بحران اتمی گرچه در قلمرو روابط خارجی بوجود آمد چرا که رژیم ولایت مطلقه فقیه به راه کره شمالی میرفت، اما حل آن داخلی است. توضیح اینکه بر اصول استقلال و آزادی، جامعه ایرانی باید جای خود را در منطقه و جهان تعریف و تعیین کنند. هرگاه تعریف این باشد که ایرانیان، بر اصل موازنه عدمی، می خواهند بیرون از روابط مسلط - زیر سلطه زندگی کنند، اتم از سه کار کرد خود، دو کار کرد، یکی نظامی و دیگری تولید برق را از دست می دهد. کارکرد سوم که قلمرو علم و فن و استفاده از علم و فن در رشد اقتصادی است را حفظ می کند. درجا، دولتی که اینک خارجی است، داخلی می شود و از قدرتهای خارجی، خواه امریکا و خواه روسیه و چین و اروپا، بی نیاز می شود.

یادآور می شود که در بیان انقلاب ایران که بر زبان خمینی جاری شد، جای ایران در منطقه و جهان همین تعریف را داشت. اگر او بنا را بر بازسازی استبداد نمی گذاشت، نیازمند محور کردن امریکا در سیاست داخلی و خارجی نمی شد و عامل اجرای طرح گروگانگیری و ادامه جنگ بمدت ۸ سال نمی گشت و ایران و اسلام و انقلاب را در ازای رژیم ولایت مطلقه فقیه بحران ساز، بدست ویرانی و تباهی نمی سپرد.

۳. بن بست دو کارکرد، یکی کارکرد «رهبر» و دیگری کارکرد ریاست جمهوری، باحذف ریاست جمهوری حل نمی شود. زیرا، در محدوده رژیم،
☉ یا مجلس باید صاحب اختیار بگردد - استدلال جانبداران نیز این است که در نظام پارلمانی، قوه مجریه حرف شنو مجلس می شود - که هم مشکل دو

کارکرد برجا می ماند و بر آن افزوده می شود یکی مشکل مجلسی که توانا به بکار بردن اختیار بخاطر فقدان اکثریت و اقلیت سازمان یافته و دیگری قوه مجریه تحت دو فشار («رهبر» و مجلس) و ناتوان تر از آنچه امروز هست و سومی، مشکلی بس مهم بر این دو مشکل اول و دوم: آن شهروندان ایران خود را بی اختیارتر و دولت را ناتوان تر خواهند یافت.

● و یا مجلس دست نشانده تر از آنچه هست می شود و ولایت مطلقه فقیه بیش از آنچه اکنون هست، استبداد مطلقه می گردد. و چون اختیارات این مقام جز در اعمال قدرت کاربرد ندارد، ابعاد ویرانگری و فساد است که گسترده تر می شود. خامنه ای و دستیاران او هم از «حکومت اسلامی» جز استبداد مطلق نمی فهمند و نمی خواهند (نگاه کنید به وضعیت سنجی ۱۶۵). الا اینکه وقتی کارکرد ولایت مطلقه فقیه وضعیت امروز است. پس، می توان حاصل استبداد مطلق را پیشاپیش دانست: ایران ویران و متلاشی.

برای اینکه کشور از بن بست هائی برهد که انفجارها می زایند، قانون اساسی باید از ثقل هائی برهد که یکی از آنها، اختیار را قدرت معنی کردن و دیگری توأم نبودن هر اختیار با وظیفه ای معین و مسئول انجام وظیفه شدن صاحب هر مقام و سومی حقوق مدار شدن دولت، بنابراین، حذف محوری است که صاحب اختیار مطلق بمعنای قدرت مطلق و رها از مسئولیت است. به سخن دیگر، راه بیرون رفتن از بن بست ها، استقرار ولایت (بمعنای حق مشارکت هر شهروند در اداره امور کشور خویش بر پایه دوستی و همیاری) جمهور مردم است.

۴. تمایل های سیاسی موجود در رژیم ولایت مطلقه فقیه، بدین خاطر که حیات مستقل ندارند و حیاتشان قائم به رژیم است، نه می توانند از سازوکار قدرت که تقسیم به دو و حذف یکی از دو است بگریزند و نه می توانند فکر راهنمای

شفافی بجویند و نه می‌توانند از انشعاب رهائی یابند و نه می‌توانند از گزند قدرت فاسدکننده در امان باشند.

از این‌رو، دموکراسی خواهی را جانشین اصلاح‌طلبی کردن، با وجود ماندن در رژیم، دردی از آنها دوا نمی‌کند. زیرا دموکراسی همچون اصلاح‌طلبی میان تهی و مبهم نیست و مدعی طرفداری از خود را ناگزیر می‌کند هم موقع و هم موضع خود را شفاف کند: موقع خود را شفاف کند یعنی جایگاه خویش را معین کند: نمی‌توان هم در سرای رژیم ولایت فقیه اقامت داشت و همان شد که تاجیک توصیف می‌کند و هم جامعه مدنی را اقامتگاه خود کرد. آمدن به درون جامعه مدنی، نیازمند ترک قدرت بمثابه روش و هدف و اخذ حقوق بمثابه روش و هدف است. انتقال از متن رژیم به حاشیه آن و نقش مبلغ رژیم را بر عهده گرفتن و کار خویش را تضعیف بدیل مردمسالار کردن، ماندن و تباہ شدن در بن‌بست‌ها است. حال که باید پذیرفت راهکار استقرار مردمسالاری است، باید از خودسوزی باز ایستاد و مردم سالار شد. در بیرون رژیم، محلی جز درون جامعه مدنی وجود ندارد مگر یک محل و آن آلت فعل قدرتهای خارجی شدن است. بدینسان، راهی که وجود دارد از درون و حاشیه رژیم به درون جامعه مدنی است. در دموکراسی طلبی این اول منزل است.

وضعیت سنجی یک صد و هفتادم:

مواد «استراتژی کلی» حکومت ترامپ در قبال

ایران؟

۲۰ مهر ۱۳۹۶ برابر ۱۲ اکتبر ۲۰۱۷

در ۱۵ اکتبر ۲۰۱۷، قرار است ترامپ، درباره «برجام»، به کنگره گزارش کند. پیش از آن، وزارت خارجه امریکا بی آن که بگوید محتوای دیپلماسی جدید چیست، اطمینان می دهد یکسره متفاوت از دیپلماسی امریکا تا این تاریخ است. در ۱۱ اکتبر ۲۰۱۷، بی بی سی گزارش می کند که در روزهای آینده، ترامپ «استراتژی کلی» امریکا در باره ایران را اعلان خواهد کرد.

همزمان، رویارویی ها در درون رژیم ولایت مطلقه فقیه، یکبار دیگر، شدت گرفته است: قوه قضائیه به جان قوه مجریه افتاده است و روحانی متصدیان این قوه را بیکارهایی که با دستگیری ها برای خود کار ایجاد می کنند، توصیف می کند و شیخ صادق لاریجانی در همان حال که به روحانی می گوید بیکار شمائید که کشور را به حال خود رها کرده و به «برجام» چسبیده اید، او را تهدید می کند. اما گویا تر از همه، گران شدن دلار است: بهای هر دلار از مرز ۴۰۰۰ تومان گذشت. افزایش قیمت،

☉ هم می‌گوید که متصدیان اقتصاد بنا را بر این گذاشته‌اند که ترامپ از توافق وین خارج خواهد شد، اگر هم نشود، ضعیف کردن ایران بلحاظ اقتصادی، راه‌برد و کاربرد او و حکومت او است.

☉ و هم می‌گوید خزانه رژیم ولایت فقیه خالی است و از چاره‌ها که می‌جوید، گران فروختن دلار است.

در این باره که ترامپ چه خواهد کرد، ارزیابی‌های گوناگون انجام گرفته‌اند. در این وضعیت سنجی، بنای ما بر این است که ببینیم، حکومت ترامپ در چه وضعیتی است و در وضعیتی که هست، قرارداد وین را چگونه بکار می‌برد:

* وضعیتی که ترامپ و حکومتش در آنند، آیا او را نیازمند «برجام» می‌کند؟:

در سیاست داخلی، تا این زمان، ترامپ جز به تخریب نپرداخته است. با غیظ تمام به ویران کردن کارها که او با ما انجام داده است، مشغول است. واپسین تخریب، تخریب مصوبه او با ما در باره «انرژی پاک» با هدف کاستن از آلاینده‌های محیط زیست است:

☉ وعده داده بود کار ایجاد کند. اما واپسین آمار حاکی از کمتر شدن نرخ مشارکت در جمعیت فعال امریکا است (۶۳/۱ در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۷ پائین‌ترین نرخ از ماه مه ۱۹۷۸ بدین سو). بنابر برآورد Shadow Government Statistics نرخ واقعی بیکاری امریکا، در تاریخ ۳۰ سپتامبر سال جاری، ۲۲/۲ در صد است.

☉ قرضه دولت امریکا در ماه سپتامبر ۲۰۱۷، از ۱۹/۸۱ هزار میلیارد دلار به ۱۹/۸۴ هزار میلیارد دلار افزایش یافته است. اقتصاددانان هشدار می‌دهند که امریکا و به دنبال امریکا، جهان، به بحران مالی بزرگی تهدید می‌شود. مشکل اول و مهم‌تر از همه که ترامپ باید حل کند، این مشکل است. بنا بر هشدار

اقتصاد دانان، در صورتی که دولت امریکا نتواند قرضه‌های خود را بازپرداخت کند، اقتصاد امریکا گرفتار رکود می‌شود و به این رکود جهان را با بحران اقتصادی سختی روبرو می‌کند.

راهکار بحران قرضه‌ها، تنش زدائی از روابط بین‌المللی و برقرارکردن صلح در جهان، و به دنبال آن، کاستن از هزینه‌های نظامی و غیر آنها و بازسازی اقتصاد تولید محور است. ترامپ و حکومت او، وارونه این کار را می‌کنند. او، هم بر شدت تنشها می‌افزاید و هم بودجه نظامی را افزایش می‌دهد.

☺ گرایش به خشونت را که یکی از اشکال آن، تبعیض و ستیزهای نژادی است را بیشتر کرده است. دو نمونه از این خشونتها، یکی زد و خورد نژادپرستان با سیاهان و مخالفان نژادپرستی و دیگری کشتار لاس و گاس و این واقعیت که سالانه هزاران تن - از ابتدای سال جاری تاکنون ۱۷ هزار تن - در اسلحه کشی‌ها بروی یکدیگر کشته می‌شوند، نه تنها گویای نقش منفی ترامپ در جامعه امریکائی هستند، بلکه گزارش می‌کنند چرائی به ریاست جمهوری رسیدن او را.

☹ ماجرای نقش روسیه در برنده شدن ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، همچنان موضوع تحقیق قاضی مستقل است. در نتیجه، هم از عوامل بی‌اعتباری و بی‌ثباتی موقعیت او بعنوان رئیس جمهوری در داخل و هم از عوامل بی‌اعتباری و بی‌ثباتی این موقعیت در خارج از امریکا است.

☹ رویه‌کردن خشونت با کنگره و وزیران نیز، او را بی اعتبار می‌کند: خبرنگار از ترامپ می‌پرسد: آیا راست است که تیلرسون، وزیر خارجه، او را «کودن» خوانده است؟ و او پاسخ می‌دهد: دروغ است اما اگر این سخن را گفته باشد، من او را به مسابقه با خود در هوش آزمائی دعوت می‌کنم. رویه او با سناتورها و نماینده های مجلس نمایندگان خشن تر است. با ورزشکاران نیز وارد نزاع شده است.

☹ طوفانهای شدید و بیابانی و آتش سوزی جنگلها گرچه کار او نیست، اما مدافعان محیط زیست را به انتقاد شدید از او برانگیخته‌اند. چرا که هم دولت

فدرال و دولتهای محلی اسباب دفاع در برابر این فاجعه‌ها را فراهم نمی‌کنند و هم او حاضر نیست بپذیرد اعمال خشونت بر ضد طبیعت، طبیعت را، بنابراین، زیندگان را گرفتار خشونتی مضاعف می‌کند.

☉ در دوران مبارزات انتخاباتی، او نمی‌گفت که از ائتلاف سرمایه‌داران بزرگ و ژنرالها نمایندگی می‌کند، می‌گفت از اکثریت بزرگ تحقیر شدگانی نمایندگی می‌کند که توسط نخبگان که نظام سیاسی را چنان ساخته‌اند که خود بطور مداوم بر این اکثریت بزرگ مسلط باشند. و اینک، اکثریت بزرگ او را در خدمت این ائتلاف می‌یابد.

و در سیاست خارجی:

☉ «رئیس جمهوری غیر قابل پیش‌بینی»، عنوانی است که اهل سیاست و اهل مطبوعات غرب به ترامپ داده‌اند. برای کشورهای اروپائی و روسیه و چین زندگی با رئیس جمهوری غیر قابل پیش‌بینی «تنها ابر قدرت جهان»، مشکل ساز شده است. زیرا روابط بین‌المللی روز به روز و تازه بطور غیر قابل پیش‌بینی، نه تنها تنظیم رابطه میان کشورها را مشکل کرده، بلکه در سیاست‌های داخلی کشورها نیز سبب اختلال در بعدهای سیاسی و اقتصادی، بنابراین، اجتماعی و فرهنگی، گشته است. بخصوص که ترامپ می‌گوید: اول امریکا. و «اول امریکا»، یعنی تغییرهای ویران‌گر در سیاست خارجی امریکا:

☉ خارج شدن امریکا از قرارداد بین‌المللی پاریس بر سر کاستن از میزان آلودگی محیط زیست؛

☉ بی‌ثبات کردن اتحادیه اروپا. ترامپ همه پرسی در انگلستان بر سر ماندن یا خارج شدن از اتحادیه اروپا و رأی اکثریت مردم انگلیس را بر خارج شدن از اتحادیه ستود. او پیش‌بینی کرد که اتحادیه از میان برخیزد؛

☉ ناتو را تضعیف کرد و شرط ماندن امریکا در آنرا شرکت اروپا در هزینه‌ها قرار داد؛

☺ با روسیه و چین هم روابط را بهبود نبخشید. بنابر قول مقامات روس، رابطه دو کشور بدتر از دوره اوباما است. در نتیجه،

☺ هنوز نتوانسته است سرمایه‌های امریکائی را به امریکا بازگرداند و تغییری معنی‌دار در روابط اقتصادی امریکا با چین و کشورهای دیگر پدید آورد.

☺ مغضوبیت امریکا نزد ملتهای جهان را که در دوره اوباما کاهش یافت (میزان مقبولیت به ۶۳ درصد هم رسید)، ترامپ بشدت افزایش داد (میزان مقبولیت تا ۲۲ درصد کاهش یافت).

☺ نخستین سفر او به خارج از امریکا به عربستان و امضای قرارداد فروش اسلحه به دولت سعودی و نیز حمایت آشکار از ائتلاف سعودیها و اسرائیل بر ضد «ایران» شد.

بنابراین، ترامپ هم بنده ویژه‌گی‌های شخصیت خویش و هم بنده وضعیت داخلی و خارجی امریکا است که خود ایجاد و یا تشدید کرده است. در این وضعیت، او در قرارداد وین (برجام) جز بمثابه سلاح نمی‌نگرد و نمی‌تواند هم بنگرد. سلاحی که باید با سلاحهای دیگر جور کرد و بکار برد. بنابراین، با توجه به وضعیتی که ترامپ در آن است و با استفاده از وضعیتی که رژیم ولایت مطلقه فقیه در آن است، «استراتژی کلی» که ترامپ اعلان خواهد کرد، تدابیر زیر را در بر می‌گیرد:

*** پیش‌بینی مواد «استراتژی جدید» که قرار است ترامپ در روزهای آینده اعلان کند:**

۱. او کاربردی که سبب از دست رفتن «برجام» بمثابه سلاح بگردد، به «برجام» نخواهد داد. لذا، برجام را برجا نگاه می‌دارد برای توجیه بکاربردن سلاحهای دیگر:

۲. همیشگی کردن مهار برنامه اتمی ایران، مجبور کردن ایران به تولید نکردن موشکهای دوربرد و ناگزیر کردنش از دست کشیدن از حمایت از تروریسم و پایان بخشیدن به مداخلات در کشورهای منطقه، دست‌آویزهای او برای نگاه داشتن ایران در حلقه آتش (پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی) و مشغول نگاهداشتن رژیم ولایت فقیه به هفت جنگ بس فرساینده است؛

۳. تعارض جدید با ترکیه که سبب شده است اردوغان بخواد که سفیر کنونی امریکا ترکیه را ترک کند، گویا است. گویای این واقعیت است که، از دید مردم منطقه، امریکای امروز، فاقد اعتبار است. بنابراین، حفظ موقعیت و «منافع» امریکا در منطقه، حکومتی از نوع حکومت ترامپ را ناگزیر می‌کند، در خاورمیانه، به یک طرف بچسبد و با طرف دیگر رویه خصومت‌آمیز در پیش گیرد. خصومت با ایران مستند است به «دلایل» برشمرده در بند دوم؛

۴. سیاست وابسته نگاه داشتن کشورهای نفت خیز، بلحاظ اقتصادی، سیاست جدیدی نیست. بکاربردن برنامه استقلال اقتصادی، در پی انقلاب ایران، از جمله، سبب شد که طرح گروگانگیری در امریکا ریخته و در ایران اجرا شود. از گروگانگیری بدین سو، اقتصاد ایران زیر فشار تحریم‌ها است. خامنه‌ای به قرارداد وین تن داد تا مگر تحریمها پایان پذیرند. قرار بر لغو تحریمهائی شد که در رابطه با برنامه اتمی ایران وضع شده بودند. تحریمها بر روی کاغذ لغو شدند اما در عمل نه. اروپائیان می‌گویند بانکهای رتبه اول حاضر به کار با ایران نشده‌اند اما بانکهای متوسط با ایران کار می‌کنند. واقعیت این است که ۴/۱. امریکا تحریمهای جدیدی وضع کرده است ولو بهانه برنامه اتمی ایران نیست؛

۴/۲. جو ترس از سرمایه‌گذاری در ایران را ترامپ و حکومت او تا بخواهی سنگین کرده است؛

۴/۳. وقتی ترامپ از ژنرالها می‌خواهد برنامه عمل نظامی تهیه کنند، هدفی جز ایجاد ترس شدید از هرگونه سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران و تضعیف موقعیت ایران در منطقه و تقویت موقعیت ائتلاف سعودیها با اسرائیل، چه می‌تواند باشد؟

۴/۴. نگاه داشتن ایران در جنگهای فرسایشی (موضوع بند دوم)، از جمله کاربردهای وضعیت جنگی، برای مقابله با وضعیت داخلی و خارجی امریکا (به شرح بالا) است؛

۴/۵. با توجه به وضعیت داخلی و خارجی که حکومت ترامپ در آن است، چاره‌ای جز میدان دادن بازهم بیشتر به «متحدانش» در منطقه، یعنی جبهه اسرائیل و دولت سعودی ندارد. و

۴/۶. کشاندن جنگ‌ها به درون ایران هم تدبیری از تدابیر ترامپ و حکومت او است. جنگ اقتصادی که از گروگانگیری بدین‌سو، اقتصاد ایران را تخریب می‌کند، همراه می‌شود با منازعات پرشمار دیگر (بیکاری، فقر، آسیب‌های اجتماعی، آب و عوارض بیابان شدن کشور و تعارض مذهبی و قومی و فلج مالی و سیاسی رژیم ولایت مطلقه فقیه). در نتیجه،

۵. هدف «استراتژی کلی» حکومت ترامپ، نه ساقط کردن رژیم - ولو پیش از این، وزیران خارجه و دفاع او از آن سخن گفته‌اند - که در ناتوانی نگاه‌داشتن آن و استفاده از آن، در حفظ موقعیت و «منافع» امریکا در منطقه است.

۶. در واقع، هدف اصلی امریکا، با توجه به وضعیتی که یافته‌است، به قول ترامپ، «بازیافت عظمت» است. به سخن روشن، جلوگیری از انحطاط و انحلال بمثابه «تنها ابرقدرت» است. در وضعیت کنونی امریکا و وضعیت کشورهای دیگر جهان، این کار، حتی کند کردن روند انحطاط و انحلال، ممکن نیست جز از راه تضعیف رقیبان و کشورهای واقع در واپسین منطقه‌های تحت

سلطه و نفوذ. اتحاد نظامیان و سرمایه‌داران امریکا، با شعار «اول امریکا»، هم فرآورده وضعیت امروز امریکا است و هم برای به اجرا گذاشتن استراتژی تضعیف رقیبان و حفظ سلطه امریکا بر مناطق در حال رهاشدن از این سلطه است. تضعیف، تجزیه را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین، در استراتژی جدید، اگر هم بر زبان ترامپ نیاید، تجزیه بمتابه وسیله تضعیف باید لحاظ شود. در برابر این خطر، این وجدان ملی است که می‌باید غنی و شفاف و قوتی بتمام بجوید که نیازمند جانشین شدن رژیم با دولت حقوقمدار و اصول راهنما شدن استقلال و آزادی و موازنه عدمی بمتابه اصل راهنمای روابط ایران با انیران است.

از اصول راهنمای انقلاب ایران، یکی استقلال و آزادی و دیگری بناگذاشتن سیاست خارجی بر اصل موازنه عدمی بود. با گروگان‌گیری، ایران به گروگان امریکا درآمد و هر سه اصل نقض شدند. امریکا محور سیاست داخلی و خارجی رژیم گشت و ماند. اثر محور کردن امریکا، تنها، جنگها و استبداد ویران‌گر که وضعیت غیر قابل تحمل مردم ایران را بار آورده‌اند، نیست، بلکه این مهم که نیروهای محرکه در ویران‌گری بکار افتاده‌اند و فرصت‌های نسل انقلاب و نسلهای بعد از آن را، سوزانده است، نیز هست. ایران امروز در وضعیتی است که رژیم ولایت مطلقه فقیه را دستیار ترامپ می‌کند در اجرای «استراتژی کلی» او.

در نوبتی دیگر به کاربرد «برجام» در روابط درون رژیم و روابط رژیم با کشورهای منطقه و بیرون از منطقه می‌پردازیم.

وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و یکم:

وضعیت ایران از منظر انیران

۲۷ مهر ۱۳۹۶ برابر ۱۹ اکتبر ۲۰۱۷

انتشار وضعیت‌سنجی‌ها برای آن است که ایرانیان، هم وضعیت‌هایی را بشناسند که درآند و هم سمت‌یابی آنها را دریابند و بر بیرون آمدن از آنها عزمی ملی بیابند برای عملی کردن راهکارهای بایسته، برخیزند. آیا هنوز نباید توجه آنها به این مهم جلب شود که هرگاه به اینگونه مطالعه‌ها بها داده می‌شد، ایران در وضعیتی نبود که شخصی چون ترامپ برای زیون کردن آن، «استراتژی کلی» اعلان کند و دستور اجرای آن را بدهد؟ طرفه این‌که وضعیتی که به استنادش، او «استراتژی کلی» را توجیه کرد، نیز توجهی را بخود جلب نکرد. در رژیم نیز کسی را بر آن نداشت که بگوید ضعفهای خود را بشناسیم و به قوت بدل کنیم تا کسی چون ترامپ نتواند ایرانیان را ملت تروریست بخواند و خلیج فارس را خلیج عربی بگرداند و به سعودیها و شیخهای خلیج فارس ببخشد. آن ضعفها که تهیه و استراتژی ترامپ را ممکن کرده‌اند، واقعی هستند و با مدح و ثناگوئی‌های گردانندگان و مبلغان رژیم، نیست نمی‌شوند:

*** وضعیت اقتصادی ایران و مرام رژیم ولایت مطلقه فقیه از منظر انیران:**

۱. وضعیت اقتصادی: ترامپ می‌گوید اگر قرارداد وین امضاء نمی‌شد، تحریم‌های اقتصادی که از دید او بازم باید شدیدتر می‌شدند، رژیم ایران را از پای در می‌آورد. در واقع نیز، اقتصاد ایران اقتصادی مصرف و رانت محور است و بیماریش رو به شدت است. نه بیکاری دروغ است، نه سرطان فساد که «فساد ساختاریش» می‌خوانند، دروغ است، نه رانت خواری دروغ است و نه این واقعیت که تولید داخلی، حتی به قیمت فروش ثروتهای ملی، کفاف مصرف مردم کشور را نمی‌دهد، دروغ است. حجم واردات بعلاوه حجم قاچاق که حالا رقم آنرا سالی ۳۰ میلیارد دلار می‌گویند وقتی با این واقعیت‌ها، یکی فقر گسترده مردم ایران و دیگری بار سنگین شرکت در هفت جنگ و سومی رشد منفی اقتصاد ایران، جمع شوند و چهارمی فساد ساختاری و پنجمی آسیب‌های اجتماعی و ناامنی سرمایه‌گذاری، حاصل جمع می‌شود وضعیت اقتصادی که از دید قدرت متجاوززی چون امریکا، یعنی این که جنگ اقتصادی با ایران پیروزی صد درصد ببار می‌آورد. درخور یادآوری است که حتی بنابر برآورد صندوق بین‌المللی پول (۳/۵ درصد رشد در سال جاری مسیحی)، رشد اقتصاد ایران حاصل فروش نفت است. یعنی منهای نفت، رشد این اقتصاد منفی است. رشد منفی با وجود افزایش بودجه دولت، یعنی بیشتر کردن پیشخور، یعنی اقتصادی بغایت ناتوان و بسا میرنده. آن پر شمار مشکلاتی که اقتصاد ایران با آنها روبرو است و در «مناظره‌های انتخاباتی» بر زبان نامزدهای ریاست جمهوری جاری شدند را مأموران ترامپ نیز شنیده‌اند و بهتر از کار بدستان رژیم - که خود را مجبور می‌کنند به خود سانسوری و وارونه جلوه دادن واقعیت - از وضعیت اقتصاد ایران آگاهند.

۲. اسلام که در مرام ولایت مطلقه فقیه ناچیز شده و کارش توجیه ولایت مطلقه‌ای است که جز در زور گفتن و اعمال خشونت، کاربردی ندارد، مستند

ترامپ در ملت تروریست خواندن ایرانیان و ممنوع کردن ورود اتباع ایران و هفت کشور از کشورهای مسلمان به امریکا بدین عذر که «خاستگاه تروریست‌ها» هستند. این اسلام چنان از اسلام بمثابه روش بازکردن افق بی‌کران معنویت بروی انسان و دربردارنده مجموع حقوق برای زیست در صلح و رشد، خالی است و چنان از توجیه‌گرهای خشونت پر است (در کتاب درسی، نامربوطات مصباح یزدی در باره جهاد را به دانش‌آموزان می‌آموزند. او که در کتاب خود پذیرفته بود قرآن اجازه جنگ ابتدائی را نمی‌دهد، در کتاب درسی، این دروغ را به قرآن نسبت می‌دهد) که روحانی عمامه بسر نیز، در سازمان ملل، توان استناد به آنرا در خود ندید. او نگفت ما اسلامی داریم که ولایت مطلقه فقیه را تعلیم داده است و بنگرید به ایران از الگوئی که بکاربردن این تعلیم از آن پدید آورده است، درس بگیرید. او دست بدامان حافظ شد.

آیا دروغ است که ولایت مطلقه فقیه کاربردی جز خشونت نداشته است و ندارد زیرا نمی‌تواند داشته باشد؟ آیا کسی هست کاربردهای ولایت مطلقه فقیه را جز در بکاربردن زور، فهرست کند؟ آیا کسی هست بتواند بگوید اسلام قربانی اول خشونت گستری رژیم ولایت مطلقه فقیه نیست؟ آیا کسی هست نداند که رژیم ولایت فقیه است که عامل اسلام ستیزی و اسلام هراسی است؟ آیا ماهیت استبدادی متمایل به توتالیتراریسم رژیم قابل پوشاندن از چشم مردم دنیا است؟ آیا باید تعجب کرد از اینکه ضد اسلامی که مرام ولایت مطلقه فقیه است و مرامی که توجیه‌گر تروریستهای القاعده و داعش و... است، دستمایه امثال ترامپ در اسلام و ایران ستیزی شده است؟

*** سپاه و عملیاتش در درون و بیرون مرزها و هفت جنگی که ایران گرفتار آنها است:**

۱. روشی که غرب برای از پا در آوردن امپراطوری روسیه «شوروی» بکار برد، همان روش بود که با آلمان نازی با موفقیت بکار برده بود. گشودن جبهه‌ها و مشغول نگاه داشتن رژیم کمونیستی در همه جبهه‌ها. در دوران ریگان (رئیس‌جمهوری آمریکا که از رهگذر سازش پنهانی بر سر گروگانها با دستیاران خمینی، ریاست جمهوری یافت)، آمریکا جبهه مسابقه تسلیحاتی را تشدید کرد. امپراطوری «شوروی» هم بخاطر خالی شدن مرامش از آنچه بود و پرشدنش از توجیه‌گرهای استبداد فراگیر و هم بخاطر گرفتار سرطان فساد شدنش و هم بخاطر شکستن کمرش زیر بار هزینه سنگین اشتغال در پرشمار جبهه‌ها، از پا درآمد.

آیا با ایران از انقلاب بدین سو، آمریکا روشی جز این روش را به اجرا گذاشته است؟ نه. گروگان‌گیری طرحی امریکائی بود که در ایران اجرا شد ولی همچنان دست‌آویز ترامپ است. جنگ ۸ ساله را آمریکا و انگلستان برانگیختند و به قول آلن کلارک، وزیر دفاع در حکومت تاجر، اسباب ادامه آن‌را هم آنها فراهم کردند. تحریم‌های اقتصادی را نیز آمریکا آغاز کرده و بطور مداوم بکار برده است. با وجود این، نیاز رژیم ولایت مطلقه فقیه به بحران‌های بزرگ، زمینه ساز موفقیت آمریکا و انگلیس و اسرائیل و متحدانشان در منطقه در گشودن جبهه‌ها و مشغول نگاه داشتن رژیم در این جبهه‌ها بوده است و هست. آیا همچنان نمی‌گویند اگر جنگ ۸ ساله نبود رژیم ولایت مطلقه فقیه پا نمی‌گرفت؟ از آنجا که سازوکار قدرت سازوکار تقسیم به دو و حذف یکی از دو است و اینک این در درون رژیم است که این سازوکار عمل می‌کند، نیاز رژیم به بحران دائمی است. محور کردن آمریکا در سیاست داخلی و خارجی نیز این نیاز را تشدید می‌کند. بدین خاطر است که قدرتهای انیرانی، آسان جبهه می‌گشایند و رژیم شتابان در آن وارد می‌شود و البته نمی‌تواند از آن خارج شود. حکومت روحانی مأموریت داشت رژیم را از جنگ اقتصادی برهد. در عمل، بیش از پیش، رژیم گرفتار این جنگ شد و ایرانیان را هم گرفتار آن کرد. آنچه را ترامپ

مداخله ایران در کشورهای خاورمیانه می‌خواند، در واقع هفت جبهه جنگی است که امریکا و متحدانش گشوده و دست رژیم ولایت مطلقه فقیه - از جمله بدین خاطر که کاربردی جز خشونت ندارد - را در آنها بند کرده‌اند. از راه فایده تکرار، این هفت جنگ را بر می‌شماریم:

۱/۱. جنگ قشون‌ها با یکدیگر که رژیم بطور مستقیم و غیر مستقیم در آنها شرکت دارد: در سوریه مستقیم و در عراق و یمن کم‌تر مستقیم و بیشتر غیر مستقیم؛

۱/۲. جنگ اقتصادی: در حکومت روحانی، تحریمها که بخاطر «برنامه اتمی وضع شده بودند» برداشته شدند اما نیمه کاره. از آن پس، از راه کاهش شدید قیمت نفت، در پی ورود دولت سعودیها به جنگ اقتصادی با ایران و نیز وضع تحریمهای جدید توسط کنگره امریکا، این جنگ تشدید شده است؛

۱/۳. جنگ دیپلماسی که امریکا و متحدانش، در پی گروگانگیری، جبهه آنرا گشودند و تا امروز، با شدت تمام، ادامه دارد. هر رئیس جمهوری هم یک استراتژی و تاکتیک برای آن تعیین کرد و بکار برد. اما هدف یکی بود، در انزوا نگاه داشتن ایران و آماده نگاه داشتن افکار عمومی برای حمله نظامی به ایران در صورت لزوم. یادآور می‌شود که گزینه نظامی همواره روی میز رئیس جمهور امریکا است. و ایران در حلقه پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی امریکا و انگلستان و فرانسه و اسرائیل است.

۱/۴. جنگ مذهبی که رژیم ولایت مطلقه فقیه برانگیخت و درجا دست‌آویز شد برای گشودن جبهه این شوم‌ترین و ویران‌گرترین جنگ‌ها. هم اکنون، در ایران، دین و مذهب ستیزی همچنان روش رژیم است. تا آنجا که یک زرتشتی که به عضویت انجمن شهر برگزیده شده است، نمی‌تواند عضو انجمن شهر بگردد و سنیان حق ندارند مقامی را تصدی کنند و ستیز با بهائیان مداوم است. در بیرون از ایران، در سوریه و عراق و عربستان و یمن و بحرین، جنگها که در واقع برای قدرت و بر سر منافع است، رنگ مذهبی بخود گرفته‌اند؛

۱/۵. جنگ‌های قومی و غیر آن، با گروه‌های مسلح در شرق و غرب ایران و در منطقه، از افغانستان در شرق ایران و فلسطین و لبنان تا یمن در غرب ایران. این جنگها که توجیه‌کننده تشدید سرکوبها و تبدیل سپاه به یک حزب سیاسی مسلح مسلط بر بخش عمده‌ای از اقتصاد و دولت گشته‌اند، مرتب دامن گسترده‌اند. تنها هزینه‌های سنگین این جنگها نیست که دامن‌گیر مردم ایران است، مغضوبیت دیرپای ایران و مسابقه تسلیحاتی و سوختن مداوم فرصتهای رشد نیز از عوارض این جنگ و جنگهای دیگر است؛

۱/۶. جنگ از راه ترور که، در ایران، آغازگر آن رژیم ولایت مطلقه فقیه بود: از اجازه ترور سران ارتش که خمینی در دوران انقلاب داده بود تا ایجاد سازمان ترور که در درون و بیرون ایران دست به ترورها، در سبانه‌ترین شکل، می‌زدند و هنوز نیز می‌زنند. با کودتای خرداد ۱۳۶۰، جبهه جنگ بشکل ترور در درون و بیرون از مرزها گشوده شد و امروز تا بخواهی گسترده و دست‌آویز ترامپ در وضع و اجرای «استراتژی کلی» برضد ایران است. در این جبهه، امریکا و اسرائیل و رژیمهای منطقه و مزدوران آنها نیز شرکت مستقیم دارند. آدم ربائی‌های سیا یکی از اشکال ترور است که امریکا به آن دست می‌زند. و

۱/۷. جنگ روانی و تبلیغاتی: انقلاب ایران، ایرانیان را محبوب جهانیان گرداند. اما گرایش خمینی و دستیاران او به خشونت که گروگان‌گیری هم بر آن افزوده شد، سبب برانگیخته شدن جنگ تبلیغاتی و روانی برضد ایران شد. در جبهه‌ای که در آن زمان گشوده شد و اینک گستره‌ای منطقه‌ای و جهانی یافته است، سلاحی که بکار می‌رود، فرآورده‌های دستگاه تولید «ضد اطلاعات» و ترورهای اخلاقی هستند که روزمره تولید می‌شوند و بکار می‌روند. یکی از پی‌آمدهای آن، تشدید محاصره اقتصادی ایران و زیستن ایرانیان در تنش‌های مداوم و بسیار شدید است. اما ویران‌گرترین اثر آن، قطع جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعاتها و دانش‌ها و هنرها و بی‌ثبات شدن و ناامن گشتن زندگی مردم در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، در نتیجه، ناممکن شدن رشد

فکری و علمی جامعه ایران و گریز استعدادهای و سرمایه‌ها از ایران است. تشدید دشمنی با ایران هم از عوارض زیانبار آن است.

۲. سپاه و نقش آن که دست‌آویز ترامپ شده. ستایش‌های امروز، کسانی چون روحانی و خاتمی و ناطق نوری از سپاه، واقعیتی را که عیان است نمی‌پوشاند. واقعیت این است که

۲/۱. سپاه یک حزب سیاسی مسلط بر کشور است؛

۲/۲. واقعیت این است که سپاه بر اقتصاد ایران مسلط است. روحانی که گمان می‌برد ترامپ سپاه را یک سازمان تروریست خواهد خواند و گفت: سپاه در قلب مردم ایران و منطقه جای دارد، همان کسی است که گفت: شرکتها و صنایع دولتی را از دولت بی‌اسلحه گرفتیم و به دولت با اسلحه دادیم. پس این خود او بود که سپاه را هم دولت و هم با اسلحه و هم مسلط بر اقتصاد کشور خواند. واقعیت را گفت اما نه تمام آن‌را:

۲/۳. سپاه در جنگهای هفت‌گانه شرکت روزمره دارد. شرکت در این جنگها است که، در زبان فریب، «دفاع از مردم ایران» خوانده می‌شود؛

۲/۴. سپاه متصدی سرکوب مردم ایران است. در اصل، یک سازمان سرکوب‌گر است و برای سرکوب‌گری سازمان یافته است. اگر سازمان مدافع مردم ایران بود، چرا باید بخش عمده ادارات و دوایر آن، مخصوص سرکوب مردم ایران باشد؟ سپاه متجاوز به هر پنج دسته حقوقی است که مردم ایران دارند و از موانع برخورداری ایرانیان از این حقوق است؛

۲/۵. در صورت، سپاه ضابط قوه قضائیه و در واقع، قوه قضائیه، بخصوص بخش سرکوب‌گرش (بطور عمده دادگاه انقلاب و دادسرای نظامی) مجری اوامر سپاه است؛

۲/۶. سپاه بمثابه حزب سیاسی، نه تنها در «انتخابات» دخالت و آنرا مهندسی می‌کند، بلکه سرکوب‌گر حتی آن سازمانهای سیاسی است که در محدوده رژیم،

اجازه وجود و فعالیت دارند. از سازمان‌های بیرون از رژیم و حتی آنها که در حاشیه آن قرار دارند که می‌رس. بنابراین، عامل بازدارنده رشد سیاسی و مجبور کننده سازمان سیاسی در اقامت گزیدن در سرای دولت استبدادی و عامل بازدارنده سازمان اداری کشور از ایفای نقش راهبردی خویش در رشد کشور، است.؛

۲/۷. نقش سپاه در مصرف و رانت محور نگاه داشتن اقتصاد کشور، بنابراین، توسعه قاچاق مواد مخدر و قاچاق ۳۰ میلیارد دلاری و آسیب‌های اجتماعی که اینک حیات جامعه ایرانی را تهدید می‌کنند را چگونه می‌توان پنهان کرد؟ مگر نه در استبدادهائی از این نوع، نیروی مسلحی که نقش ستون فقرات آن را ایفا می‌کند، از جمله از راه سنگین کردن جو ترس و نا امن کردن سرمایه‌گذاری، همین نقش را دارد و از موانع رشد است؟ و

۲/۸. سپاه زاده و پرورده انقلاب نیست. محصول اجرای طرح محرمانه‌ای است که با پیروزی انقلاب به اجرا در آمد و جنگ ۸ ساله سبب تبدیل شدنش به نیروی مسلح اول گشت. ادامه حیاتش بمثابه حزب سیاسی مسلح نیز حاصل محور شدن قدرت امریکا در درون و بیرون مرزها و خود از عوامل گشودن جبهه‌هائی است که ایران به آنها کشانده شده و در آنها مانده است. سخنان ترامپ تا بخواهی صریح هستند: سپاه توجیه‌کننده حمایت حکومت او از اتحاد سعودیها با اسرائیل و تبدیل عربستان و شیخ نشینها به انبار اسلحه است.

بیش از همه، یکایک افراد سپاه و دیگر نیروهای مسلح و غیر مسلحی که در سرکوب مردم ایران و نگاه داشتن ایران در جبهه‌های هفت‌گانه هستند، باید بدانند که هم خود را ویران می‌کنند و هم پایه‌های حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی را، آنها هستند که باید واقعیتی که شده‌اند را بشناسند و از بازی کردن نقش آلت فعل قدرت ویران‌گر باز ایستند.

ایرانیان نباید وجود سانسور را بهانه کنند و یا همانند کبک سر را در برف بیوشانند و نبینند که انیران در ایران چگونه می‌نگرد و آن را در چگونه وضعیتی می‌بیند. بر آنها است که بدانند آنها که در رژیم هستند و جز مدح و قدح بلد نیستند، هرآنچه دارند از این رژیم ایران برباد ده دارند. چاره‌ای جز مداحی سپاه و «نظام» ندارند. زیرا خود را بازنده تحول دولت به دولت حقوق‌مدار می‌دانند. از بخت بد خود، بندگی قدرت را بر زندگی از راه عمل به حقوق و در یک جامعه مستقل و آزاد، رجحان می‌دهند. بر ایرانیان است که بدانند یأس، ویران‌گر است و محل عملی جز غافل کردن آنها از توانائی‌هایشان نیست. یأس محل ندارد زیرا هر وضعیتی، راه خارج شدن از خود را نیز نشان می‌دهند. باید چشمان عقل را گشود و راه را دید و در آن شد.

وضعیت سنجی یک صد و هفتاد و دوم: دانشگاه‌ها؟

۰۴ آبان ۱۳۹۶ برابر ۲۶ اکتبر ۲۰۱۷

نخست خبرها و لطیفه‌هایی را از نظر بگذرانیم که نه صحت آنها که گزارش آنها از وضعیت نظام سیاسی بسته و در حال فرسایش، صریح و روشن و دقیق است:

* چند خبر و دو لطیفه:

۱- در «بیت»، این بار در محدوده خانوادگی، میان مجتبی و مسعود نزاع است. شماری از سران سپاه، («میان‌روها بعلاوه دوران‌دیش‌ها بعلاوه آنها که با مردم در ارتباط روزمره هستند و از مشکلات روزافزونشان آگاه هستند)، از طریق مسعود، گزارشی از وضعیت واقعی کشور و نیروهای مسلح به خامنه‌ای داده‌اند. به استناد این گزارش، مسعود که داماد خرازی‌ها است، به خامنه‌ای گفته است اگر به گوش دادن به مجتبی ادامه بدهی و بگذاری همچنان رتق و فتق امور با او باشد، هم کشور از بین می‌رود و هم خانواده ما.

۲- اما خامنه‌ای کسی شده است که هر از چندی او را می‌آورند برای این‌که «آنچه لازم است بگوید» و معلوم بشود هنوز زنده است.

۳- برسر تشکیل گروه آقا بالاسر جدید برای روحانی و حکومت او برخوردها شدید شده‌اند. هنوز، قال و مقال برسر حذف کردن یا نکردن ریاست جمهوری فروکش نکرده، قال و مقال در باره تشکیل هیأتی برای نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی نظام که توسط خامنه‌ای تعیین می‌شوند، برخاسته است. روحانی

که اینک رویه تسلیم را در پیش گرفته است، شکوه می‌کند که چرا باید «بیت رهبر» مرتب حکومت او را تضعیف کند؟

❖ دیوان محاسبات احمدی نژاد را مسئول خورد و برد ۴۶۰۰ میلیارد تومان دانسته است. اما این همه پولی نیست که حیف و میل شده است. در برابر، احمدی نژاد حالی کرده است یک قلم از این پول‌ها حدود ۱۴۰۰ میلیون یورو در اختیار آقا مجتبی قرار گرفته و او به انگلستان انتقال داده و انگلیس‌ها هم پول را توقیف کرده‌اند!؟

از آن سو، معاون او، بقائی که به اتهام فساد مالی محاکمه می‌شود، اوراق دفاعیه خود را در سبیدی به دادگاه برده است. این کار از چند نظر گویائی دارد، از جمله، از این نظر که بقائی خواسته است بگوید تا بخواهی سند در اختیار است که انتشار آنها همه «آل خامنه‌ای» از جمله لاریجانی‌ها را رسوا خواهد کرد. و او گفته است محاکمه من سیاسی است و گرنه من خورد و بردی نکرده‌ام. نه ۶۳ حساب بانکی دارم و نه دخترم جاسوس است.

❖ در برابر مجلس، کسانی جمع شده و هستی از دست رفته خود را مطالبه می‌کرده‌اند که به مؤسسات مالی «خصوصی» سپرده بوده‌اند. خالی کردن جیب مردم از راه مؤسسه سازی، امر واقع مستمری از دوران خمینی تا امروز است. برای این که از اهمیت این فساد آگاه شویم، باید بدانیم که صندوقها و بانکهای خصوصی پول ۴ میلیون و ۳۰۰ هزار تن را خورده‌اند. با توجه با این واقعیت که اینان خانواده دارند، در واقع، ۴ میلیون و ۳۰۰ هزار خانواده هرچه داشته‌اند را از دست داده‌اند.

❖ قوه قضائیه «بیت رهبری» را شنود می‌کند و اطلاعات ریاست جمهوری قوه قضائیه را شنود می‌کند و «بیت» هم هر سه قوه را شنود می‌کند و سپاه هم همه را شنود می‌کند. بدین ترتیب است که همه برای همه پرونده درست می‌کنند!

❖ **لطیفه اول:** خاتمی برای اعلان حمایت خود از سپاه پاسداران، در خانه‌اش را می‌گشاید تا به محل گفتگو با روزنامه نگاران برود. می‌بیند، در برابر خانه،

مأموران همان سپاه ایستاده‌اند و به او می‌گویند: حق خارج شدن از خانه را ندارد. می‌گوید برای اعلان حمایت از سپاه از خانه خارج می‌شوم. می‌گویند: اجازه خارج شدن از خانه را ندارید. می‌گوید: بسیار خوب بر بام خانه می‌روم و حمایت خود از سپاه را اعلام می‌کنم. کنایه از این‌که عمل حصر حمایت خلاف واقع او از سپاه را تکذیب می‌کند.

■ **لطیفه دوم:** خاتمی به روحانی می‌گوید: به من، شغل تدارکاتچی را روا دیدند، به شما آنرا هم روا نمی‌بینند. روحانی به او پاسخ می‌دهد: شغلی که به شما و من روا دیده‌اند، «گند پوشی» است. دستگاه «رهبر» و آنچه تحت امر مستقیم او است، از سپاه و قوه قضائیه و نیروی انتظامی و صدا و سیما و موقوفه‌ها و امور رهبری و بنیادها و... مرتب گند می‌زنند و مأمور می‌خواهند برای گند پوشی. غیر از اینکه وقتی رژیم خصلت مافیائی یافته است و «پدرخوانده» ناتوان و «بیت» او گندزا است و وزارت‌خانه‌های اصلی را هم مأموران او تصدی می‌کنند و «گندپوشان» خود از گندزنی مبرا نیستند، گندپوشی ناممکن است، همین چند خبر و این دو لطیفه گویای ناتوانی مفرط رژیم ولایت مطلقه فقیه، بسته بودن نظام سیاسی و شتاب گرفتن فرسایش آن است.

* خبرها در باره «وزیر» علوم و آموزش عالی و دانشگاه‌ها؟:

■ و دانشجویان نیز اجتماع و به معرفی منصور غلامی، بعنوان «وزیر علوم و آموزش عالی» اعتراض کرده‌اند. این شخص، «رئیس بسیجی» دانشگاه بوعلی همدان و کارش ایجاد خفقان در این دانشگاه بوده است. پیش از آن، صادقی، «نماینده» مجلس گفته بود که ۱۰ تن به خامنه‌ای معرفی شده‌اند، همه رد شده‌اند. اطلاعی که به ما رسیده است، حاکی است که در فهرست نامزدهای

وزارت، این شخص نفر بیست و دوم بوده است. بنابراین، ۲۱ نفر پیش از او را «بیت» رد کرده است. اینک ببینیم روحانی بر چگونه حکومتی ریاست می‌کند:

■ وزارت علوم و آموزش عالی + وزارت دفاع + وزارت آموزش و پرورش + بعلاوه وزارت نفت + وزارت کشور + بعلاوه بدنه وزارت خارجه و «وزیر» که باید مقبول «رهبر» باشد + واواک، وزیرانی دارند که مأموران خامنه‌ای، در واقع «بیت» تحت اداره مجتبی خامنه‌ای، هستند.

■ علی‌اکبر ولایتی از فروش رساله پایان تحصیل، آن هم در برابر دانشگاه شکوه و آن را فضاحت بار توصیف می‌کند. این روزها، در باره «افت تحصیلی» در دانشگاه‌ها، گفته و نوشته می‌شود. در واقع، هم افت تحصیلی امر واقع مستمر است و هم بطور مستمر در باره آن صحبت می‌شود. چند نمونه:

● در ۱۳۸۲، دانشجویان گفته‌اند: افت تحصیلی مسئله‌ای است که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت به خصوص زمانی که علم و فن‌آوری در حال پیشرفت است.

در همان سال، هیأت‌های علمی دانشگاه‌ها گفته‌اند: با توجه به توسعه کمی دانشگاه‌ها و کم توجهی به کیفیت و استانداردهای آموزشی، افت تحصیلی به صورت يك مشکل اساسی مطرح شده است و به تدریج تشدید می‌شود.

عباس پور تهرانی، رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس گفته است: برخی از دانشگاه‌های غیر دولتی از امکانات لازم برای تحصیل و تحقیق دانشجویان برخوردار نیست و در نتیجه دانشجویان از درس فاصله می‌گیرند و این موضوع موجب افت تحصیلی آن‌ها می‌شود.

● بنابر تحقیق منتشره در مجله دانشگاه علوم پزشکی اراک، در سال ۱۳۸۸، میزان افت تحصیلی در رشته پزشکی این دانشگاه، ۱۹ درصد بوده است. در واقع، دانشکده‌های پزشکی و پیرانپزشکی شهرستان‌ها، همه، گرفتار افت تحصیلی بوده‌اند. وقتی در دانشکده‌های پزشکی که باید «استعداها» در کنکور

آنها موفق شوند، شدت افت تحصیلی بدین حد است، می‌توان شدت افت تحصیلی در دانشکده‌های دیگر را برآورد کرد.

● در فروردین ۱۳۹۶، دکتر حسن به نژاد، معاون دانشجویی دانشگاه تهران، گفته است: در حال حاضر افت تحصیلی و مشکلات اقتصادی بیشترین مشکل دانشجویان کشور است.

● از عوامل افت تحصیلی، بطور مستمر، یکی فقر است. شهریه‌ها بالا و هزینه زندگی نیز سنگین است و دانشجو مجبور است هم کار کند و هم تحصیل کند. اما عامل مهم‌تر خفقانی است که به دانشگاه‌ها تحمیل می‌شود. این خفقان تنها سیاسی نیست. علمی نیز هست. هم بدین خاطر که دانشگاه‌ها توانا به جذب استعداد های علمی که چون سیل به خارج از کشور مهاجرت می‌کنند، نیستند و هم بدین خاطر که تجهیزات علمی لازم را نیز ندارند و بودجه کافی نیز در اختیارشان نیست. بتازگی نیز صندوق بین‌المللی پول از «فرار مغزها» از ایران و کشورهای در موقعیت ایران و اثر آن بر رشد نکردن اقتصادهای آنها ابراز نگرانی کرده است:

● در ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) ایران، در میان کشورهای آسیائی، از لحاظ فرا راندن مغزها، مقام اول را داشته است.

● در سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۸)، باز بنا بر گزارش صندوق بین‌المللی پول، ۲۵ درصد از درس خوانده‌های ایران در کشورهای غرب مشغول بکار بوده‌اند.

● در سال ۲۰۰۹، این صندوق نگرانی شدید خود را از «فرار مغزها» اظهار کرده بود. طرفه این‌که در آن سال، زیان فرار مغزها به اقتصاد ایران را دو برابر درآمد نفت برآورد کرده بودند. آن سال، سال پایانی دوره اول ریاست جمهوری احمدی نژاد بود و درآمد نفتی ایران ۸۲ میلیارد دلار. بنابراین، ضرر ایران بابت مهاجرت استعدادهای ۱۶۴ میلیارد دلار بوده است.

● بنابر برآورد وزارت علوم و آموزش عالی، (آوریل ۲۰۱۶ بنابر مقاله کریستن دوآمل CHRISTIAN DUHAMEL زیر عنوان Des universités

iraniennes miroir des contradictions de la République

(islamique) سالانه، ۱۸۰ هزار دانشگاه دیده ایران را ترک می‌کنند.

۱- افت تحصیلی در دانشگاه‌های ایران دو گونه است: گونه‌ای، ناتوانی درصدی از دانشجویان از طی دوره تحصیلی و گونه دیگری، پائین بودن کیفیت تحصیلات. در حقیقت، دانشگاه‌های ایران، بلحاظ کیفی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. دانشگاه‌هایی که برای کار در اقتصادهای غرب، دانشجویان را تعلیم می‌دهند و
۲. دانشگاه‌هایی که برای ماندن در داخل و گرفتاری بی‌کاری شدن و یا به کارهایی پرداختن که با تحصیل آنها خوانائی ندارند دانشجویان را تعلیم می‌دهند.
در قسمت سوم این وضعیت سنجی خواهیم دید که یکی از روشهای ساکت کردن و ساکت نگاه داشتن دانشگاه‌ها همین اختلاف سطح علمی دانشگاه‌ها است.

۳- و به جا است بدانیم که فرانسه ۲/۵ میلیون دانشجوی دارد و ایران ۴/۵ میلیون. برای ۴/۵ میلیون دانشجوی، ۷۰ هزار معلم از استاد تا استادیار و دبیر دارد. کمبود تجهیزات علمی و آزمایشگاه‌ها و تجهیزات آزمایشگاهی هم از اندازه بیرون است. گزینش دانشجویان برای دسته اول دانشگاه‌ها بسیار سخت‌گیرانه است. پنداری قرار بر این است که بهترین استعدادها برای کار در غرب تعلیم بیابند!
در سال تحصیلی ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵، از دانشگاه‌های ایران، ۸ دانشگاه، در میان ۸۰۰ دانشگاه خوب دنیا بوده‌اند. در دوره لیسانس، در دانشگاه‌های دولتی، دختران ۵۶ درصد و در دانشگاه‌های آزاد ۴۰ درصد دانشجویان را تشکیل می‌داده‌اند. در مقاطع فوق لیسانس و دکترا، درصد پسران بیشتر است. با وجود جمعیت بزرگ دانشجویان، دانشگاه‌ها از ایفای نقشی که در جامعه‌ای چون جامعه ایران دارند، بازداشته شده و بازمانده‌اند:

* چرا دانشگاهها نقش نیروی محرکه تحول را ایفا نمی‌کنند؟:

۱. از دلایلی که برای سیل مهاجرت دانشگاه دیده‌های ایرانی، بر شمرده‌اند، نبود کار در خور در ایران است. به سخن دیگر عدم انطباق تحصیل دانشگاهی با اقتصاد مصرف و رانت محور. تحصیلات مهاجرت‌گزیان نیازمند اقتصاد تولید محور در رشدی پر شتاب است. دلیل دیگر را وجود جامعه ایرانیان در کشورهای غرب دانسته‌اند که به جوانان مهاجرت‌گزیده در رفع مشکلات یاری می‌رسانند. دلیل سوم را وجود فشارها در زندگی شخصی و جمعی دانسته‌اند. بدیهی است دلیل جویان از دلیلی مهم‌تر غفلت کرده‌اند که نظام اجتماعی است که استبداد حاکم مانع از باز شدن آن و توانا شدنش به فعال کردن نیروی محرکه در خود با هدف رشد انسان و عمران طبیعت است. در جهان امروز، اندازه باز و بسته بودن نظامهای اجتماعی، میزان مهاجرت از کشوری به کشور دیگر را بدست می‌دهد. اگر استبداد نبود و نظام اجتماعی ایران، به یمن فعال شدن نیروهای محرکه بطور مداوم باز می‌شد، نه تنها استعدادها کشور را ترک نمی‌کردند، بلکه ایران، وطن خود را، کشوری می‌یافتند که بیشترین امکان را برای رشد در اختیار آنها می‌نهد و آنها می‌توانند در ساختن الگوی جدیدی از زندگی در استقلال و آزادی و رشد انسان بر میزان عدالت اجتماعی و عمران طبیعت، شرکت کنند.

۲. بنابر تحقیقی که در سال ۲۰۰۴، در امریکا بعمل آمده است، ۷۰۰ هزار ایرانی در امریکا زندگی می‌کنند که یک چهارم آنها، تحصیلات دانشگاهی فوق لیسانس و دکترا دارند. سطح درآمد آنها ۲۰ درصد بالاتر از سطح درآمد امریکائی‌ها است. از آن زمان بدین‌سو، بر شمار آنها افزوده شده است. بهترین دانشجویان دوره‌های فوق لیسانس و دکترا و تخصص و فوق تخصص در بهترین دانشگاه‌های امریکا، ایرانیان هستند و ۱۱ هزار دانشجوی ایرانی در

امریکا تحصیل می‌کنند. بدیهی است که مقایسه آن موقعیت با موقعیت دانشجویان و دانشگاهیان در ایران، از عوامل برانگیزنده به مهاجرت و تغییر نوع نگرش از نگرش به خود بعنوان عامل تحول به نگرش به خود بمثابة داوطلب برخورداری از زندگی درخور در جامعه‌ای دیگر، است. هرگاه عامل استبدادی که بیشتر از استبداد شاه سابق مهار بر محیط‌های تحصیلی را همه‌جانبه‌تر و شدیدتر کرده است، نبود، نگرش طبیعی دانشجویان، نگرش در خود، بمثابة معمار بنای الگوی جدیدی از رشد انسان و عمران طبیعت، می‌شد.

۳. در عوض، رشته‌های اقتصاد و علوم اجتماعی و نیز مدیریت کارفرمائی‌ها و ساماندهی محیط کار صنعتی، به اندازه کافی دانشجو تعلیم نمی‌دهند و پرورش نمی‌دهند. از سطح علمی بالائی نیز برخوردار نیستند. بدین قرار، هم نبود اقتصاد تولید محور در رشد سبب می‌شود که نیاز به این‌گونه تحصیل کرده که نقشی حیاتی در اقتصاد تولید محور دارند، کم شود و هم کمبود این‌گونه استعدادها مانع برگرداندن اقتصاد مصرف محور به اقتصاد تولید محور می‌شود.

۴. از سویی، سطح تحقیق نیز در دانشگاه‌های ایران پائین است و از سوی دیگر، رژیم نقشی برای دانشگاه‌ها در برنامه‌گذارهای اقتصادی و اجتماعی و نیز سیاست‌گذاری جمعیت و دیگر سیاست‌گذاریها و البته در سیاست‌گذاری روابط با دنیای خارج بر اصل موازنه عدمی قائل نیست. در حکومت احمدی نژاد، اقتصاددانان به جرم هشدار دادن به او مجازات شدند و در حکومت روحانی، او از دانشگاه‌ها خواست از قرارداد وین (برجام) دفاع کنند! برخی از دانشگاه‌ها با دانشگاه‌های اروپائی همکاری علمی پیدا کرده‌اند اما در سطحی محدود و تحت مهار شدید.

۵. وجود عوامل برانگیزنده به مهاجرت از سوئی و اختلاف سطح علمی بیش از اندازه دانشگاه‌ها، همراه با تدابیر رژیم برای خفقان آور کردن محیط دانشگاه‌ها، سبب شده است که دانشجویان دانشگاه‌های برخوردار از سطح علمی بالا، خود را آماده زیستن در جامعه‌های «پیشرفته» کنند. بنابراین، تن به کاری که «آینده» آنها را به خطر اندازد، نمی‌دهند. وقتی هم به خارج از کشور می‌آیند، سکوت می‌گزینند.

دانشجویانی که در دانشگاه‌های درجه پائین تحصیل می‌کنند، علاوه بر این که تحت تضییقات بسیار قرار دارند، جنبش را مساوی با اخراج از دانشگاه و تحت فشار قرارگرفتن خانواده‌ها و افزوده شدن بر خیل بی‌کاران ارزیابی می‌کنند. هم اکنون، بنابر کم‌ترین برآوردها، یک سوم تحصیل‌کرده‌های دانشگاه‌ها بی‌کار هستند و اکثریت بزرگی از آنها هم که کار دارند، کارشان با تحصیل آنها بیگانه است.

بدین‌سان، سازمان‌دهی دانشگاه‌ها سازماندهی محیط بسته بنابر این، مخرب جوان دانشجو ب‌مثابه نیروی محرکه تغییر و بازکننده نظام اجتماعی و فعال شدن نیروهای محرکه در آن است.

۶. وضعیت کنونی خود راهکار را معلوم می‌کند:

۶/۱. هرگاه نظام سیاسی کشور تغییر کند و دموکراسی استقرار بجوید و جوانان که نیروی محرکه تغییر هستند نظام اجتماعی را بازکنند، وجود جامعه علمی ایرانی در انیران بعلاوه سرمایه بزرگی که در اختیار ایرانیان است، می‌تواند در وطن خویش فعال شوند و بیشترین شتاب را به رشد آن ببخشند. بشرط آنکه نسبت به سرنوشت وطن خویش لاقید نمانند و بطور مداوم خود را برای شرکت در بازسازی ایران آماده کنند.

۶/۲. باوجود واقعیت‌های بالا و به دلیل آنها، نظام سیاسی بسته‌ای که اینک در کمال ناتوانی (خبرها که در قسمت اول آمده‌اند، یک چند از علامتهای این

ناتوانی ناشی از پوسیدگی هستند) است، خود آماده استقبال از جنبش دانشگاهیان، بمثابه برانگیزنده جامعه ایرانی به جنبش همگانی است. اگر می‌گویند دانشگاهیان تنها شده‌اند، معنای سخن خویش را نیک در نمی‌یابند. تنهائی ناشی از ایفا نکردن نقشی است که دانشگاه در جامعه‌ای چون جامعه ایران دارد و در همان حال، گویای وجود آمادگی نیروهای محرکه دیگر، زنان و کارگران و نیز کارکنان دولت که نقشی در رشد نمی‌جویند، برای به جنبش درآمدن است. این نیروها نیازمند جنبش دانشگاهها هستند. بسا سازمان‌های نظامی نیز نیازمند این جنبش هستند تا از نقش ویران‌گری برهند که رژیم به آنها تحمیل می‌کند و طبیعت خویش را بمنزله حافظ ایران از هر نیروی متجاوز انیرانی، را بازیابند.

اما جنبش نیازمند اندیشه راهنما است:

۷. قوت گرفتن راست افراطی که زبان عامه پسند و عامه فریب بکار می‌برد، اندیشمندان غرب را بخاطر بحران شدیدی که دموکراسی‌ها بدان گرفتارند، سخت نگران کرده است. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که توسل به دلایلی، از جمله بی‌کاری و حتی نابرابری اقتصادی و مشکل مهاجرت انبوه به کشورهای غرب، قوت گرفتن گرایش‌های راست افراطی را توضیح نمی‌دهند. چرا که در دو کشور چک و اتریش که مشکل بی‌کاری را ندارند و با سیل مهاجران نیز روبرو نیستند، راست افراطی بیشتر قوت گرفته است.

مشکل مادر، به قول ادگار مورن و نیز آلن تورن، بحران اندیشه راهنما است. این بحران است که دانشگاه‌ها را نیز گرفتار رکود و سکوت کرده و رابطه آنها را با جامعه‌ها قطع کرده است. اما، در محدوده مادیت، اندیشه راهنمای جدید نمی‌توان ساخت. نه تنها به این دلیل که جهان نیازمند خشونت‌زدائی و انسان نیازمند آن است که خود را بمثابه موجودی حقوقمند و کرامتمند بازشناسد، بلکه بدین خاطر نیز که اندیشه راهنما

اگر بی‌کران معنویت را به روی انسان، نگشاید، بیان استقلال و آزادی نمی‌شود و بکار رهاکردن انسانها و طبیعت از مرگ در آتش خشونتها نمی‌آید. هرگاه دانشگاهیان ایران به این واقعیت توجه کنند و زحمت به تجربه گذاشتن بیان استقلال و آزادی را که یافته آمده است، به خود بدهند، می‌توانند هم از تنهایی برهند و هم دانشگاه‌ها را خلاق و فعال کنند و هم به جهانیان راه نشان دهند، تا که آنان از بن‌بست برهند.

وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و سوم: رفتارها پیشاروی انحطاط امریکا بمثابه قدرت:

۱۱ آبان ۱۳۹۶ برابر ۲ نوامبر ۲۰۱۷

در وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و یک ضعف‌ها که ترامپ را برآن داشت که آن «استراتژی کلی» در باره ایران را اعلان کند، شناسانیم. در برابر فراگرد انحطاط امریکا بمثابه «تنها ابر قدرت»، رفتارها یکسان نیست. اگر چینی‌ها خود را آماده می‌کنند «نقش قدرت اول» را در جهان برعهده بگیرند، اگر بمقیاس کم‌تر، روسیه می‌کوشد نیرومند بگردد، اگر سیاستمداران و متفکران و ناظران اروپائی نسبت به بی‌تفاوتی مقامات اروپائی پیشاروی این انحطاط هشدار می‌دهند و می‌پرسند چرا اروپا تمام حواس خود را به «ذره شنی» سپرده است که مسئله کاتالونیا است و از وضعیتی که امریکا و جهان دارد پیدا می‌کند غافل است و چرا خود را برای وضعیت جدید آماده نمی‌کند، اگر نخست‌وزیر پیشین استرالیا خاطر نشان می‌کند که «دونالد ترامپ به انحطاط قدرتی که امریکا است، شتاب می‌بخشد، اگر پیر هاسکی، روزنامه نگار فرانسوی، در نوول ابسرواتور (۱ نوامبر ۲۰۱۷)، نقش ترامپ را در سرعت بخشیدن به انحطاط قدرت اول جهان بررسی می‌کند و بی‌تفاوتی مقامات اروپائی را پیشاروی این وضعیت، نگران کننده ارزیابی می‌کند، در ایران، رژیم ولایت مطلقه فقیه، ایران را ناتوان‌تر می‌کند و سخت از آن می‌ترسد که مبدا انحطاط تنها ابرقدرت جهان واقعیت داشته باشد. از دو رأس مثلث زورپرست که می‌پرس. این سه رأس مثلث زورپرست، چشم بر واقعیت بسته‌اند و محور در حال شکستن را استوارتر از همیشه می‌بینند و

ایران است که بجای سود جستن از موقعیت، فرصت را برای بازهم ناتوان‌تر شدن، بکار می‌برد. نخست نکات اصلی نوشته پیر هاسکی را بخوانیم. عنوان نوشته او «دونالد ترامپ انحطاط قدرتی که امریکا است را شتاب می‌بخشد» است:

* انحطاط قدرت جهانی که امریکا است:

۱. این، کوین رود Kevin Rudd، نخست‌وزیر پیشین استرالیا است که کشنده‌ترین و در عین حال راست‌ترین فرمول را یافته و گفته است (مقاله او در شبکه Project Syndicate انتشار یافته است): «در کم‌تر از یک سال، امریکای دونالد ترامپ مایه ریشخند تمامی جهانیان شده است.

در این توصیف بی‌رحمانه، اینست که رود نه از شخص دونالد ترامپ که از «امریکای دونالد ترامپ» سخن می‌گوید. زیرا گرچه شخصیت میلیاردری که فرمانده نخستین قدرت جهان شده است، بطور مرتب جهانیان را به خنده و لبخند و گاه پوزخند بر می‌انگیزد، اما آنچه در امریکا دارد بار می‌آید، طبیعتی دیگر دارد. یک سال پس از انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری امریکا در ۸ نوامبر ۲۰۱۶، که سبب شگفتی جهانیان شد زیرا پیش‌بینی همگان این بود که هیلاری کلینتون به این مقام انتخاب می‌شود، او همچنان غیر قابل پیش‌بینی است. راستی این است که این قدرت اول جهان است که دولتی یافته است غیر قابل پیش‌بینی.

۲. امریکا به درون خود می‌نگرد و غیر قابل پیش‌بینی بودنش هم بخاطر وضعیت و موقعیت نامطمئن ترامپ است (با پیشرفت تحقیقات درباره نقش روسیه در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، بازهم نامطمئن‌تر شده است) و هم بخاطر گرفتاریهای درونی امریکا است. «جنگ فرهنگی» که در امریکا

جریان دارد و نیروئی که کاخ سفید بکار می‌برد تا که ترامپ گرفتار استیضاح کنگره و عزل نگردد، امریکا را بیش از پیش درون‌گرا می‌کند. درون‌گرایی در معنای مشغول شدن و ماندن به مسائل و ضعفهای درونی خویش. از این‌رو، فاقد استراتژی‌های ضرور برای ایفای نقش در جهان می‌گردد.

هرگاه نتیجه این می‌شد که امریکا فاجعه‌هائی نظیر فاجعه جنگ با عراق را - که هنوز جهان دارد بهای سنگین آن را می‌پردازد - ببار نمی‌آورد. الا اینکه مشکلات داخلی امریکا و نا همسازی‌های حکومت ترامپ مانع از آن نمی‌شوند که امریکا نقشی در جهان ایفا کند که اغلب منفی است.

۳. تفنن‌گرایی و کوری: از زمانی که ترامپ وارد کاخ سفید شده است کاربرد منفی به قدرت داده است. در واقع، قدرت را در ویران کردن میراث باراک اوباما بکار برده است که نسبت به او نفرتی دارد که حسد آن را تشدید می‌کند و - بشیوه غیر عقلانی بیرون آمدن از قرارداد ترانس پاسیفیک که با کشورهای آسیائی منعقد شده بود برای مهار چین،

- بیرون رفتن از توافق پاریس بر سر محیط زیست،
- خودداری از تصدیق عمل کردن ایران به تعهد خود بر طبق توافق اتمی که یکی از نادر موفقیت‌های عمل چند جانبه در سالهای اخیر است و ایجاد خطر بی‌ثبات‌تر شدن خاورمیانه و نیز از بین بردن هرگونه امکان گفتگو با کره شمالی. زیرا ترامپ به آنها آموخت نمی‌توان به امضای رئیس جمهوری امریکا اطمینان کرد.

بر این فهرست می‌توان خطری را افزود که نفتا (توافق با کانادا و مکزیک بر سر مبادله آزاد) را تهدید می‌کند. لغو این توافق اثری وخامت‌بار بر تعادل قوا میان امریکا و همسایه جنوبی اش دارد.

این "توانائی" زیان‌زدنی رئیس جمهوری امریکا با یک استراتژی جدی همراه نیست. چرا که این انزوا طلب ابتدائی بر تعهدات نظامی امریکا در

افغانستان افزوده است. دستور بمباران سوریه را بدین خاطر که دخترش تصاویر رنج و درد مردم سوریه را در فوکس نیوز دیده است، صادر کرده است. نزدیک بود میان قطر و دولت سعودی جنک بپا کند چرا که به دولت سعودی چراغ سبز داد که می‌تواند وارد عمل شود. گرچه قاطعانه به شکست داعش، در موصل و رقه، کمک رسانده است، اما فاقد استراتژی برای بعد از داعش در عراق و سوریه است. ماجرای کردستان عراق فقدان استراتژی بس آشکاری را نشان می‌دهد.

در خاورمیانه چنان با نتان یاهو دمساز شده است که آدمی از خود می‌پرسد آیا ترامپ امروز از وضعیت بغرنج منطقه و تاریخ آن سر در می‌آورد یا خیر؟ نتان یاهو با اطمینان خاطری که یافته است، مشغول شهرک سازی در خاک فلسطین است. بدین سان، ترامپ جنگ فردا در منطقه را بر دوش امریکا می‌نهد.

* امپراطوری چین باز می‌گردد:

در حالی ترامپ آماده سفر آسیائی می‌شود که هم با مشکل بمب اتمی و قدرت موشکی کره شمالی روبرو است و هم با مشکل رابطه با چینی که در حال ابر قدرت شدن است. با وجود این، ترامپ همچنان فاقد خط دیپلماتیک روشن است. میان اطرافیان خود که دیدگاه‌های ناهمسو دارند، گیر کرده است. وزیر خارجه‌اش، رکس تیلرسون، - که ترامپ را کودن می‌خواند - در حال بریدن است.

ملقمه‌ای که از این تفنن‌گرایی و کوری ایدئولوژیک و منافع ضد و نقیض بوجود آمده است، بطور روزافزون امریکا را از گود سیاست بین‌المللی به بیرون آن می‌راند. نه بدین خاطر که وسیله ماندن در گود را ندارد. بلکه بدین خاطر که ناهمخوانی سیاست‌هایش، امریکا را از متحدانی که بحساب می‌آیند، محروم

کرده است. امریکا گرفتار استراتژیست است که فاقد استراتژی و حتی چشم انداز اند.

سود برنده اصلی از این وضعیت، بی‌گمان، شی جی پینگ، رئیس جمهوری چین است که بتازگی، کنگره حزب کمونیست چین، به قول ترامپ او را، بار دیگر، شاه چین گرداند. رهبران چین سالها است که «انحطاط» قدرت امریکا را موضوع تحلیل کرده‌اند. آنان فکر می‌کردند که در سال ۲۰۰۸، کار امریکا بمثابة ابرقدرت ساخته است. شتابزده گمان می‌کردند که زمان ایفای نقش ابرقدرت چین فرا رسیده است. یعنی قبل از آنکه، در ۲۰۱۲، شی جی پینگ به زمامداری چین برسد و اقتصاد چین اقتصاد دوم جهان بگردد.

از لابلای سخنان شی جی پینگ در کنگره حزب کمونیست چین می‌توان فهمید که او جهان را در وضعیتی می‌بیند که مساعد بازگشت امپراطوری چین است. چین این موقعیت را هم به یمن کوششی عظیم که، در طول چند دهه، برای رشد اقتصاد خود بکار برده است و هم از رهگذر شتابی یافته است که ترامپ به انحطاط قدرتی که امریکا است، بخشیده است.

در واقع، دونالد ترامپ وارونه هدفی را متحقق کرده که برای امریکا تعیین کرده است: تجدید عظمت امریکا. او به رقیبان امریکا تصویری از خود، بمثابة مردمی که کشور خویش را ضعیف می‌کند و از موقعیتش در جهان می‌کاهد، ارائه می‌کند. در دنیای امروز دیگر چه کسی باور می‌کند که ترامپ عظمت امریکا را تجدید می‌کند؟ قطعاً رئیس جمهوری چین این ادعا را باور نمی‌کند.

* اروپا از چه‌رو، نسبت به واقعیت پیش چشم خود لاقید است؟

پیشاروی این زیر و روشن‌ها، و راهی که جهان در پیش گرفته است، اروپا همان بی‌تفاوتی را ابراز می‌کند که بدان عادت کرده است. درام کاتالونیا همه

توجه اروپائیان را به خود جلب کرده است حال اینکه، در قیاس با بزرگی "برخورد ها" و "نزاعهای" جهان امروز، ذره شنی بیش نیست. وقتی ترامپ اروپا را تهدید کرد که هرگاه سهم خود را از هزینه‌ها نپردازند، ناتو را ترک خواهد گفت، اروپائیان از لاقیدی خارج و جدی شدند. اما سخنان آرامش بخش ترامپ آرامشان کرد و چنان که پنداری آژیر خطر بود اما خطر روی نداد و وضعیت عادی شد، باز لاقید شدند. هرگاه اروپائیان به خود نیایند و بجای صاحب نقش شدن و تدارک تغییرات استراتژیک عمیق، موضوع استراتژی این و آن قدرت بمانند، مرتکب اشتباهی عمیق شده‌اند.

این بحرانِ وجدان، بحران ناشی از مشاهده جهان در تغییر، بخصوص از زمان انتخاب امانوئل ماکرون به ریاست جمهوری فرانسه، آغاز شده است. با وجود این، هنوز برای تغییر کردن و صاحب نقش شدن کافی نیست. یک سال بعد از انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری امریکا، اروپا باید تصمیم بگیرد که آیا می‌خواهد همچنان آپاندیس امریکای در بحران بماند و یا می‌خواهد خود تاریخ خویش را بسازد.

*** و ایران بطور خاص و کشورهای منطقه و دنیای اسلام بطور عام در چه کارند؟:**

۱. بنی‌صدر به خمینی می‌گفت: مقاومت افغانستان در برابر ارتش سرخ، و انقلاب ایران آشکارترین دلیل بر ورود دو ابرقدرت امریکائی و روسی به مرحله انقباض است. به دنبال آن، نوبت انحطاط و انحلال می‌رسد و خمینی پاسخ می‌داد: «اینها تئوریه، این دو ابرقدرت بر جهان حاکمند»!

بنی‌صدر به او می‌گفت: بر فرض که «تئوری» باشد، چرا فرصتی را که انقلاب ایجاد کرده است صرف رشد و بنای ایرانی نیرومند بلحاظ علمی و فنی و اقتصادی نکنیم؟ اگر راست شد، ما کشوری نیرومند

خواهیم داشت و اگر هم راست نشد، باز کشوری نیرومند خواهیم شد، مستقل و آزاد. اما او جز به تثبیت موقعیت خویش بمتابه «ولی امر» صاحب ولایت مطلقه نمی‌اندیشید. با گروگانگیری که تجاوز نظامی رژیم صدام را ببار آورد و از رهگذر سازش پنهانی با «شیطان بزرگ»، جنگ، ۸ ساله شد و با تحمیل تحریم‌های اقتصادی همراه گردید، و وسیله تخریب نیروهای محرکه و تاراندن استعدادها از ایران گشت، خمینی و دستیاران او فرصت را نسوختند بلکه آنرا صرف تخریب نیروهای محرکه و بیابان کردن جامعه ایران و خاک ایران کردند. از آن پس، امریکا و متحدانش به همان سیاستی باز گشتند که دو قدرت نخواستند: دوران قاجار، یعنی امپراطوری‌های روسیه و انگلستان داشتند: نگاه‌داشتن ایران در ضعف اقتصادی و علمی و فنی.

۲. از آن زمان تا امروز، در بر همان پاشنه می‌چرخد: استعدادهای و سرمایه‌ها و نفت و گاز و مواد اولیه از ایران خارج می‌شوند. ایران بیابان می‌شود و مردم ایران بدانحد فقیر می‌شوند که کسی چون هادی غفاری نیز اعلان خطر می‌کند: جامعه فقیر ایران در مرز انفجار است. باوجود این، گردانندگان رژیم ولایت فقیه، سخت نگران آنند که مبادا شکست اسطوره، اسطوره‌ای که «تنها ابرقدرت جهان» است، واقعیت پیدا کند. روز و شب، در کار ایجاد فرصت برای حضور این ابرقدرتند. واکنش‌هایشان به فریاد می‌گویند که همچنان در کار استفاده از فرصت، برای دستیار امریکا شدن در تخریب ایران هستند. گویاترین این واکنش‌ها، تشدید جو خفقان و ناامن کردن محیط اجتماعی برای بازسازی اقتصاد تولید محور است. از اول نوامبر، تحریم‌های سپاه به اجرا گذاشته شده‌اند. هرگاه در اشتغال خاطر خامنه‌ای و روحانی و سران سپاه و «نمایندگان» مجلس و ارگانهای تبلیغاتی رژیم، از دو هفته پیش بدین سو، تأمل کنیم، نیاز یک رژیم فرومانده را به امریکا و استفاده از «دشمن» را در هرچه سنگین‌تر کردن جو

نامنی و ترس، بنابراین، اعمال خشونت در می‌یابیم. گوئی برای خاکی که بیابان می‌شود و مردمی که گرفتار فقر سیاهند، هیچ چاره‌ای جز بازهم سنگین‌تر کردن جو ترس و نامنی از راه تشدید خشونت‌ها، نیست.

منصوب کردن سر جلادان زندان کهریزک از سوی خامنه‌ای به تصدی «دفتر بازرسی رهبری» تا بخواهی گویا است: خشونت تنها وسیله «حفظ نظام» است که «اوجب واجبات است»!

دو رأس دیگر مثلث زورپرست با رژیم همسازند. الا این‌که در ارکستر، سازی که اینان باید بنوازند، ساز اسطوره کردن امریکا نه تنها بمثابه تنها ابرقدرت که بمنزله تنها ابر قدرت ابد مدت است. هشدار را صدای دشمن تلقی می‌کنند و در خاموش کردن آن می‌کوشند. آخر می‌دانند که اگر ناتوانی ارباب امریکائی بر همگان آشکار بگردد، محکوم به انحلال می‌گردند.

۳. در خاورمیانه‌ای که همه، همه کار می‌کنند تا که مردم این سرزمین‌ها از چنگ جنگ و انواع دیگر خشونت رهائی نیابند، نیز، خلاء نه با رشد که با موقعیت یابی از راه تخریب بازهم بیشتر پر می‌شود: دولت سعودی و رژیم مصر به چه کار مشغولند؟ پنداری این رژیم‌ها وظیفه خود می‌دانند بهر قیمت سایه امریکا را بر سر کشورهای منطقه، بلکه دنیای اسلام نگاه دارند. تا ممکن است نگذارند مردم بدانند که ابرقدرت در انحطاط است و خلاء را خود با ایجاد انواع جنگها، پرکنند و وانمود کنند که ابرقدرت با روی کارآمدن ترامپ پر قدرت‌تر شده و حامی آنها است. اردوغان و حکومتش نیز نه به رشد مردم ترکیه که به قدرتمداری می‌اندیشد که او باید بشود.

و چون در وضعیتی تأمل کنیم که بزرگ‌ترین حوزه تمدنی جهان، «دنیای اسلام» در آن است، می‌بینیم بی‌خیال‌تر از همه، مردم این دنیا هستند. وضعیتی که دارند، یک درصد بخاطر وجود استبدادها است و نود و نه درصد بخاطر طرز فکر آنها، معجونی از دین از خود بیگانه در بیان قدرت و سنن و رسوم ساخته

قدرت است. می‌گویید: روحانیان قشری همه کار کردند تا شاه عباس، ملاصدرا را از اصفهان تبعید کرد. او راهی کاشان شد. در کاشان، در باب جنگ ایران و عثمانی، جمله‌ای گفت. گفت: «این جنگ‌ها مسلمانان را ضعیف می‌کند و آنها که جنگهای صلیبی را به مسلمانان تحمیل کردند، ضعف کشورهای ما را مغتنم خواهند شمرد و قدرتمند خواهند شد و بیجان مسلمانان خواهند افتاد». این بار، نوبت به آخوندهای قشری کاشان رسید تا از شاه بخواهند آن اندیشمند را در بدر بیابانها کند. بخاطر دادن این هشدار که زمان بر صحت آن شهادت داد و نیز مخالفت با تقلید جاهلانه، او هفت سال، در درکه قم، به حال تبعید زیست. و هنوز که هنوز است کشورهای مسلمان گرفتار جنگ بر سر «منافع» - که سهم بزرگ آن را تقدیم شیری می‌کنند که پیر می‌شود و از کار می‌افتد - هستند و بدان، پوشش مذهبی می‌دهند.

چنین است: وقتی جامعه‌ها می‌گذارند اندیشه راهنمایان در بیان قدرت از خود بیگانه شود و تضاد را راهنمای رابطه فرد با فرد و گروه با گروه و کشور با کشور و مرام با مرام می‌کنند، هشدار دهندگان را از صدا می‌اندازند که هشدار ندهند. اگر نشد، بر گرداگرد آنها، دیوارهای سانسور را بالا می‌برند و تا ممکن است از تخریب آنها فروگذار نمی‌کنند.

دادگاهی که کلیسا برپا کرده بود، گالیله را بدین خاطر که گفته بود زمین به دور خورشید می‌چرخد، مجبور کرد، سخن خویش را انکار کند. می‌گویید: او در همان حال که به زمین می‌نگریست، آهسته، پای بر زمین می‌کوبید و با خود می‌گفت: «با وجود این، زمین حرکت می‌کند». حالا هم، خواه ایرانیان و مردم کشورهای مسلمان باور کنند و خواه باور نکنند، ابرقدرت امریکا، بمثابه قدرت، در حال زوال است. تا زمانی که نظام جهانی جدیدی بر محور قدرتهای جدید شکل بگیرد، فرصت کوتاهی است که هرگاه آن را برای رشد انسانی که خود هستند و عمران طبیعت خویش مغتنم بشمارند و الگوی جدیدی از فرهنگ،

فرهنگ استقلال و آزادی پدید نیاورند، دیگر فردا دیر است و فرصت از دست
می رود.

وضعیت سنجی یک صد و هفتاد و چهارم: گسترش فساد و «بهشت» ها و جهنمی ها که می سازد

۱۸ آبان ۱۳۹۶ برابر ۹ نوامبر ۲۰۱۷

* فساد جهان را فرا می گیرد:

۱۸ در ۵ نوامبر ۲۰۱۷ تحقیق کنسرسیومی شامل از ۹۶ وسیله ارتباط جمعی ، از جمله لوموند و گاردین و نیویورک تایمز و زود دویچه سایتونگ، که به کاوش می پردازند در آن شرکت داشتند، زیر عنوان « Paradise Papers » ، انتشار پیدا کرد. آنها ۱۳/۵ میلیون سند را به چنگ آورده اند و بنابر نخستین قسمت از تحقیق، ۳۵۰ میلیارد یورو، تنها مالیاتی است که باید سالانه به دولتها پرداخت می شد ولی با انتقال پنهانی پولها به «بهشت» های مالیاتی پرداخت نشده است. این پولها در «بهشت» های مالیاتی، بکار افتاده اند.

از جمله کسانی که این ثروت عظیم به آنها «تعلق» دارد،

• ملکه انگلستان و ۱۳ تن از همکاران و نزدیکان ترامپ، رئیس جمهوری امریکا است. اما فاسدان تنها این دو دست افراد نیستند:

• صاحب مقامان روس و نزدیکان پوتین و استفن برونفمن، خزانه دار حزب لیبرال کانادا و از نزدیکان نخست وزیر کانادا و میلیاردرهایی چون شرکتهای نایک و آپل و ثروتمندان بزرگ فرانسه و کارفرمایان افریقائی و ورزشکارانی که ثروت های عظیم انباشته اند، هم در شمار کسانی هستند که پولها را به «بهشت های مالیاتی» می برند.

• چگونه پول روسی در فیس‌بوک و توئیتر بکار افتاده‌است؟ تحقیق برای این پرسش پاسخی یافته‌است که این‌است (لوموند ۶ نوامبر ۲۰۱۷): یوری میلنر، میلیاردر روسی، در وسائل ارتباط جمعی اجتماعی امریکا، توسط دو شرکت نزدیک به پوتین و دستگاه او، سرمایه‌گذاری کرده‌است. این میلیاردر ۵۵ ساله که در سیلیکون ولی امریکا مشهور است، ۸۰۰ میلیون دلار در فیس‌بوک و ۴۰۰ میلیون دلار در توئیتر و بیشتر از ۱۰۰ میلیون دلار در ایر بی ان بی Airbnb و اسپوتیفای Spotify و نیز پولهایی را در غیر اینها بکار انداخته است. بنابر مدارک محرمانه‌ای که کنسرسیوم روزنامه‌نگاران به چنگ آورده‌اند، قسمتی از این پول متعلق به دو شرکت نزدیک به حکومت پوتین است. مدارک نشان می‌دهند که بانک و.ت.ب. VTB، که دومین بانک بزرگ روسیه است، محرمانه ۱۹۱ میلیون دلار را به صندوق سرمایه‌گذاری (DST Global) متعلق به میلیاردر روسی، واریز کرده‌است. این پول، در سال ۲۰۱۱، صرف خرید سهام عمده‌ای از سهام توئیتر شده‌است. آدرای کوستین Andrei Kostin، رئیس بانک، از نزدیکان پوتین است.

بنابر مدارک، شعبه‌ای از شرکت روسی گازپروم که باز در دست حکومت روس است، در یک شرکت غیر روسی سرمایه‌گذاری کرده‌است که در واقع، در فیس‌بوک سرمایه‌گذاری شده‌است.

گرچه مدرکی در دست نیست که ثابت کند پوتین و حکومتش در توئیتر و فیس‌بوک اعمال نفوذ کرده و اطلاعات درونی این دو غول را اخذ کرده باشند، اما افشا شدن سرمایه‌گذاری در این دو، چند سال پیش از آن که سوءظن در باره نقش روسیه در انتخابات امریکا، موضوع تحقیق شود، گویای آن‌است که این سرمایه‌گذارها بخاطر آن انجام شده‌اند که منافع کرملین ایجاب می‌کرده‌است.

۱۱- پیش از آن، در امریکا، قاضی مستقل سه تن از نزدیکان ترامپ را، از جمله بخاطر فساد مالی، متهم کرد. این سه تن نخستین گروه از کسانی هستند که با حکومت روسیه، برای به ریاست جمهوری رساندن ترامپ مواضعه کرده‌اند.

۱۲- هم زمان، در دولت آل سعود نیز گروهی که دست بالا را پیدا کرده‌اند، شمار بزرگی را بعنوان تصدی انواع فسادهای مالی از کاربرکنار و شماری از آنها را زندانی کردند.

۱۳- در ۱۸ اکتبر ۲۰۱۷، مقامات چین اعلان کردند که تا آن تاریخ، حاصل مبارزه با فساد محکوم شدند ۱ میلیون و ۳۴۰ نفر از مقامات و مأموران دولت و حزب کمونیست چین، بوده‌است. برخی از اعضای دفتر سیاسی و وزیران پیشین چین در شمار محکومانند.

۱۴- در ایران، «بهشت فاسدان»، «مال باختگان»، یعنی مردمی که پس اندازهای خود را به «مؤسسات مالی» سپرده بودند و این «مؤسسات» بالا کشیده‌اند، در برابر مجلس، اجتماع و دادخواهی می‌کنند. بنابر دستور کانون فساد، صدا و سیما از پخش تصاویر اجتماع و صدای آنها ممنوع شده‌است!

دانستنی است که در دوران جنگ ۱۰۵ میلیارد دلار گم شد و در حکومت ۸ ساله خامنه‌ای/ احمدی نژاد، سخن از گم شدن ۱۰۰ میلیارد دلار شد. تا این زمان، از برندگان و خورندگان این ثروت عظیم، نام و نشانی به مردم کشور گزارش نشده است.

و شافعی، رئیس اتاق بازرگانی هشدار می‌دهد که «براساس مطالعات، فساد اداری، رشد سرانه تولید ناخاص داخلی یک کشور را می‌تواند از ۱ تا ۸ درصد کاهش دهد و در جاهایی که فساد اقتصادی وجود دارد رانت خواری نسبت به تولید سود آور می‌شود»

بر هشدار او باید افزود که در اقتصاد مصرف و رانت محور، نه تولید که تخریب است که میزان آن بیشتر و آهنگ برهم افزودنش، شتابنده‌تر می‌شود.

پرسشی که محل پیدا می‌کند، این است: با آنکه مافیاهای نظامی - مالی ارقام نجومی برده‌اند و خورده‌اند و «اموال رهبری» هم از اندازه بیرون است، چه سبب شده است که سپرده‌های مردم از هستی ساقط شده را نمی‌پردازند تا دست از اعتراض دستجمعی بردارند، با آنکه ساکت کردن آنها بسودشان است؟ پرسش از این نوع را در باره ملکه انگلستان و نزدیکان او و نزدیکان ترامپ نیز می‌توان پرسید: شما که بیشترین ثروت را دارید، چه نیاز دارید به آلوده کردن خویش به این‌گونه فسادها؟

و پرسش مهمی نیز مطرح می‌شود: مردم کشورهای جهان چرا بی‌حس شده‌اند و پیشاروی این فساد عالم‌گیر، به اعتراض بر نمی‌خیزند؟ پیش از یافتن پاسخ این پرسش، نظر لوموند در باره اثر خارج کردن سرمایه‌ها از اقتصادهای ملی، بقصد مالیات نپرداختن و همواره سود بردن را بیاوریم:

*** انتقال پنهانی پولها به بهشت‌های مالیاتی، دموکراسی‌های ما را به خطر می‌اندازند:**

- اثر اول انتقال محرمانه سرمایه‌ها به بهشت‌های مالیاتی، بقصد نپرداختن سالانه ۳۵۰ میلیارد یورو مالیات، نابرابری و بی‌عدالتی را تغذیه می‌کند که برای دموکراسی خطرناکند؛
- افشا شدن جریان پنهانی سرمایه‌ها از مجاری پنهانی به بیرون از اقتصاد جهانی، پایان نمی‌پذیرد و برغم آن، سرمایه‌ها همچنان در این مجاری پنهان جریان دارند: افشای بهشت‌های مالیاتی، لوکزامبورک در ۲۰۱۴ و سوئیس در ۲۰۱۵ و پاناما

در سال گذشته و اینک افشاگری مستند کنسرسیومی از ۹۶ وسیله ارتباط جمعی. بهشت‌های مالیاتی که این تحقیق می‌شناساند، عبارتند از جزیره: کایمانس **Caimans** و وانوآتو Vanuatu و مالت Malte و جرسی Jersey و مان Man و برمود Bermudes که دفتر وکلای متصدی انتقال پولها با نام آپل بای Appleby در آن است. این دفتر یکی از کارگزاران انتقال سرمایه‌ها به بهشت‌های مالیاتی است.

● در سال ۲۰۱۶، اسنادی افشا شدند که عنوان پاناما پپیر « Panama Papers » را یافتند. اسناد مربوط به پولهای کثیف (پولهای حاصل از جنایت نظیر قاچاق مواد مخدر و...) بودند که با پولهای خاکستری (پولهایی که بخاطر نپرداختن مالیات راهی بهشت‌های مالیاتی می‌شدند) مخلوط می‌شدند. اما این بار، اسناد راجعند به پولهای نوع دیگر که آپل بای متصدی نقل و انتقال آنها بوده‌است. این دفتر وکالت با استفاده از درزهای نظام مالیاتی بین‌المللی، پولهای اقلیت بسیار کوچکی را که ثروتشان از اندازه بیرون است، با رعایت قانون، به بهشت‌های مالیاتی انتقال می‌دهد!

● در نتیجه انتقال پولها، سالانه ۳۵۰ میلیارد دلار مالیات به کشورهای که این ثروتمندان تابعیت آنها را دارند، نمی‌پردازند. بنابر محاسبه گابریل زوگمن، اقتصاد دان، از آن، ۱۲۰ میلیارد یورو به اتحادیه اروپا و ۲۰ میلیارد یورو به دولت فرانسه پرداخت نمی‌شود.

● از سوئی، کسانی ممکن است بگویند: چرا باید کسانی را مفتضح کرد که پولهای خود را در نقاطی که سودمند یافته‌اند بکار انداخته‌اند، بی‌آنکه قانون را نقض کنند؟ و از سوی دیگر، بگویند پرده برداشتن از کار این جماعت وقتی نه رسیدگی قضائی و نه مجازاتی را به دنبال می‌آورد و نه سبب توقف جریان سرمایه‌ها از اقتصادها به این بهشت‌ها می‌شود، چه سود دارد؟ پاسخ لوموند و ۹۵ وسیله ارتباطی جمعی به این دو گروه این است: **تحقیق ما و انتشار آن از اعتقاد ما به این واقعیت ناشی می‌شود که این کار به بازیافتن وجدان به**

خطر عاجلی است که دموکراسی‌های ما را تهدید می‌کند. دموکراسی‌های ما، تنها بر قانون استوار نیستند، سیمانی که آن را از فروریختن نگه‌میدارد، اعتماد است. این اعتماد با مشاهده گریز ثروتهای عظیم (سالانه ۶۰۰ میلیارد دلار) بر جا نمی‌ماند. با مشاهده این واقعیت، که ثروتمندان بدین بهانه که مالیات بستن به ثروت آنها سبب می‌شود ثروتهای خود را از کشور خارج کنند، از مالیات بر ثروت معاف می‌شوند و باوجود این، ثروتهای خود را به بهشت‌های مالیاتی انتقال می‌دهند، سیمانی که اعتماد است دوام نمی‌آورد و بنای دموکراسی‌های ما فرو می‌ریزد.

• سندهای « Paradise Papers » صراحت دارند بر این که شمار کوچکی از کارفرمائی‌ها و اشخاص به بخشی از اقتصاد دسترسی دارند که ضد اقتصاد باز و رقابتی است. حال آنکه همه روز در جانبداری از اقتصاد رقابت آزاد، داد سخن می‌دهند. به سامانه اقتصادی بسته و حمایت شده‌ای دسترسی دارند که اطمینان دارند، در آن، از همان قواعدی که هموطنانشان پیروی می‌کنند، پیروی نمی‌کنند. به دنیائی دسترسی دارند که در آن، سود بردن دائمی است. می‌گویند کارشان خلاف قانون نیست اما نمی‌گویند که بی‌عدالتی و نابرابری را دائمی می‌کنند.

• وقاحت و ریاکاری اندازه نمی‌شناسد: برای پایان بخشیدن به این وضعیت، باید دو ستون پایه آن را شکست: حرص و آز این اقلیت کوچک و بی‌عملی دولتها را. شکست ستون پایه دومی آسان‌تر از اولی نیست. همان‌طور که تحقیق ما آشکار می‌کند، برخی از رهبران ما غربی‌ها، به این و آن درجه، در نبستن راه گریز سرمایه‌ها دلایل قوی دارند. دونالد ترامپی که ۱۳ مشاور او به این کار مشغول است و نپرداختن مالیات فرهنگشان است و وقیحانه بدان فخر می‌فروشند و یا حکومت کانادا که جوستین ترودو، نخست‌وزیر آن است، ریاکارانه گریز سرمایه‌ها

را با مقاصد نیک می‌پوشاند، چگونه بتوان انتظار داشت که درزهای مالیاتی را ببندند؟

در فرانسه، بتازگی، قرار بر حذف مالیات بر ثروت شد و دلیل هم آن بود که مالیات بر ثروت سبب خروج سرمایه‌ها می‌شود، غافل از این‌که تا وقتی فکری به حال بهشت‌های مالیاتی و بستن درزها نشود، ثروتمندان هم مالیات نمی‌پردازند و هم سرمایه‌های خود را خارج می‌کنند.

• با وجود این دو ستون پایه و اثر جریان سرمایه‌ها به بهشت‌های مالیات که نه جدا از نظام اقتصادی که جزئی از آن است، بی‌عدالتی و نابرابری تشدید می‌شوند و سیمانی که اعتماد است پرز می‌شود، به سخن دیگر، دموکراسی‌های ما با خطر عاجل روبرو هستند. (پایان نقل قول)

سرمقاله لوموند خالی از کاستی‌های مهم نیست:

*** فسادها چرا بر هم افزوده می‌شوند و جهان را فرا می‌گیرند؟:**

زیرا

۱. به یاد می‌آورد که دست کم دو سوم از تولیدها و «خدمات» تخریبی هستند. این تخریب، فساد بس ویران‌گری است که سرمایه‌داری، جهان را بدان مبتلی کرده‌است. این فزونی تخریب بر تولید برآورنده نیازهای واقعی انسان، همراه است با

۲. فزونی نیروهای محرکه، بیشتر از همه سرمایه، بر میزانی که در نظام اقتصادی - اجتماعی کنونی می‌توانند فعال شوند. هرگاه این نیروها در تولیدهای بکار افتند که نیاز انسان را بر می‌آورند و سبب عمران طبیعت نیز بگردند، نظام اقتصادی - اجتماعی بطور مداوم باز می‌شود. باز شدن نظام اجتماعی، توحید اجتماعی را جانشین تضاد اجتماعی می‌کند. به سخن دیگر، ساختار کنونی نظام اجتماعی تغییر می‌کند. نظام کنونی، ساختاری دارد که، در آن، سلسله مراتب

اجتماعی هر می را بوجود آورده‌اند که از رأس تا قاعده آن، قشرها برابر ضابطه‌ای که توزیع نابرابر امکانش و امتیازها است، جا و موقع جسته‌اند. هرگاه نیروهای محرکه در رشد انسان و عمران طبیعت بکار افتند هرم از میان بر می‌خیزد و در نظام اجتماعی باز، موقعیت‌ها و امکانش و امتیازها برابر توزیع می‌شوند. بدین قرار، برای این‌که ساختار کنونی برجا بماند، باید نیروهای محرکه حذف شوند. تولیدهای ویران‌گر و فسادهایی از نوع انتقال سرمایه‌ها به «بهشت»‌های مالیاتی، دو نوع از تخریب نیروهای محرکه هستند. نوع سومی هم دارد و آن انتقال سرمایه‌ها به «بازار فرآورده‌های مشتق» است که این‌گونه فسادها در مقایسه با آن، بس ناچیزند.

۳. بدین‌سان، سرمایه‌داری، بمتابه ویران‌گرترین نظام اقتصادی - اجتماعی که بشر به خود دیده‌است، در بیرون از محدوده «تولید»، مرتب، «بهشت» می‌سازد: فزونی روزافزون تولیدها و خدمات ویران‌گر و سپس، بهشت‌های مالیاتی و همراه با آن، «بازار فرآورده‌های مشتق» و هنوز نیازمند تخریب نیروهای محرکه است. قانون زیادت تقاضا بر عرضه که سرمایه داری از آن پیروی می‌کند، آن را بطور روزافزون، ویران‌گر می‌کند: نوع چهارم این «بهشت»‌ها، آسیب‌های اجتماعی و فراگیر شدن جنگ‌ها و دیگر انواع خشونت‌ها هستند که کارشان ویران کردن انسان بمتابه نیروی محرکه نیروی محرکه ساز است. در نتیجه،

۴. با توجه به چهار نوع «بهشت» که سرمایه‌داری، دموکراسی‌ها باید از خود بپرسند:

۴/۱. آیا خطری که دموکراسی‌ها را تهدید می‌کند، جدید است و یا از زمانی است که تسلیم سرمایه‌داری شده‌است؟

۴/۲. چرا در دموکراسی‌ها است که این چهار نوع «بهشت» بیشتر گسترش یافته‌اند و از چه زمان موانع گسترش شروع به از میان رفتن کرده‌اند؟

۴/۴. این واقعیت که ماوراءملی‌ها تابع دولت‌ها نیستند بلکه، به قول لوموند دولت‌ها تابع آنها شده و وسیله آنها در ایجاد «درزهای مالیاتی» گشته‌اند، این پرسش محل پیدا می‌کند: ماوراءملی‌ها چسان از وجود دولت‌ها در ساختن «بهشت»‌ها استفاده می‌کنند؟ و در نتیجه،

۴/۵. چرا مردم جهان نسبت به ایجاد این «بهشت»‌ها که محیط اجتماعی - طبیعی زندگی آنها را جهنم کرده‌است، غیر حساس و فعل‌پذیر شده‌اند؟

* چرا مردمان کشورها در برابر فراگیر شدن فسادها، فعل‌پذیرند؟:

زیرا

۱. اندیشه‌های راهنما حساسیت ستانند. توضیح این‌که، دین‌ها و مرام‌ها این و آن نوع بیان قدرت شده‌اند و بیان قدرت توجیه‌کننده روابط قوا و بکار رفتن ترکیب نیروهای محرکه با زور و بکاررفتنش در روابط قوا است. از این‌رو، اندیشه‌های راهنما، هم فاقد راه و روش فسادزدائی هستند و هم فاقد آرمان‌شهر هستند و هم ناتوان از ایجاد ایمان جدید در انسانهای این عصر هستند. افزون براین،

۲. اندیشه‌های راهنمایی که بیان قدرت بودند و نظام بدیل سرمایه‌داری را پیشنهاد می‌کردند، بدین‌خاطر که بیان قدرت بودند، در عمل، راهنمای تکرار همین نظام با توان ویران‌گری بیشتر گشتند. از این‌رو، بی‌اعتبار شدند. بیان‌های

قدرتی هم که سرمایه‌داری را اصلاح و تعدیل‌پذیر می‌انگاشتند، به تدریج، مرامی از مرامهائی شدند در خدمت سرمایه‌داری. و چون،

۳. ارزشهای اخلاقی مستقل از اندیشه‌های راهنما، وجود ندارند، وجدان‌های اخلاقی بجای برانگیختن به عمل، تجویزکننده فعل‌پذیری شدند. ارزشهای اخلاقی مستقل از اندیشه راهنما وجود ندارند، زیرا نمی‌توانند وجود داشته باشند. در حقیقت، می‌توان گفت که حقوق وجود دارند، بنابراین، وجدان اخلاقی می‌تواند پندار و گفتار و کردار هرکس را بدان بسنجد. الا این‌که حق و ناحق در بیان استقلال و آزادی است که از یکدیگر تمیز دادنی می‌شوند. بیان‌های قدرت، حق را به قدرت تعریف می‌کنند و بدین تعریف، آن‌را از خود بیگانه می‌کنند (برای مثال، تعریف آزادی در لیبرالیسم) و بتدریج که روابط قوا فراگیرتر می‌شوند، حقوق انسان، به ضد خود بدل می‌شود. چنان‌که آزادی «قدرتی» می‌شود که فرد دارد. از این‌رو، وجدان اخلاقی جامعه‌ها، بتدریج، غیر حساس‌تر می‌شود.

مورد سپرده‌گذاران که «مؤسسات مالی» پس‌اندازهای آنها را بالا کشیده‌اند، مثال بارز، غیر حساس شدن وجدان اخلاقی جامعه امروز ایران است: محمدباقر الفت، معاون رئیس قوه قضایی می‌گوید: سپرده‌گذاران مؤسسات مالی با علم و آگاهی به غیرمجاز بودن این مؤسسات و با قصد کسب «سودهای بادآورده» اقدام به سپرده‌گذاری در این مؤسسات کرده‌اند. بنابراین نباید آنها را مظلوم جلوه داد.

و او، ناخواسته، واقعیت‌های مهمی را بروز می‌دهد:

۳/۱. هم نظام بانکی و هم قوه قضائی در خواب بوده‌اند و مؤسسه‌های مالی غیر مجاز تشکیل شده و با وعده نرخ سود بالا، پس‌اندازهای سپرده‌گذاران را از دست آنها بیرون آورده‌اند؛

۳/۲. دین و وجدان اخلاقی نه مانع تشکیل این‌گونه مؤسسه‌ها شده‌اند و نه مانع از آن شده‌اند که سپرده‌گذاران دارائی خود را به آنها بسپرنند؛

۳/۳. وجدان اخلاقی جامعه نیز نسبت به این‌گونه فعالیت‌ها لاقید بوده‌است. و
۳/۴. وسائل ارتباط جمعی کار خود را که برقرارکردن جریان آزاد اندیشه‌ها و داده‌ها و اطلاعات است، انجام نداده‌اند، یعنی گرفتار سانسور و خودسانسوری بوده‌اند. و

۳/۵. دین که اینک «اصل وسیله هدف را توجیه می‌کند» را پذیرفته‌است و ارتکاب دروغ و تقلب و دزدی و قتل و... را برای هدف خوب که «حفظ اسلام» و حفظ «اوجب واجبات»، جایز می‌داند، عامل کور شدن وجدان اخلاقی، بنابراین، ناتوان گشتنش از تمیز حق از ناحق شده‌است.

بدین‌سان، هر انسان عبرت‌آموزی می‌تواند بداند که فسادزدائی را از کجا باید آغاز کرد: دشمنی با فکر راهنما هرچه باشد، خود را کورکردن برای ندیدن قدرت فسادگستر است. فکر راهنما را باید نقد کرد و به نقد، اندیشه راهنمایی که بیان استقلال و آزادی است را بازجست. حقوق را بازشناخت و وجدان اخلاقی را از کوری بدرآورد. در فسادزدائی و مهم‌تر از همه، تغییر نظام اجتماعی از نیمه باز به باز، این کار اول است.

وضعیت سنجی یک صد و هفتاد و پنجم:

وجدان ملی

۲۵ آبان ۱۳۹۶ برابر ۱۶ نوامبر ۲۰۱۷

سعد حریری، نخست وزیر لبنان به ریاض فراخوانده شد. در آنجا، متن استعفاء نامه ای را شامل سه نکته خواند: ایران در امور لبنان دخالت می‌کند. حزب الله سازمانی مسلح و وسیله کار ایران است و لبنان را حکومت ناکردنی کرده است و جانم در خطر است. لوموند، مورخ ۹ نوامبر ۲۰۱۷، زیر عنوان «اتحاد خطرناک امریکا و اسرائیل و عربستان سعودی»، استعفای حریری را اجباری و با هدف تشکیل جبهه جدید ارزیابی می‌کند:

* اتحاد خطرناک امریکا و اسرائیل و دولت سعودی:

کریستف ایاد، مسئول قسمت بین‌المللی روزنامه لوموند، نویسنده مقاله است. او نوشته خود را این‌سان آغاز می‌کند: سه دولتی که از رژیم ایران نفرت دارند، در کار آنند که دامنه نفوذش را برچینند. هنوز کار داعش ساخته نشده، نزاع‌های خفته، بیدار می‌شوند:

• نخست مطالبه استقلال کردهای عراق که در انتظار سرنوشتی که کردهای سوریه پیدا خواهند کرد، درجا، نابود شد. و

- بخصوص آتش نزاع عربستان سعودی و ایران، دو قدرت عمده منطقه، که عنوان مبهم و فریب آمیز «نزاع سنی با شیعه» را پیدا کرده است، شعله ور شد. در واقع، دونالد ترامپ، رئیس جمهوری امریکا این آتش را تیز می‌کند. او که در نیمه اکتبر، از تصدیق عمل کردن ایران به توافق اتمی، خودداری کرد، آتش خصومت میان سعودی ها با ایران را مدام تیز می‌کند.
- ناگهان، دولت سعودی با مجبور کردن سعد حریری به استعفاء از نخست وزیری لبنان، تنش میان خود با ایران را شدت بخشید. حریری با چهره ای بی روح، متنی را خواند که از پیش تهیه شده بود. فردای آن، دولت سعودی پرتاب موشک از یمن به سوی ریاض را اقدام جنگی ایران برضد خود خواند و گفت «در حالت جنگ» است.
- بدین سان، در خاورمیانه، محور بی سابقه ای دارد شکل می گیرد مرکب از امریکا و اسرائیل و دولت سعودی. هر سه در نفرت از رژیم ایران اشتراک دارند و می خواهند دست آنها از منطقه کوتاه کنند.
- در حقیقت، ایران از طریق متحدانش در سوریه و لبنان و عراق (کمی کمتر) و یمن (باز هم کمتر) و با تقلا برای دستیابی به سلاح ویرانی انبوه (سلاح هسته ای که ساخت آن فعلاً منجمد است و موشک دوربرد که در بحبوحه توسعه است) می کوشد، در منطقه، برتری استراتژیک بدست آورد و اسرائیل و دولت سعودی نمی توانند به آن تن دهند.
- باراک اوباما می‌کوشید متحدان امریکا، سعودی ها و اسرائیل را، به کاستن از خصومت، متقاعد کند و بسا خواسته اشان در مورد ایران را نادیده می گرفت. اما وقتی دونالد ترامپ رئیس جمهوری امریکا و محمد بن سلمان ولیعهد عربستان، شدند، کار وارونه شد. از ماه ژانویه که ترامپ ریاست جمهوری خود را آغاز کرد، جارد کوشنر، داماد ترامپ، مرتب میان بیت المقدس و ریاض و ابوظبی، در آمد و شد است. بی آنکه از کوشش های او، اطلاعی به بیرون درز کند. اما معلوم است که او در کار متحقق کردن رؤیای اسرائیل است. این رؤیا

نزدیک شدن با دنیای عرب، دست کم با رژیم های سلطنتی کشورهای واقع در ساحل خلیج فارس است.

• اسرائیل در منطقه‌ای قرار دارد که مردمانش با آن دشمن هستند. بنابراین، ناگزیر است متحد بجوید. مدت‌های دراز، ایران شاه و ترکیه تحت حکومت طرفداران مصطفی کمال، متحدان امریکا و دوست اسرائیل بودند. ترکیه عضو ناتو نیز بود و هست. انقلاب ایران سبب شد که ایران آیه‌الله خمینی- بی آنکه از فلسطینیان نظرشان را بخواهد- خود را قهرمان حمایت از خواست فلسطینیان بخواند و حامی جبهه امتناع بگردد*

***قول لوموند** نادرست است. چراکه هم روزهای اول انقلاب، این عرفات بود که بدون دعوت رسمی به ایران آمد و تقاضای حمایت کرد. او به ایران آمدن را مکرر کرد تا زمانی که رژیم در به روی او بست.

بعد هم رجب اردوغان اسلام‌گرا از اسرائیل فاصله گرفت و حتی از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۶ روابط خود را با اسرائیل قطع کرد. از این رو، اسرائیل باید برای خود «دوست‌های» جدید دست و پا می‌کرد. با مصر و اردن قرارداد صلح امضاء کرد. این دو کشور در «صلح سرد» با اسرائیل ماندند. زیرا مردم این کشور با اسرائیل سخت دشمن هستند. در عوض، کشورهای خلیج فارس به تدریج به اسرائیل نزدیک شدند. و این از سال ۲۰۰۲ بدین سو بود که پرده از برنامه اتمی پنهانی ایران برداشته شد. این نزدیک شدن که مدتی دراز، کند و پنهانی بود، با روی کار آمدن نسل جدید، محمد بن زاید در امارات متحده و ولیعهد شدن محمد بن سلمان، مرد قوی دولت سعودی، در عربستان، علنی و علنی تر شد. اینان نه به خواست فلسطینیان که به «خطر ایران» است که هوش و حواس سپرده اند. اسرائیل هم که نیک

دریافته است چگونه می شود عرب ها را به جان هم انداخت، فرصت را مغتنم شمرده است.

• امروز، مانع چندانی بر سر راه اعلان اتحاد امریکا و اسرائیل و دولت سعودی و متحدانش در خلیج فارس، برجا نمانده است. این ائتلاف در صورت تحقق، بلحاظ قدرت نظامی و فنی و مالی و منابع نفت و گاز، بی سابقه خواهد بود.

* در برابر، محور روس و ترک و ایران شکل می گیرد:

• در برابر این اتحاد، محور روسی - ایرانی - ترک، شکلی بس کم رنگ به خود می گیرد. این سه کشور ارتش های پر عده دارند، اما با تکنولوژی کهنه، «اقتصادی گرفتار خون ریزی» و منافع استراتژیک ناهمخوان. این مقایسه، مقایسه روی کاغذ است. چراکه در حال حاضر، این ائتلاف نامحتمل - ترکیه یک پا در درون و یک پا در بیرون آن دارد - است که بر زمین مهار دارد و همچنان بر گستره مهار خویش می افزاید.

• کاستی اتحاد امریکا - اسرائیل - کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، نبود سنجیدگی سیاسی و هوشمندی است. در حقیقت، این سه کشور، جنگ ها کرده اند همه ناکام: امریکا به عراق و افغانستان حمله برد و این است حاصل کارش. اسرائیل در پیروزی بر حزب الله ناکام شد. در جنگ غزه نیز کامیاب نشد. دولت سعودی در جنگ یمن خود را گرفتار کرده است.

پایان ترجمه مقاله

برغم اشاره به دشمنی مردم مصر و اردن با اسرائیل، واقعیت مهمی که لوموند از آن غفلت کرده است، مردم این کشورها و وجدان های ملی آنها است. چنانکه از منظر وجدان ملی ایرانیان، و نیز حقوق ملی مردم ایران که در شکل گیری دو محور بنگریم، می بینیم، سهم ایران «اقتصادی گرفتار خون

ریزی (Hémorragie) « و دادن کشته در جبهه های جنگ و تحمل هزینه های روزافزون جنگ و گرفتار شدن در هفت جنگ (نظامی، ترور، جنگ با پادرمیانی گروه های مسلح، اقتصادی، مذهبی، دیپلماتیک، و روانی و تبلیغاتی) و محصور شدن در حلقه پایگاه های نظامی و اطلاعاتی است. هرگاه رژیم ولایت مطلقه فقیه قرار بود به خواست انقلاب (نه شرقی نه غربی) عمل کند و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، بنابراین، جامعه باز را متحقق گرداند، هرگز ممکن نمی شد، «ایران را خطر اول و اصلی» گرداند و بر ضد ایران جنگ براه انداخت (تجاوز نظامی رژیم صدام به ایران)، و تا جایی پیش رفت که به اتحاد عرب و اسرائیل برضد ایران شکل داد. بنابراین، هم عضویت زیانبار در اتحادی که عضو مسلط آن روسیه است، و هم برانگیختن کشورهای عرب به اتحاد با اسرائیل و جنگ افروزان امریکایی، خیانتی آشکار به حقوق ملی ایران است. بدین خاطر است که از منظر وجدان ملی، وضعیت منطقه را می سنجیم:

*** وجدان های ملی، پیشروی دو محوری که می خواهد منطقه را همچنان میدان جنگ نگاه دارد:**

۱. کارآیی وجدان ملی لبنانی ها:

لوموند (۱۴ نوامبر ۲۰۱۴) اقدام دولت سعودی در لبنان را «شکست کامل» توصیف می کند. نماینده لوموند در لبنان توضیح می دهد چرا این اقدام شکست کامل است:

• علت شکست، آنهم شکست کامل این است که سعودی ها، از وطن دوستی لبنانی ها غافل بودند. استعفای حریری نه تنها سنی ها را بر ضد شیعیان، بخصوص حزب الله برنیا نگیخت، بلکه احساسات آنها را جریحه دار کرد.

• چرا سعد حریری به خواندن استعفاء نامه در ریاض تن داد. زیرا او و خانواده‌اش تبعه عربستانند. او متحد و نیز مشتری دولت سعودی است. چراکه خانواده او شرکت بزرگ ساختمانی در عربستان دارند. نخست وزیری او نتیجه توافق ضمنی رژیم ایران و دولت سعودی بود. با به سلطنت رسیدن سلمان و همه کاره شدن فرزندش محمد، دولت جدید، دیگر سعودی در آن توافق نمی بیند و سعد حریری را ناگزیر از استعفاء می‌کند. هدف دولت سعودی، ایجاد جبهه جدید، این بار، در لبنان است. دولت سعودی دشمنی بی سابقه ای نسبت به ایران ابراز می‌کند. این دشمنی دست آویز حمله به یمن در مارس ۲۰۱۵ شد و بعد نوبت به طرد قطر رسید و اینک نوبت ایجاد بحران در لبنان شده است .

• بدون تردید، سعودی ها انتظار آن را نداشتند که مردم لبنان این گونه واکنش نشان دهند. این استعفاء میدان را برای حزب الله خالی کرد و سبب قوت گرفتن بیش از پیش آن به زیان منافع سنی ها شد. از این رو، عملیات دولت سعودی یک شکست کامل است. زیرا غیر از تنی چند از عقاب های سنی، مردم سنی لبنان، بجای آنکه بر ضد حزب الله تحت حمایت ایران، برخیزند، خواستار بازگشت سعد حریری به لبنان شدند. سعودی ها به وطن دوستی لبنانی ها کم بها داده بودند. به یمن این وطن دوستی، هم مسیحیان، و هم سنیان، و هم شیعیان، خود را تحقیر شده احساس کردند و بر آن شدند که نخست وزیر لبنان را سعودی ها ربوده اند.

لبنانی ها مشاهده می کنند که پس از سال ها مداخله سعودی ها در امور لبنان، در دوره فهد و عبدالله، دو شاه پیشین عربستان، این بار، دولت سعودی دخالت را از اندازه گذرانده است. سعودی ها پویایی های درونی جامعه هایی که در آنها مداخله می کنند را اندر نمی یابند. این است که هم در یمن ارتش سعودی در گل مانده است، و هم در مورد قطر سیاستش به شکست انجامیده است. زیرا نتوانسته است حمایت بین المللی گسترده از قطر را درک کند، و هم در مورد لبنان، با وطن دوستی مردم این کشور و نیز با مخالفت روسیه و فرانسه

روبرو شده است. روسیه از ارجاع مسئله به شورای امنیت سخن می گوید، و فرانسه اتخاذ «ابتکارها» در ارتباط با سازمان ملل را ضرور می بیند. تا اینجا قول نماینده لوموند در لبنان است. گزارش های دیگر، از جمله گزارش بی بی سی نیز نظر او را تصدیق می کنند. بدین قرار، گزارش لوموند و گزارش های دیگر، واجد سه آموزش بس مهم هستند:

۱/۱. این بار وجدان ملی مردم لبنان عمل کرده است. بگوییم از جنگ داخلی ۱۵ ساله عبرت گرفته است و دیگر نمی خواهد لبنان میدان جنگ جدیدی بس وحشتناک تر بگردد. چرا که اگر جنگی درگیرد، دو محور در آن شرکت خواهند کرد. و

۱/۲. کسی که وابسته به قدرت خارجی است، از آن قدرت نمایندگی می کند، ولو نخواهد و با ایماء و اشاره بگوید که مجبور است و حالی کند که در واقع، سعودی ها هستند که او را تهدید به مرگ می کنند. حزب الله لبنان نیز در همین موقعیت است. زیرا در واقع تابع منافع رژیم ایران است. در واقع مردم لبنان، میان دو سنگ آسیا هستند و در این موقعیت، این وجدان ملی است که هر اندازه نیرومندتر و شفاف تر باشد، تضمین کننده کارا تری برای حفظ صلح در لبنان است.

۱/۳. درس سوم و به همان اندازه مهم و بسا بیشتر این است که دین و مرام وقتی به مالکیت دولت و یا یک سازمان سیاسی قدرت محور و قدرت مدار، در می آیند، وسیله توجیه آن می شوند و بطور مداوم از خود بیگانه و میان تهی می گردند. سبب گسستن رشته های همبستگی ملی نیز می شوند. اما دین و مرام، وقتی اندیشه راهنمای شهروندان می شوند، چون در بردارنده حقوق آنها می گردند، در بردارنده حق بر وطن و وطن دوستی، بنابراین، استحکام رشته های پیوند ملی نیز می شوند. از این رو،

هیچ ملت آگاهی نباید اختیار دین یا مرام خود را به دولت و گروه های زورمدار بسپرد: جدایی دین و مرام از دولت، یک ضرورت است.

۲. وجدان ملی ایرانیان و عربستانی ها و ترک ها و:...

۲/۱. در میان کشورهای منطقه، ایران قدیمی ترین کشور است. تاریخدانان ایران را یکی از ۱۰ کشوری می دانند که قدیمی ترین کشورهای جهان هستند. بنابراین، هم وجدان تاریخی، و هم وجدان همگانی مردم ایران می باید غنی تر باشد و مردم ایران را نیک تر راهبر باشد. ایران، هم در موقعیت مسلط، و هم در موقعیت زیر سلطه، بوده است. بنابراین، هم سود و زیان «قدرت منطقه ای» شدن را باید بشناسد، و هم گرفتار زیان های زیر سلطه بودن، از قاجار بدین سو است.

در موقعیت کنونی منطقه، با حضور دو محور، زیان «نفوذ منطقه ای» داشتن وقتی در محروم شدن از منابع کشور در خلیج فارس و گرفتار شدن در هفت جنگ و تهدید شدن به دو جنگ نظامی و اقتصادی شدیدتر و تحمل تلفات و هزینه های سنگین و ایجاد کینه در کشورهای دیگر نسبت به ایران که بسا در طول عمر چند نسل ذایل نشود، بیش از آن عیان است که وجدان ملی ما ایرانیان آن را نبیند. از دید این وجدان، کار رژیم خیانت به استقلال و آزادی ما ایرانیان است. منظره زلزله زدگان غرب کشور نشان می دهد ما به ازای «قدرت نشان دادن» در بیرون مرزها، چه ضعف مفرطی در درون است: ناتوانی نزدیک به مطلق در کمک رساندن به زلزله زدگان، و فساد حاکم بر این امداد.

بنابراین، هرگاه مردم ایران صدای وجدان ملی خود را بشنوند، بر سه کار مصمم و مصر می شوند:

- مخالفت خویش را با شرکت رژیم در دسته بندی های منطقه ای و جهانی پنهان نکردن، و مخالفت خود را با جنگ های هفتگانه پنهان نکردن. این کار را با اظهار دل بستگی شدید خود به استقلال و آزادی اظهار باید کرد.
- بیش از پیش دین را از مالکیت رژیم ضد دین رها کردن و به بیان استقلال و آزادی بمثابه اندیشه راهنما روی آوردن. و
- برای اینکه بدیلی که نماد استقلال و آزادی است قوتی به تمام بگیرد، انزجار خویش را از همه وابسته ها به بیگانه پنهان نکردن و دل بستگی خویش را به این بدیل اظهار کردن.

۲/۲. مردم ترکیه و مردم عربستان نیز زیان بینندگان از جنگ ها در منطقه اند. اقتصاد ترکیه رشدی شتاب گیر داشت. اینک آن رشد را ندارد. ترکیه از صلح داخلی برخوردار شده بود، آن صلح نیز در میان نیست. تمایل به قدرت، حزب حاکم و رهبر آن را از خدمت رشد جامعه ترک، به خدمت قدرت منحرف کرده است. در نتیجه، آنچه حکومت اردوغان می کند، از موضع قدرت اول منطقه شدن است. باوجود زیان آشکار این رویه، حکومت اردوغان هنوز ترک رویه نداده است.

پرسی که مطرح می شود این است: آیا وجدان ملی لبنانی ها آن توان را دارد که کشور را از جنگ داخلی حفظ کند و پیروان سه دین را در کنار یکدیگر نگاه دارد؟ اگر زمان بر قوت این وجدان شهادت دهد، وجدان ملی مردم لبنان می تواند برای همه کشورهای منطقه، از جمله ترکیه و عربستان و عراق و سوریه، الگو شود. به هررو، راهکار کشورهای منطقه، صلح درونی از راه شناسایی حقوق یکدیگر و بکار انداختن نیروهای محرکه در رشد به یمن قوت جستن وجدان ملی است.

۲/۳. جنگ ها می گویند که وجدان های ملی در کشورهای عربستان و سوریه و عراق ضعیف اند. باوجود این، علایمی از قوت گرفتن وجدان همگانی در عراق مشاهده می شود. چرا که، در پی همه پرسی استقلال در کردستان عراق،

کار به جنگ نکشید. این خودگویای بلوغ سیاسی نسبی و وجدان به اهمیت هم زیستی در عراق است. در عربستان، مردم آن تازه دارند، به خود، بمثابة یک جامعه دارای حقوق ملی، شعور می یابند. گرچه این وجدان بسیار ضعیف است، اما این سخن که آنچه محمد بن سلمان می کند، انقلاب از بالا بقصد جلوگیری از انقلاب از پایین است، گویای پیدایش این وجدان است. مردم این کشور، بدین خاطر که بلحاظ تاریخی، کشور مادر دنیای عرب است، می باید همواره از وجدان ملی قوی برخوردار می بودند. اما گرفتار شدن در روابط مسلط - زیر سلطه، سبب ضعیف شدن بیش از اندازه این وجدان شده است. هرگاه مردم عربستان نیز اختیار دین را از دست دولت سعودی ها و بنیاد دینی وابسته به آنها خارج سازند، می توانند جامعه مستقل و آزاد و در رشد بر میزان عدالت اجتماعی را بسازند.

راهکاری که کشورهای منطقه دارند و هر تجربه ای گویای درستی آن است، راهکار بازیافتن استقلال و آزادی و راه رشدی دیگر، راه رشد انسان و عمران طبیعت، بر پایه های استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی، توأم با عمران طبیعت است. قرار بود انقلاب ایران، فرصتی باشد برای به عمل درآوردن این راهکار و الگوی رشد شدن در منطقه و در جهان. کودتا بر ضد انقلاب و بازسازی استبدادی که مالک دین مردم شد و آن را تا بدین حد از خود بیگانه کرد که تنها بکار توجیه دشمنی و جنگ می آید، ایران را الگوی استبدادی خشونت گستر کرد. رژیم ملاتاریا دست به دامان قدرت های خارجی شد و آنها را محور سیاست داخلی و خارجی خویش کرد. حمله امریکا به عراق و افغانستان و نیاز دولت سعودی ها به تخریب نیروهای محرکه، از جمله از راه تحمیل جنگ به کشورهای لیبی و سوریه و عراق و یمن، دنیا را به کام رژیم ولایت مطلقه فقیه کرد. آتشی که استبدادهای دست نشانده قدرت های جهانی، منطقه را در کام آن فرو برده اند، سرد نمی شود، جز با ایستادگی

بر حقوقی که مردم این سرزمین ها دارند. این ایستادگی است که وجدان
های ملی را غنی، و به رها کردن مردم این کشورها از کام آتش جنگ و دیگر
خسونت ها، توانا می کند .